

فرہنگ مختصر اردو - فارسی

شامل دستورنامہ مختصر در صرف و نحو اردو

ولغات واصطلاحات اردو بہ فارسی



تھیہ وتنظیم

از

دکتر شهیندخت کامران مقدم (صفیاری)

فرہنگ مختصر اردو-فارسی

شامل دستور نامہ مختصر در صرف و نحو
اردو و لغات و اصطلاحات
اردو بہ فارسی

تھیہ و تنظیم
از

دکتر شہیندخت کامران مقدم (صفیاء)



فرهنگ مختصر اردو - فارسی
تهیه و تنظیم: دکتر کامران مقدم (صفیاری)، شهیندخت
چاپ: چاپخانه گلشن
چاپ اول: ۱۳۶۴
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
پنج	مقدمه
هشت	پیدایش زبان اردو
ده	الفبای اردو
هیجده	مذکرو مؤنث
نوزده	مفرد و جمع
بیست	اضافه (مضاف و مضاف الیه)
بیست و یک	ضمیر
سی	صفت
سی و دو	قید
سی و چهار	فعل
چهل و نه	حرف
۵۱	فرهنگ لغات
۳۵۱	اعداد

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«مقدمه»

زبان اردو با زبان فارسی نه فقط روابط لسانی دارد بلکه با آن دارای علائق معنوی و روحانی نیز می باشد. مسلمانان وقتی که به سرزمین هند و پاکستان وارد شدند و در آن جا سکنی گزیدند زبان فرهنگ و زبان علم و ادارت آنها فارسی بود که با پیوند با زبان محلی دهلی زبانی مخلوط به وجود آمد که زبان اردو نامیده شد. فارسی جزء اصلی زبان اردو را تشکیل می دهد و زبان اردو بقدری به فارسی شبیه است که با جزئی تغییر در افعال هر کدام می شود به دیگری تبدیل کرد. زبان اردو در حال حاضر زبان ملی میلیون ها مردم به خصوص هندی و پاکستانی می باشد و بنا بر ادبیات دامنه دار و سرمایه بزرگ علمی که در آن بوجود آمده ، از زبان های مهم جهان است.

با در نظر گرفتن علائق و نزدیکی زیادی که بین دو ملت ایران و پاکستان و این دو زبان موجود است بسیار ضرورت داشت که ایرانیان توجه لازم به زبان اردو معطوف دارند

بدین منظور کتابی که در مقابل شماست تدوین گردید.

کوششی که در این زمینه صورت گرفت فاقد نواقص نیست معذلت را به سر منزل مقصود باز می نماید و جزو اولین کتاب هائی است که جهت آشنائی فارسی زبانان به زبان و ادبیات کشور دوست و همسایه خویش پاکستان بمنصه ظهور می رسد. بنظر من فرا گرفتن زبان اردو برای هر ایرانی مشتاق به شناخت کشور دوست و همسایه خویش پاکستان از واجباتست زیرا نه تنها ایران و پاکستان همسایه دیوار به دیوار یکدیگرند بلکه از بسیاری جهات در جهان امروز وجوه مشترك و سرنوشت مشترك دارند و در نيك و بد یکدیگر انبازند. زبان اردو و فارسی از زبان هائی هستند که بسیار به یکدیگر نزدیکند. چند سال پیش که توفیق دیدار از سرزمین ادب دوست و هرپرو پاکستان نصیب من شد و با جمعی از ادبا و دانشمندان عالقدر و پرمایه آن کشور آشنا گردیدم در ضمن دیدارها دریافتم که بسیاری از مردم با ذوق این کشور اگر هم زبان فارسی را خوب ندانند و یا نتوانند به آن تکلم کنند اقلاً تا حدی با شعرا و فضیای نامدار ایران آشنائی دارند و بسیاری از غزل های آنان را از بر می خوانند. البته ناگفته نماند که سهم اقبال شاعر پارسی گوی پاکستانی نیز در این مهم بسیار قابل توجه است. فارسی زبان دل اقبال است و در حقیقت شصت درصد از اشعار اقبال به فارسی سروده شده است و چنانکه گفته شده: از اقبال پرسیدند که چرا این همه شعر هایت را با زبان اردو که زبان ملت می باشد نمی گوئی؟ پاسخ داد: ناخود آگاه فارسی از زبانم خارج می شود.

در هر حال آرزو میکنم که این قدم دیگر ناچیز من در

بسط و توسعه روابط فرهنگی بین دو کشور و شناخت مختصر فارسی-
زبانان بازبان اردو و تاریخچه آن بتواند در احیاء و برخورداری
از نتایج فرهنگ دو کشور و شناخت متقابل تا حدی مؤثر
باشد و قهراً این کتاب جای تهی را اندکی پر خواهد کرد.

شهیندخت کامران مقدم

مهرماه ۱۳۶۳

پیدایش زبان اردو

اختلاط مسلمانان با بومیان سرزمینی که علاوه بر زبان علمی سانسکریت به زبان‌های متعدد محلی صحبت می‌کردند منتج به پیدایش زبان تازه‌ای گردید که اردو نامیده شد. اردو واژه‌ای ترکی به معنای ارتش و لشکر می‌باشد و چون این زبان در ابتدا زبان لشکریان و توده مردم بود به اردو موسوم گردید. زبان اردو زبان ملی و همگانی مردم پاکستان است و در قدیم به نام‌های اردوی معلی، هندوی و ریخته و غیره موسوم شده است.

اساس و پایه این زبان در قرن یازدهم و دوازدهم هجری بنیان نهاده شد ولی نمونه‌های اقدم آن متعلق به قرن هفتم هجری است. در قرن چهاردهم دوران شکوفائی خویش را آغاز نمود، بطوری که می‌شود گفت زبان عامه مردم شبه‌قاره گردید. گویند شهاب‌الدین شاهجهان تیموری (قرن یازدهم) شهری در نواحی دهلی بنام شاه جهان آباد بنیان نهاد و آنرا بنام پایتخت تازه خویش برگزید. در اوایل این شهر را اردوگاهی بزرگ احاطه کرده بود که در آن افراد بومی، ترک‌ها، عرب و فارس و غیره به زبانی مخلوط صحبت می‌کردند.

این زبان را زبان اردوی معلی می گفتند و خط نستعلیق نیز برای این زبان اختصاص یافت. بعضی این زبان را هندی می نامند در صورتی که این گفته درست نیست. بهر حال اردو يك زبان هند و آریائی است که در پرتو زبان و ادبیات فارسی راه ترقی و تعالی را پیموده و تکامل یافته است. در حقیقت نهال زبان اردو در سرزمین سانسکریت روئید، ولی در فضای فارسی نشو و نما نمود. پایه گذاری اردو چون به دست فارسی زبانان انجام گرفته، لذا طبیعی است که شدیداً وابسته به فارسی است. معروف است که زبان اردو حداقل از ۶۰٪ لغات فارسی بهره مند است. ولی در زبان ادبی و دینی چه نظم و چه نثر لغات فارسی از این نسبت هم بیشتر است. در دوران تسلط انگلیسها در شبه قاره مقام رسمی زبان فارسی را لغو نمودند و زبان انگلیسی را جانشین آن ساختند. حقیقت آن است که گذشته از حروف اضافه و ضمائر و مصادر و بعضی از صفات وقید و افعال و اعداد که از زبانهای قدیم شبه قاره وارد زبان اردو گردیده یا بعضی از کلمات انگلیسی که در دوران تسلط انگلیسها بر شبه قاره در این زبان وارد شده، سرمایه کلی اردو از فارسی است، یا از زبانهای عربی و ترکی که آنها هم بوسیله فارسی و با پذیرفتن تصرفات معنوی فارسی زبانان جزو زبان اردو گردیده است. اما این زبان چون در محیط شبه قاره نمو یافته از نظر ساختمان جمله بندی و بعضی از ویژگیهای دستوری غیر فارسی و نزدیک به زبانهای دیگر شبه قاره هند و پاکستان می باشد.

الفبای اردو

الفبای اردو سی و نه حرف است و خطی که زبان اردو با آن نوشته می شود فارسی است

ا	ب	پ	ت	ٹ	ث
ج	چ	ح	خ	د	ڈ
ذ	ر	ڑ	ز	ژ	س
ش	ص	ض	ط	ظ	ع
غ	ف	ق	ک	گ	ل
م	ن	و	ہ	ھ	
ے	ی	و			

هشت حرف: ث ح ص ض ط ظ ع ق مخصوص
 زبان عربی و چهار حرف ب چ ژ گ مختص زبان فارسی
 و سه حرف ٹ ڈ ژ مخصوص زبان سانسکریت می باشد.
 هر گاه ه به حرفی متصل شود، آن حرف در تلفظ سنگین
 می شود مانند

بہ بہ تہ ٲہ چہ ٲہ دہ ڈہ رہ ژہ کہ گہ

لہ مہ نہ ٹھ

و (واو) و ی (یاء) از حروفی هستند که سه نوع صدا می گیرد: واو ماقبل مفتوح و معروف و مجهول

اَو	اُ	أُ
بَو	بُ	بُ
جَو	جُ	جُ
دَو	دُ	دُ
رَو	رُ	رُ
سَو	سُ	سُ
فَو	فُ	فُ

و غیره

ی

آِے	آِِ	آِِے
ہِے	ہِِ	ہِِے
جِے	جِِ	جِِے
دِے	دِِ	دِِے
سِے	سِِ	سِِے

و غیره

حروف پ، ت، چ، گ، در اردو بدون فشار لب و آرام که در فارسی معمول است تلفظ می شوند. صدای هاء غیر ملفوظ در آخر کلمه مثل صدای الف تلفظ می شود. مانند آهسته (آهستا) و نون غنه (ن) (بی صدا) و یای مجهول (ے) در اردو زیاد بکار برده می شوند

قابل توجه! نه حرف زیر در تمام حالت به‌استثنای حرف
آخر تغییر نمی‌کند. مثلاً در نوشتن کلمه «کمر» حرف «ر» مانند
حرف تنها «ر» به‌میم متصل می‌گردد و حالت اصلی خودش را
حفظ کرده‌است.

ا د ژ ذ ر ژ ر
ژ و

ر پ ژ ت ژ ث ج چ
ح خ ش ص ض ط
ظ ع غ و ق ک گ
ل م ز ه ی

حرف وسط با اضافه کردن يك سرکج به‌قسمت راست
حروف تشکیل می‌شود، مانند زیر:

ب پ ت ژ ث ج چ ح خ
س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق ک گ ل م ن ہ ی

حرف آخر با اضافہ کردن همان سرکج به قسمت اول
حروف تشکیل می شود، مانند زیر:

ا ب پ ت ٹ ث ج

چ ح خ مد نڈ ر رڑ ز ژ

س ش ص ض ط ظ

ع غ ف ق ک گ ل

م ن و ہ ی ے

نام	حرف تنها	تلفظ در انگلیسی
Alif	ا	A. as A in far
Bē	ب	B. as in English
Pē	پ	P. as in English

نام	حرف تنها	تلفظ در انگلیسی
Tē	ت	T. a soft dental like in three
ṭē	ط	T hard as T in Tin-tack
Sē	ث	S. as S in sit
Jeem	ج	J. like J in jail
Chē	چ	Ch. like Ch in Church
Hē	ح	H. like H in Huge
Khē	خ	Kh guttural as Ch in Loch
Dāl	د	D. soft, as Th in Thee
Dāl	ڈ	D hard, as D in Dog
Zāl	ز	Z like Z in Zeal
Rē	ر	R as in English
Rē	ر ر	Re. a hard R

نام	حرف تنها	تلفظ در انگلیسی
Zē	ز	Z. as in English
Zhē	ژ	Zh. as in Azure
Seen	س	S like S in Sit
Sheen	ش	Sh. as Sh in Shut
Sūāḍ	ص	S. as S in Sit
Zūāḍ	ض	Z. as Z in Zeal
Toē	ط	T. as T in Tie
Zoē	ظ	Z. as Z in Zeal
Ain	ع	A. guttural (consonant)
Ghain	غ	Gh. as G in the German word Segen.
Fē	ف	F. as F in Fun
Quaf	ق	Q. guttural, like Ck in Stuck

نام	حرف تنها	تلفظ در انگلیسی
Kāf	ک	K. as in English
Gāf	گ	G. as G in Give
Lām	ل	L. as L in Lane
Meem	م	M. as in English
Noon	ن	N. as in English
Wāo	و	W. O. U. as in English
Hē	ه	H. as H in Hot
Yē	ی	Y. as Y in Yard
Yē	ے	E as Ey in They

جدول ۱- چند نمونه حروف اول

ab	ب	ب
bas	بس	بس
das	دس	دس

شانزده

jab	ج ب	جیب
ham	ہ م	ہم
khat	خ ط	خط

جدول ۲- چند نمونہ حروف وسط

sabaq	س ب ق	سبق
qadam	ق د م	قدم
namak	ن م ک	نمک
safar	س ف ر	سفر
qalam	ق ل م	قلم
qasam	ق س م	قسم

جدول ۳- چند نمونہ حروف آخر

batan	ب ت ن	بن
madad	م د د	مدد
kamar	ک م ر	کمر
badan	ب د ن	بدن
kān	ک ا ن	کان
chār	چ ا ر	چار

مذکر و مؤنث

هر کلمه در اردو یا مذکر و یا مؤنث است
اسامی که به حرف الف یا هاء غیر ملفوظ ختم می شود
معمولاً مذکر است مانند لڑکا (پسر) - مرغا (خروس)
اسامی که با حرف یای معروف ختم می شود باستثناء
کلمات آدمی (آدم) - پانی (آب) - جی (دل) - گهی (روغن
حیوانی) - موتی (گوهر، مروارید) - دہی (ماست) و غیره
مؤنث است مانند بیٹی (دختر) - قینچی (قیچی) و غیره...
اسامی که از باب تفعیل است به استثناء تعویذ، تمکین و
غیره... مؤنث است مانند تصویر (عکس) تقدیر (بخت)
کلماتی که حاصل مصدر فارسی یا اردو است معمولاً
مؤنث می باشد. مانند: آمدورفت - نشست و برخاست - کلماتی که
به ت و ٹ ختم می شود معمولاً مؤنث است مانند شجاعت،
شرافت، سجاوٹ (آرایش)
صفت که معمولاً قبل از موصوف جای دارد اگر حرف
آخرش الف باشد طبق جنس و حالت مفرد یا جمع کلمه
موصوف صورت مذکر یا مؤنث می گیرد: اچھا لڑکا (پسر خوب) -
اچھی لڑکی (دختر خوب) اچھے لڑکی (پسران خوب)

افعال نیز مانند اسماء و کلمات صفت طبق جنس و مفرد و جمع بودن فاعل یا مفعول، صورت مذکر و مؤنث بخود می گیرد

لڑکا آتا ہے (پسر می آید) لڑکی آتی ہے (دختر می آید)
لڑکی آتے ہیں (پسران می آیند)

مفرد و جمع

هر کلمه یا مفرد است یا جمع و در زبان اردو کلمه تثنیه بجز کلماتی که توسط زبان های دیگر در آن زبان وارد شده اند وجود ندارد. مثل والدین

بعضی از جمع های فارسی و عربی بدون هیچگونه تغییر در زبان اردو بکار می رود مانند اطراف، تصاویر و...

کلمات اردو را طبق قواعد زیر جمع می بندند.

۱- کلمه مفرد مذکری که با حرف الف یا هاء غیر ملفوظ ختم شود. معمولاً در حالت جمع آخرش به یای مجهول بدل می گردد مانند

لڑکا (مفرد) پسر

لڑکے (جمع) پسران

بچہ (مفرد)

بچے (جمع)

۲- کلمات مذکری که با الف یا های غیر ملفوظ ختم

نشده باشد در حالت جمع تغییری نمی کند. مانند يك گھر
(يك منزل)، دس گھر (ده منزل) ولی در صورت مضاف الیه و

مجرور با اضافه کردن و (واو و نون غنه) در آخر آن جمع بسته می شود مانند دس گهروں سے (ازده منزل)

۳- کلمه مفرد مؤنث که به یاء ختم شود در حالت جمع در آخرش ن (نون غنه) اضافه می کنند مانند چڑیا (گنجشك) چڑیاں (گنجشكها)

۴- کلمه مفرد مؤنث که به الف ختم شود در حالت جمع در آخرش نین، (همزه و یای مجهول و نون غنه) اضافه می نمایند مانند هوا، باد (مفرد) هوائیں، بادها (جمع)

۵- کلمه مؤنث که با حرف «ی» ختم می شود در حالت جمع به آخرش «ان» (الف و نون غنه) اضافه می شود مانند لڑکی (دختر) لڑکیاں (دختران)

۶- کلمات مؤنث که با حروف غیر از یای معروف ختم می شود به «یں» (یای مجهول و نون غنه) جمع بسته می شود مانند کتاب، کتابیں (جمع)

۷- در تمام اسامی جمع مضاف الیه یا مجرور «ون» (واو و نون غنه) اضافه می شود مانند کتابون پر (روی کتابها) وغیره

اضافه (مضاف و مضاف الیه)

مضاف الیه در ترکیب اضافه پیش از مضاف می آید و بجای کسره اضافه حروف کا، کی یا کے بکار می رود و استعمال هر کدام از این حروف بر حسب قواعد زیر می باشد
کا: پیش از مضاف مفرد مذکر غیر مجرور مانند
خدا کا نام (نام خدا)، بهار کا موسم (فصل بهار)

کی: پیش از مضاف مفرد یا جمع مؤنث می آید مانند:
قوم کی عزت (عزت قوم) وطن کی مصنوعات (مصنوعات
وطن)

کے: پیش از مضاف مذکر جمع مانند: مدرسہ کے طلباء
(محصلین مدرسہ)۔ پیش از مضاف مفرد مذکر مجرور مانند: خدا
کے نام سے (بنام خدا)

پیش از مضافی کہ خودش مضاف الیہ باشد مانند: اسلام
کے وقار کا خیال (فکر سر بلندی اسلام)۔ پیش از ادوات جر
مانند: میز کے اوپر (روی میز) یونیورسٹی کے اندر (توی دانشگاه)

ضمیر

ضمیر کلمہ ای است کہ بہ جای اسم می نشیند.

ضمایر شخصی

اول شخص مفرد	میں	من
دوم شخص مفرد	تُو	تو
سوم شخص مفرد	وہ	او۔ وی
	اس نے	او۔ وی
اول شخص جمع	ہم	ما
دوم شخص جمع	تم۔ آپ	شما
سوم شخص جمع	وہ۔ وے	آنها۔ ایشان
	انہوں نے	آنها۔ ایشان

توجہ۔ ضمایر میں (من) و تُو (تو) پیش از حرف
اضافہ میں (در) گو (را) سے (از) تَک (تا) پر (بالا) بہ ترتیب

به مجه و تَجْه مبدل می گردد

مانند: مجه میں و تَجْه میں بجای تومیں و غیرہ۔ کلمہ «آپ» بمعنی شما نسبتاً مؤدب تر است و برخلاف کلمہ تم (شما) صورت مضاف الیه بودن تغییری نمی یابد مانند: آپ کا لڑکا (پسر شما)

همین کلمہ «آپ» گاهی به معنی «خود» استعمال می شود مانند «وہ آپ آئے گا» (او خودش خواهد آمد)۔ هر گاه ضمائر شخصی در حالت اضافی باشند آنها را ضمائر ملکی نیز گویند زیرا بر ملکیت مضاف دلالت کنند

متکلم (مفرد)

میرا۔ مال من۔ پیش از مضاف۔ مفرد مذکر مانند: میرا لڑکا (پسر من)

میری " " مفرد و جمع مؤنث مانند: میری لڑکی (دختر من)

میری لڑکیان (دختران من)

میرے " " جمع مذکر مانند میرے لڑکے۔ پسران من مفرد مذکر مجرور مانند:

میرے لڑکے کو به پسر من

" " مفرد مذکری که خودش مضاف الیه باشد مانند:

میرے لڑکے کا نام (اسم پسر من)

حروف اضافه مانند: میرے ساتھ (با من) " "

متکلم (جمع)

ہم را (مال ما) پیش از مضاف، مفرد مذکر، مانند: ہما را لڑکا
(پسر ما)

ہماری (مال ما) " " " " مفرد مؤنث " ہماری لڑکی
(دختر ما)

" " " " و جمع مؤنث ہماری لڑکیاں
(دختران ما)

ہمارے (مال ما) پیش از مضاف جمع مذکر مانند: ہمارے لڑکے
(پسران ما)

" " " " مفرد مذکر مجرور مانند:

ہمارے لڑکے کو (بہ پسر ما)

" " " " مضافی کہ مضاف الیہ باشد مانند: ہمارے

لڑکے کا نام (اسم پسر ما)

حروف اضافہ مانند: ہمارے اوپر (بالای ما)

مخاطب (مفرد)

تیرا (مال تو) پیش از مضاف مفرد مذکر، مانند: تیرا لڑکا
(پسر تو)

تیری " " " " مؤنث و جمع مؤنث مانند:

تیری لڑکی (دختر تو)

تیری لڑکاں (دختران تو)

تیرے " " " " جمع مذکر مانند: تیرے لڑکی

(پسران تو)

" " " " مفرد مذکر مجرور مانند: تیرے

لڑکے سے (از پسر تو)

مضافیکہ مضاف الیہ باشد مانند: تیرے لڑکی " "

کانام (نام پسر تو)

حروف اضافہ مانند: تیرے ساتھ (باتو) " "

مخاطب (جمع)

تمہارا (مال شما) پیش از مضاف مفرد مذکر مانند: تمہارا لڑکا
(پسر شما)

تمہاری (مال شما) " " مفرد و جمع مؤنث مانند تمہاری
لڑکی (دختر شما)

تمہاری لڑکیاں (دختران شما)

تمہارے " " جمع مذکر مانند: تمہارے لڑکے
(پسران شما)

" " مفرد مذکر مجرور مانند: تمہارے
لڑکے کو (بہ پسر شما)

" " مضافی کہ مضاف الیہ باشد مانند:

تمہارے لڑکے کا نام (اسم پسر شما)

" " پیش از بعضی از حروف اضافہ مانند: تمہارے
ساتھ (با شما)

غایب (مفرد)

اُس کا (مال او) با مضاف مفرد مذکر مانند: اس کا لڑکا (پسر او)
اُس کی " " مفرد و جمع مؤنث مانند: اس کی لڑکی

(دختر او)

اس کی لڑکیاں (دختران او)

اس کے * * جمع مذکر مانند: اس کے لڑکے (پسران او)
 * * * مفرد مذکر مجرور مانند: اس کے لڑکے کو (بہ پسر او)
 * * با مضافی کہ مضاف الیہ باشد مانند: اس کے لڑکے
 کا نام (نام پسر او)
 * * با بعضی از حروف اضافه مانند: اس کے پاس (نزد او)

غالب (جمع)

اُن کا (مال آنها) با مضاف مفرد مذکر مانند: ان کا مدرسہ
 (مدرسہ آنها)
 اُن کی * * مفرد و جمع مؤنث مانند: اُن کی کتاب (کتاب آنها)
 ان کی کتابیں (کتابهای آنها)
 ان کے * * جمع مذکر مانند ان کے مدرسے (مدرسہ های
 آنها)
 * * * مفرد مذکر مجرور مانند: ان کے مکان میں
 (در منزل آنها)
 * * * با مضافی کہ مضاف الیہ باشد مانند: ان کی
 دوست کا گھر (منزل دوست آنها)
 * * * با بعضی از حروف اضافه مانند ان کے ساتھ
 (با آنها)

حالت مفعولی

متکلم:

مجھے } (بمن - من را) برای مفرد مذکر و مؤنث
 مجھکو } یہ کتاب مجھے دو یا یہ کتاب مجھکو دو
 (این کتاب را بمن بدهید)

همین - (بماء مارا) برای مذکر و مؤنث جمع- به کتاب
هم کو همین دو یا به کتاب هم کودو (این کتاب را بما بدهید)

مخاطب:

تُجهے (بتو ترا) برای مذکر و مؤنث مفرد- وه قلم تَجْهے
تُجهکو دیں یا ده قلم تَجْهکو دیں (آن قلم را بتو بدهند)

تمهیں - (بشما، شمارا) برای مذکر و مؤنث جمع-
تمکو (تم کو) به مجله تمهیں دیں یا به مجله تمکودین
(این مجله را بشما بدهند)

غائب:

اُسے - اُسکو (باو، اورا، بپش) برای مذکر و مؤنث مفرد- به کاغذ
اسے یا اسکودو (این کاغذ را باو بدهید)
انہیں - انکو (باینہا، اینہارا) برای مذکر و مؤنث جمع نزدیک
به عینک انہیں یا انکودو (این عینک را باینہا بدهید)
انہیں - انکو (بآنها، ایشان را) برای مذکر و مؤنث جمع دور
وہ جراب انہیں یا انکودو (آن جراب را بآنها بدهید)

ضمایر اشاره

به (این) برای اشاره به نزدیک مفرد و جمع مذکر و مؤنث
بکار میرود مانند: به کتاب وغیرہ

وہ (آن) برای اشاره برای دور مفرد و جمع مذکر و مونث
 بکار میرود مانند: وہ لڑکی وغیرہ
 اِس (این) برای اشاره به نزدیک مفرد و مذکر و مونث
 بکار رود مانند: اِس کتاب کو (این کتاب را)
 اِن (اینہا) برای اشاره نزدیک جمع مذکر و مونث بکار رود
 مانند: اِن کتابوں کو (این کتابہا را)
 اُس (آن) برای اشاره مفرد و مذکر و مونث دور بکار رود
 مانند: اُس کتاب کو (آن کتاب را)
 اُن (آنها) برای اشاره جمع مذکر و مونث دور بکار رود
 مانند: اُن کتابوں کو (آن کتابہا را)
 استعمال ضمائر اِس، اُس، اِن، اُن در موارد زیر می باشد
 ۱۔ در صورت مضاف الیہ۔ اِس کا نام (نام این) اُس کی دعوت
 (دعوت وی)

اِن کے کاغذات (کاغذہای اینہا) اُن کا پاپ (پدر آئنا وغیرہ)
 ۲۔ در صورت مجرور اس سے (از این) اُس کو (اورا)
 اِن مین (در اینہا) اُن تک (تا آئنا) وغیرہ
 ۳۔ با مشارا الیہی کہ مضاف الیہ یا مجرور باشد اِس کالج
 کے طالب علم (محصل این دانشکدہ) اُس کتاب کے اوراق
 (اوراق آن کتاب) اِن کالجوں کے طلباء (محصلین این
 دانشکدہ ہا) اُن درختوں میں (در آن درختان)
 وغیرہ

ضمایر سؤالی

کون (کی) و کیا (چہ) کہ برای پرسش بکار میرود و ضمایر

سؤالی است مانند کون و یکہتائیے (کی می بیند) و کیا چاہیے
(چہ میخواہید) کلمہ کون حالات مختلف زیر را دارد

مفرد جمع

حالت فاعلی کون کون

حالت مفعولی کس کو، کس سے (بہ کی از کی) کن

سے (از چہ شخصی) کن کو (بہ چہ اشخاصی)

حالت اضافی کس کا، کس کی، کس کے - (مال کی)

کن کا، کن کی، کن کے - (مال کی ها)

ضمير مشترك

کلمات زیر کہ مضاف الیہ واقع میشود و معنی «خویش» و

«خود» را میرساند، ضمير مشترك است. بنا براین برای اول

شخص و دوم شخص و سوم شخص یکسان بکار میرود.

اپنا - با مضاف مفرد مذکر غیر مجرور - میں اپنا قلم لاؤں

(من قلم خودم را بیاورم)

اپنی - با مضاف مفرد و جمع مونث میں اپنی کتاب لاؤں

(من کتاب خودم را بیاورم) وہ اپنی طرف ویکھیں

(آنها بطرف خودشان نگاه کنند)

اپنے - با مضاف مذکر جمع و مفرد مذکر مجرور - میں اپنے

جوابات لکھوں (من جوابهای خودم را بنویسم)

وہ اپنے کاموں کو انجام دیں (ایشان کارهای خودشان

را انجام دهند) آپ اپنے خطوط لکھیں (شما نامه های

خودتان را بنویسید)

۱- توضیح اینکه این ضمائر هیچگاه به تنهایی آورده
نمیشود بلکه با یکی از ضمائر فاعلی بکار میرود.

ضمیر وصل: آنست که قسمتی از جمله را بقسمت دیگر پیوند
میدهد و بجای اسمی بکار برده میشود که در جمله
بعد بیان میگردد.

وہ کتاب جو کل خریدی تھی میرے کمرے میں موجود ہے
(کتابی کہ دیروز خریدیم در اطاق من موجود است)
ضمیر وصل فقط کلمہ جو است و آن در حالت مختلف بہ کلمات
مختلف زیر مبدل میشود

حالت فاعلی- جس نے (ہر کسیکہ) (مفرد) مذکر و مونث
جنہوں نے (ہر کسانیکہ) (جمع) مذکر و مونث

حالت مفعولی- جس کو، جسے (ہر کسی را کہ) (مفرد) مذکر
و مونث جن کو، جنہیں (ہر کسانی را کہ) (جمع) مذکر و
مونث

حالت اضافی- جس کا (مال ہر کسیکہ) (مفرد و مذکر) جن کا
(مال ہر کسانیکہ) جمع مذکر: جس کی (مال
ہر کسیکہ) (مفرد و مونث) جس کی (مال
ہر کسانیکہ) جمع مونث

ضمیر نکرہ: بجای اشخاص و اشیاء غیر معین بکار برده میشود
مانند کوئی (کسی) - کچھ (چیزی) - اولین (کوئی) مربوط
بہ اشخاص و دومین (کچھ) متعلق باشیاء میباشد.
ضمیر تکرار (کوئی) با حروف ربط و اضافہ، بہ کلمہ «کسی»

مبدل میشود مانند یہ کتاب کسی کے پاس نہیں ہے (این کتاب نزد کسی نیست)

کلمات عربی و فارسی ، بعض ، فلان ، کل و چند نیز در اردو و بطور ضمیر تنکیر مورد استعمال قرار میگیرد.

صرف ضمایر

حالت	مفرد غائب	جمع غائب	مفرد مخاطب	جمع مخاطب	مفرد متکلم	جمع متکلم
فاعلی	وہ (او)	وہ (آنها)	تُو (تو)	تُم (آپ شما)	میں (من)	ہم (ما)
	اُس نے	انہوں نے	تُو نے	تُم آپ نے	میں نے	ہم نے
مفعولی	اُن کو (اورا)	اُن کو (انہا)	تجھ کو (تو)	تُم کو (شما)	مجھ کو (من)	ہم کو (ما)
	اُسے	انہیں	تجھے	تُمیں	مجھے	ہمیں
اضافی	اُس کا (مل)	اُن کا (مال آنها)	تیرا (مل تو)	تُمہارا (مال شما)	میرا (مال من)	ہمارا (مال ما)
	اُس کی	اُن کی	تیری	تُمہاری	میری	ہماری
	اُس کے	اُن کے	تیرے	تُمہارے	میرے	ہمارے

صفت

صفت کلمہ ای است کہ در بارہ اسم توضیح می دهد و چگونگی حالت آن را بیان می کند.

در مرکب توصیفی کلمہ صفت پیش از موصوف است و

الف در آخر آن، در مورد موصوف مفرد و جمع (مونث) و جمع (مذکر) بترتیب به پای معروف و... پای مجهول مبدل میشود. (مثال)

بڑا لڑکا (پسر بزرگ) بڑی لڑکی (دختر بزرگ)
 بڑی لڑکیاں (دختران بزرگ) بڑے لڑکے (پسران بزرگ)
 اما کلمات صفت که به الف مختوم نباشد با تغییر جنس تعداد موصوف تغییری نمیابد.

(مثال)

گرم کھانا (غذای گرم) گرم روٹی (نان گرم)
 گرم روٹیاں (نانهای گرم) گرم کھانے (غذاهای گرم)

۱- صفت ذاتی: مربوط به خصوصیات و کیفیات اسم مانند: نیک، خوب و غیره

۲- صفت نسبی: منسوب بودن موصوف به محلی، شخصی یا چیزی مانند: ایرانی، پاکستانی، آبی و غیره

۳- صفت عددی: راجع به تعداد اسم مانند: چار آدمی (چهار آدم) کچه یا چند لوگ (عدهای از مردم) کئی بچے (چندین پسر) سب (تمام) کل، بہت (خیلی) تھوڑا (کم) کچھ (مقداری) ایک، دو... پہلا (نخست) دوسرا (دومین) و غیره

۴- صفت مقداری: مربوط به مقدار ولیکن کلمات صفت عددی که تعداد معینی را نشان می دهد، بر مقدار معینی دلالت نمیکنند مانند: کتنا پانی (چقدر آب) اتنا (اینقدر) جتنا (بقدری

(کہ) وغیرہ

۵۔ صفت ضمیری: ضماری کہ کار صفت را انجام دهد مانند: وہ، یہ، کون، جو، کیا این کلمات وقتی کہ تنها مورد استعمال باشد ضمیر است و ہنگامیکہ با اسم باشد صفت است مانند: وہ عورت آئی تھی (آن زن آمدہ بود)

یہ کتاب میری ہے (این کتاب مال من است)
کون شخص کہتا ہے (کدام شخص میگوید)
کیا چیز تھی؟ (چہ چیز بود)

صفت تفصیلی و عالی در اردو گاهی با اضافہ کلمات سے و سب سے، و گاهی سے زیادہ و سب سے زیادہ، پیش از کلمہ صفت مطلق تشکیل میگردد (مثال)

(صفت مطلق) پرویز بڑا لڑکا ہے (پرویز پسر بزرگ است)

(صفت تفصیلی) پرویز جاوید سے بڑا ہے (پرویز از جاوید بزرگتر است)

(صفت عالی) پرویز کلاس میں سب سے بڑا ہے (پرویز در کلاس از ہمہ بزرگتر است)

گاهی کلمات صفت تفصیلی و عالی زبان فارسی مانند: بزرگترین، روشن تر و روشن ترین، ارزانتر و ارزانترین و امثال اینها نیز در اردو مورد استعمال واقع میگردد.

قید (تمیز)

قید کلمہ ایست کہ معنی فعل یا صفت را بچیزی از قبیل

زمان، مکان، حالت و چگونگی مفید سازد. مانند: طالعلم نے
 آج یہاں سبق خوب یاد کیا
 (شاگرد امروز اینجا درس را خوب حاضر کرد) در این
 جملہ کلمات آج، یہاں (امروز، اینجا) و خوب قید است.
 اینک بعضی از کلمات قید و تمیز، کہ در اردو مصطلح
 است ذکر میگردد.

زمان — اب (اکنون) جب (وقتیکہ) تب (آنوقت)
 کب (چہوقت) پہلے (قبلاً)

مکان — یہاں (اینجا) وہاں (آنجا) جہاں (ہر جائیکہ)
 کہاں (کجا) آگے (جلو، پیش) پیچھے (عقب) پرے (آنور)
 پاس (نزد) اوپر (بالا، روی) نیچے (زیر) اندر (در، نوی)
 باہر (برون)

سمت — ادھر (اینور) ادھر (آنور) جدھر
 (ہر طرفیکہ) کدھر (کدامور)

طریقہ — یوں (اینطور) کیوں (چرا) کیونکر
 (چطور) کیسے (چطور) ٹھیک (درست) دھیرے (آہستہ)
 بہت (زیاد، بسیار) جھٹ (فوراً) فوراً، دفعتاً، ناگہان، ناگاہ.
 فی الفور، القصہ، الغرض، فی الجملہ، و غیرہ کہ در فارسی و
 عربی ہم بکار می رود

تعداد — ایک بار (یک مرتبہ) دوبار (دو مرتبہ) اکثر،
 ایک ایک، اتنا (اینقدر) کتنا (چقدر) جتنا (ہر قدریکہ).

شاید، غالباً، یقیناً، بیشک، بلاشبہ، هرگز، زنهار، البته،
فی الحقیقت، در حقیقت.

سبب و علت — اس لئے (برای این) اس طرح (بدین
طریق) چنانچه (از این سبب) کیونکه (زیراکه) چونکه
(چون) لهذا (لذا)

قید مرکب — کب تک (تا کی) جب کبھی (هر وقتیکه)
جہاں کہیں (هر جائیکه) دهر ادر (این ور آن ور) آهسته
آهسته، رفته رفته، صبح و شام، حتی الامکان، کما ینبغی،
حتی المقدّر، حاصل کلام

فعل

فعل کلمه ایست به که انجام دادن کاری یا واقع شدن امری
و یا وجود داشتن حالتی در گذشته یا حال یا آینده دلالت کند
و آن در اردو دارای حالات زیر میباشد.

مذکر و مؤنث، واحد (مفرد) و جمع، معروف (معلوم)
و مجهول، (وجوه) خبری، شرطی، احتمالی، امری و مصدری،
ماضی، حال، مستقبل، متکلم، حاضر (مخاطب) غائب
از حیث حالت (متکلم، مخاطب، غائب) و تعداد (مفرد و
جمع) و جنس (مذکر و مؤنث) فعل اردو ۱۲ صیغه دارد و
بنابر این در صرف فعل باید این همه صیغه ها را در نظر
بگیریم.

از حیث معنی فعل سه قسم است لازم، ناقص، متعدی.

فعل لازم — آنست که بفاعل تنها تمام شود و بمفعول صریح احتیاج نداشته باشد مانند: احمد آیا (احمد آمد) محمود گیا (محمود رفت) و غیره

فعل ناقص — فعل لازمست که علاوه بر فاعل اسمی زائد نیز لازم دارد که درباره فاعل خبری دهد مانند: احمد بیمار ہے (احمد بیمار است)

فعل متعدی — آنست که مفعول صریح داشته باشد مانند گائے دودھ دینی ہے (گاو شیر میدهد)

فعل ماضی

فعل ماضی که برانجام کاری در گذشته دلالت کند آن پنج نوع است
مطلق (ساده)، تمام (بعید)، ناتمام، (استمراری)، شرطی، احتمالی

ماضی مطلق — آنستکه بزمان گذشته غیر معین دلالت کند و طرز ساختن آن این است که بآخر مصدر فعل (ریشه فعل) (مطابق جنس و تعداد و حالت فعل) والف، و یا وے (یای مجهول) و یا وی، (یای معروف) و یا وین، (یای مجهول و نون غنه) میافزایند و اگر در آخر مصدر فعل الف یا واو باشد بآن یا، اضافه میشود مانند آیا (آمد) لایا (آورد) رویا (گریست) و غیره

صرف فعل ماضی مطلق از مصدر لانا (آوردن)

مفرد		جمع	
مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
شخص مذکر	میں لایا (من آوردم)	ہم لائے (ما آوردیم)	ہم لائے
شخص مؤنث	تو لایا (تو آوردی)	تم لائے (تھا آوردی)	تم لائے
شخص غائب	وہ لایا (وہ آورد)	وہ لائے (آہا آوردند)	وہ لائے

ملاحظہ۔ (۱) کلمہ ونے ، کہ علامت فاعلی و از حروف ربط است در افعال متعدی بزمان ماضی مطلق، ماضی تمام بعید (دور)، ماضی احتمالی، ماضی نقلی بکار میرود۔ اما با مصادر لانا (آوردن) بھولنا (فراموش کردن) شرمانا (خجالت کشیدن) بحثنا (بحث کردن) بولنا (حرف زدن) کہ متعدی است مورد استعمال نمیباشد

(۲) گیا (رفت) کیا (کرد) افعال ماضی مطلق از مصادر جانا (رفتن) و کرنا (کردن) بی قاعده است

ماضی بعید یا دور

آنست کہ بزمان گذشته دور دلالت کند و برای ساختن

آن یا در آخر افعال ماضی مطلق تھا ، تھے ، تھی ، تھیں
 میافزایند مانند میں لایا تھا (من آورده بودم) ہم لائے تھے
 (ما آورده بودیم) تولائی تھی تو (مونٹ) آورده بودی وغیرہ و
 یا کلمات، چکا تھا، چکے تھے ، چکی تھی، چکی تھیں، بآخر
 مصدر فعل اضافہ میکنند مانند میں لاچکا تھا (من آورده بودم)
 ہم لاچکے تھے (ما آورده بودیم) تو لاچکی تھی (تو آورده
 بودی) (مونٹ) وغیرہ

صرف فعل ماضی بعید یا دور از مصدر لانا (آوردن)

مجمع		مفرد	
مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر
ہم لائے تھے (ما آورده بودیم)	ہم لائے تھے	میں لائی تھی (من آورده بودم)	میں لایا تھا (من آورده بودم)
ہم لاچکے تھے	ہم لاچکے تھے	میں لاچکی تھی	میں لاچکا تھا
تم لائے تھے (آنها آورده بودند)	تم لائے تھے	تو لائی تھی (تو آورده بودی)	تو لایا تھا (تو آورده بودی)
تم لاچکے تھے	تم لاچکے تھے	تو لاچکی تھی	تو لاچکا تھا
وہ لائے تھے (آنها آورده بودند)	وہ لائے تھے	وہ لائی تھی (وہ آورده بود)	وہ لایا تھا (وہ آورده بود)
وہ لاچکے تھے	وہ لاچکے تھے	وہ لاچکی تھی	وہ لاچکا تھا

میں لایا تھا (شخص اول) تو لایا تھا (شخص دوم) وہ لایا تھا (شخص سوم)

ماضی استمراری

برکاری کہ درگذشته بطریق استمرار و تکرار و بتدریج انجام شده باشد دلالت میکند و برای ساختن آن بآخر ماده فعل (ریشه) مطابق جنس و تعداد و شخص نا، تے ، تی و یا را، رہے ، رہی همراه با تھا، تھے ، تھی، تھیں اضافہ مینمائند کھاتا تھا یا کھا رہا تھا میخورد (مفرد مذکر) کھاتی تھی یا کھا رہی تھی میخورد (مفرد مؤنث) وغیرہ و گاهی با اضافہ کلمات کرتا تھا، کرتی تھی، کرتی تھے و کرتی تھیں بآخر فعل ماضی مطلق صیغہ مفرد مذکر نیز افعال ماضی استمراری میسازند مانند کھا یا کرتا تھا (مذکر) میخورد کھا یا کرتی تھی (مؤنث) میخورد کھا یا کرتی تھے (مذکر جمع) کھا یا کرتی تھیں (مؤنث جمع)

صرف فعل ماضی استمراری از مصدر کھانا (خوردن)

مفرد		جمع	
مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
میں کہتا ہوں	میں کہتی ہوں	ہم کہتے تھے	ہم کہتی تھیں
میں کہتا رہا	میں کہتی رہی	ہم کہ رہے تھے	ہم کہ رہی تھیں
میں کہتا کرتا تھا	میں کہتی کرتی تھی	ہم کہ کر رہے تھے	ہم کہ کر رہی تھیں
تو کہتا تھا	تو کہتی تھی	تم آپ کہتے تھے	تم آپ کہتی تھیں
تو کہتا رہا	تو کہتی رہی	تم آپ کہ رہے تھے	تم آپ کہ رہی تھیں
تو کہتا کرتا تھا	تو کہتی کرتی تھی	تم آپ کہ کر رہے تھے	تم آپ کہ کر رہی تھیں
وہ کہتا تھا	وہ کہتی تھی	وہ کہتے تھے	وہ کہتی تھیں
وہ کہتا رہا	وہ کہتی رہی	وہ کہ رہے تھے	وہ کہ رہی تھیں
وہ کہتا کرتا تھا	وہ کہتی کرتی تھی	وہ کہ کر رہے تھے	وہ کہ کر رہی تھیں

ماضی شرطی

برکاری در گذشته کہ در آن شرط یا تمنا باشد دلالت میکند و برای ساختن آن کلمہ، «تا» بآخر مصدر فعل میافزایند مانند: وہ آتا (او میآمد) وہ آنے (آنها میآمدند) اگر میں جاتا (اگر من میرفتم) اگر آپ لکھتے (اگر شما مینوشتید) وغیرہ و گاهی با اضافہ کلمہ ہوتا۔ ہوتی۔ ہوتین در آخر افعال ماضی مطلق، افعال ماضی شرطیہ یا تمنائی حاصل میشود۔ مانند دیکھا ہوتا (میدید) دیکھی ہوتی میدید (مونث) آئے ہوتے (میآمدند) آئی ہوتین (میآمدند) (مونث) وغیرہ۔

صرف فعل ماضی شرطی از مصدر سونا (خفتن)

مفرد		جمع	
مذکر	مونث	مذکر	مونث
ہیں ہوتا	ہیں ہوتی	ہم ہوتے	ہم ہوتے
ہیں ہوا ہوتا	ہیں گئی ہوتی	ہم ہونے ہوتے	ہم ہونے ہوتے
تو سونا	تو سوتی	تم آپ ہونے	تم آپ ہوتے
تو سوا ہوتا	تو سنی ہوتی	تم آپ ہونے ہوتے	تم آپ ہونے ہوتے
وہ سوتا	وہ سوتی	وہ سوتے	وہ سوتے
وہ سوا ہوتا	وہ سنی ہوتی	وہ سونے ہوتے	وہ سونے ہوتے

ماضی التزامی

شك و تردید را میرساند و برای ساختن آن بآخر افعال ماضی مطلق ہوں، ہوں گا، یا ہوگا، ہوگی، ہو گے ، ہوں گا، ہوں گی، ہوں گے اضافہ می کنند مانند: وہ لایا ہو (او آورده باشد) وہ لائی ہو (او مونث، آورده باشد) وہ لائے ہوں (مذکر) آورده باشند و غیرہ و یا وہ لایا ہوگا (او آورده باشد مذکر) وہ لائی ہوگی (او مونث آورده باشد) وہ لائے ہوں گے (آنها مذکر آورده باشند) وغیرہ

صرف فعل التزامی از مصدر (لانا) آوردن

مفرد		جمع	
مذکر	مونث	مذکر	مونث
میں لایا ہوں (من آورده ہوں)	میں لائی ہوں	ہم لائے ہوں (ما آورده ہوں)	ہم لائے ہوں
تو لایا ہو (تو آورده باشی)	تو لائی ہوگی	تم لائے ہو (تم آورده باشید)	تم لائے ہوگی
وہ لایا ہو (وہ آورده باشد)	وہ لائی ہوگی	وہ لائے ہوں (وہ ایشان آورده باشند)	وہ لائے ہوں

فعل حال

فعل حال بر زمانی که در آن بسر می‌بریم یا سخن می‌گوئیم دلالت میکند و آن شش نوع است

۱- مضارع، ۲- امر، ۳- مطلق، ۴- ناتمام، ۵- تمام، ۶-

احتمالی، فعل حال مضارع در اردو ظاهراً شبیه فعل امر است اما غالباً بمعنی احتمال، اجازت، امکان، دعا، تمنا، تعجب، و امثال آن بکار میرود. مانند: آپ فرمائیں تو کہوں (اگر شما اجازه دهید عرض کنم) تمہاری عمر دراز ہو (عمرت دراز باد) خدا تجھے برکت دے (خدا بتو برکت بدهد) و غیره و طرز ساختن آن اینست کہ در اول شخص مفرد «و» (واو و نون غنه) و دوم و سوم شخص مفرد ئے (همزه و یای مجهول) و در جمع مذکر و مونث ئیں، (همزه و یای مجهول و نون غنه) یا واو بآخر مصدر فعل میافزایند.

صرف فعل حال مضارع آنا (آمدن)

مفرد		جمع	
مذکر	مونث	مذکر	مونث
آتا	آتی	آتے	آتی
آئے	آئی	آئے	آئی
آئیں	آئیں	آئیں	آئیں

فعل امر

بر حکم یا فرمان یا التجا دلالت میکند. مانند جاؤ (بروید)
 لکه (بنویس) تشریف لائیے (تشریف بیاورید) و غیره و مصدر
 فعل که ریشه و اصل فعلها است صیغه مفرد مخاطب امر را تشکیل
 میدهد. برای صیغه های مذکر، مونث، جمع، واو یا، تین
 (همزه و یای مجهول و نون غنه) و برای صیغه های مفرد مذکر،
 مونث اول شخص (واو و نون غنه) «و» و سوم شخص ئے
 (همزه و یای مجهول) با آخر مصدر فعل اضافه میکنند مانند: توجا
 (توبرو) تم جا ویا آپ جائیں (شما بروید) مین جاؤں (من بروم)
 وہ جائے (او برود) و غیره

صرف فعل امر از مصدر جانا (رفتن)

مذکر	مونث	مذکر	مونث
اول شخص	میں جاؤں (من بروم)	ہم جائیں (ما برویم)	ہم جائیں
دوم شخص	تو جا (توبرو)	تم جاؤ، آپ جائیں (شما بروید)	تم جاؤ، آپ جائیں
سوم شخص	وہ جائے (او برود)	وہ جائیں (ایشان بروند)	وہ جائیں

امر نہی۔ با اضافه کلمہ نہ یا مت پیش از صیغه امر فعل

نہی حاصل میشود. مانند مت جاو (نروید) میں نہ جاؤں (من نروم) وغیرہ
 ملاحظہ۔ کلمہ مت فقط درمورد صیغہ های مخاطب بکار
 برده میشود

گاهی کلمہ مصدر نیز در بارہ شخص دوم معنی امر را
 میرساند مانند: ادھر آنا (اینجا بیا) یا وں مت جانا (آنجانرو)
 وغیرہ

حال مطلق (مضارع اخباری)

مضارع اخباری فعلی است کہ برای انجام کاری در
 زمان حال و آینده و کارهایی کہ بطور پیوستہ انجام میدہیم
 دلالت می کند. مانند: وہ آتا ہے (او میاید) وہ جاتی ہے (او
 مونٹ میرود) ہم لکھتے ہیں (ما مینویسیم) وغیرہ
 و برای ساختن آن در صیغہ های مختلف کلمات زیر را
 بآخر مصدر فعل میافزایند:

در صیغہ های مذکر و مونث مفرد (اول شخص) تا ہوں،
 تی ہوں، (دوم، سوم شخص) تا ہے ، تی ہے
 در صیغہ های مذکر و مونث جمع (اول شخص) تے ہیں
 (دوم، سوم شخص) تے ہو ، تی ہو ، تے ہیں، تی ہیں.

صرف فعل مضارع اخباری از مصدر لانا (آوردن)

مفرد		جمع	
مذکر	مونث	مذکر	مونث
اول شخص میں لانا ہوں (من میاؤں)	میں لاتی ہوں	ہم لاتے ہیں (ما میاؤں ہم)	ہم لاتی ہیں
دوم شخص تو لانا ہے (تو میاؤں)	تو لاتی ہے	آپ لاتے ہیں (آپ میاؤں)	آپ لاتی ہیں
سوم شخص وہ لانا ہے (وہ میاؤں)	وہ لاتی ہے	وہ لاتے ہیں (وہ میاؤں)	وہ لاتی ہیں

حال استمراری

برکاری کہ بزمان حال بطریق استمرار انجام میشود
دلالت میکند۔ مانند: وہ آ رہا ہے (او، مذکر، دارد میاؤں) وہ جار۔
ہی ہے (او، مونث، دارد میروں) ہم لکھ رہے ہیں (ما داریم
مینویسیم) وہ کھاٹے جاتا ہے (او، مذکر، دارد پی در پی میخورد)
وغیرہ

برای ساختن آن در صیغہ های مختلف با آخر مصدر فعل
ملحقات زیر اضافه میشود

در صیغہ های مذکر و مونث مفرد (اول شخص) رہا ہوں،
رہی ہوں، یا ٹی جاتا ہوں و ٹی جاتی ہوں
(دوم شخص و سوم شخص) رہا ہے، رہی ہے، یا، رہی ہیں،

و یا، ئے جاتا ہے، ئے جانی ہے،
 درصیفہ های مذکر و مؤنث جمع (اول شخص) رہے ہیں
 یا ئے جاتے ہیں دوم و سوم شخص) رہے ہو، رہی ہو، رہے
 ہیں، رہی ہیں، یا ئے جاتے ہو، ئے جانی ہو، ئے جاتے ہیں،
 ئے جانی ہیں

صرف فعل حال استمراری از مصدر کھانا (خوردن)

اول شخص	میں کھا رہا ہوں (میں) کھا رہی ہوں میں کھانے جا رہا ہوں میں کھانے جا رہی ہوں	تو کھا رہے ہو (تو) کھا رہی ہو تو کھانے جا رہے ہو تو کھانے جا رہی ہو	ہم کھا رہے ہیں (ہم) کھا رہی ہیں ہم کھانے جا رہے ہیں ہم کھانے جا رہی ہیں
دوم شخص	تو کھا رہے ہو تو کھا رہی ہو تو کھانے جا رہے ہو تو کھانے جا رہی ہو	تم کھا رہے ہو (تم) کھا رہی ہو تم کھانے جا رہے ہو تم کھانے جا رہی ہو	وہ کھا رہے ہیں (وہ) کھا رہی ہیں وہ کھانے جا رہے ہیں وہ کھانے جا رہی ہیں
سوم شخص	وہ کھا رہے ہے (وہ) کھا رہی ہے وہ کھانے جا رہے ہے وہ کھانے جا رہی ہے	وہ کھا رہے ہیں (وہ) کھا رہی ہیں وہ کھانے جا رہے ہیں وہ کھانے جا رہی ہیں	وہ کھا رہے ہیں (وہ) کھا رہی ہیں وہ کھانے جا رہے ہیں وہ کھانے جا رہی ہیں

حال تمام ماضی نقلی

برکاری کہ در زمان گذشته انجام گرفته و معمولاً اثر یا

نتیجہ آن تا زمان حال باقی است، دلالت میکند مانند میں آیا۔
 ہوں (من آمدہ ام) اس نے لکھا ہے (او نوشتہ است) تم آئے ہو
 (شما آمدہ اید) وہ کھا چکی ہے (او مونٹ، خورده است)
 وہ دیکھ چکی ہے (او مونٹ، دیدہ است) وغیرہ

برای ساختن آن کلمات زیر را بآخر افعال ماضی مطلق
 و یا مصدر فعل میافزایند

در صیغہ ہا مذکر و مونث (مفرد) اول شخص۔ ہوں (بآخر
 صیغہ ہا ماضی مطلق) چکا ہوں، چکی ہوں، (بآخر مصدر فعل)
 دوم و سوم شخص۔ ہے (بآخر صیغہ ہا ماضی مطلق)
 چکا ہے، چکی ہے (بآخر مصدر فعل)

جمع اول شخص۔ ہیں « چکے ہیں «

دوم و سوم شخص۔ ہو ہیں « چکے ہو، چکیے ہیں «

چکی ہیں

صرف فعل حال تمام از مصدر لانا (آوردن)

مفرد		جمع	
مذکر	مونث	مذکر	مونث
میں لایا ہوں	میں لائی ہوں	ہم لائے ہیں	ہم لائی ہیں
میں لچکا ہوں	میں لچکی ہوں	ہم لچکے ہیں	ہم لچکی ہیں
تو لایا ہے	تو لائی ہے	تم لائے ہو، آپ لائے ہیں	تم لائی ہو، آپ لائی ہیں
تو لچکا ہے	تو لچکی ہے	تم لچکے ہو، آپ لچکے ہیں	تم لچکی ہو، آپ لچکی ہیں
وہ لایا ہے	وہ لائی ہے	وہ لائے ہیں	وہ لائی ہیں
وہ لچکا ہے	وہ لچکی ہے	وہ لچکے ہیں	وہ لچکی ہیں

چھل و شش

حال احتمالی

آنست کہ بر فعل زمان حال کہ احتمال در آن باشد دلالت

کند مانند: (شاید) وہ آتا ہو شاید (اومیآید)

شاید وہ لڑکی جاتی ہو (شاید آن دختر میرود) شاید آپ

لکھتے ہوں (شاید شما مینویسید) وغیرہ و برای ساختن آن الفاظ

زیر را بآخر صیغہ ہای ماضی تمنائی میافزایند.

مفرد	اول شخص	(مذکر و مونث)	ہوں
	دوم شخص	«	ہو
جمع	اول شخص	«	ہوں
	دوم و سوم شخص	«	ہو، ہوں

صرف فعل حال احتمالی

از مصدر سونا (خفتن)

مفرد	جمع	مذکر	مونث
مذکر	مونث	مذکر	مونث
اول شخص	میں سوتا ہوں (من بخوابم)	ہم سوتے ہوں (ما بخوابیم)	ہم سوتی ہوں
دوم شخص	تو سوتا ہو (تو بخواب)	تم سوتے ہو (شما بخوابید)	تم سوتی ہو (تو بخواب)
سوم شخص	وہ سوتا ہو (او بخوابد)	وہ سوتے ہوں (ایشان بخوابد)	وہ سوتی ہوں

گاہی بجای ہو، وہوں، درصیفہ ہای این فعل کلمات ہوگا، ہوگی، ہو گئے، ہوں گا، ہوں گی، ہوں گے اضافہ میشود مانند: (شاید) وہ جاتا ہوگا (او میرود) تو آتی ہوگی (تو می آئی) میں آتا ہوں گا (من می آیم) وغیرہ و گاہی با اضافہ رہا ہو، رہی ہو رہے ہو، رہا ہوں، رہی ہوں، رہے ہوں، بآخر مصدر فعل نیز فعل حال احتمالی حاصل میشود۔

فعل مستقبل — آنستکہ بزمان آئندہ دلالت کند۔ مانند میں جاؤں گا (من خواہم رفت) وہ پڑھے گی (مونث) (اوخواہد خواند) ہم آئیں گے (ماخواہیم آمد) و غیرہ ۔ برای ساختن آن گا، گئی یا گئے را بآخر صیفہ ہای مضارع میافزایند۔

صرفی فعل مستقبل از مصدر جانا (رفتن)

مفرد		جمع	
مذکر	مونث	مذکر	مونث
اول شخص	میں جاؤں گا (من خواہم رفت) میں جاؤں گی	ہم جاؤں گے (ماخواہیم رفت) ہم جاؤں گے	
دوم شخص	تو جانے کا (تو خواہی رفت) تو جانے گی	تم جاؤ گے آپ جاؤں گے (تو خواہید رفت) تم جاؤ گی آپ جاؤں گی	
سوم شخص	وہ جانے کا (اوخواہد رفت) وہ جانے گی	وہ جاؤں گے (ایشان خواہند رفت) وہ جاؤں گی	

مستقبل مدامی کہ معنی استمرار کاری را در آئندہ میرساند
 با اضافہ کردن کلمات رہوں گا، رہوں گی، رہے گا، رہے گی،
 رہیں گے با آخر افعال ماضی تمنائی ساختہ میشود

حروف ربط

حروف اضافی

کا۔ کی۔ کے
 نے علامت فاعلی است فقط با فاعل مورد استفادہ قرار
 میگیرد و مورد استعمال آن فعل متعدی زمان ماضی باستثناء
 ماضی ناتمام است
 مانند آپ نے کہا تھا (شما گفتہ بودید)

حرف عطف

حرف عطف در اردو شش حرف است

۱۔ وصل

اور، کیا۔ کیا، کہ، یا، اور (و)

مثل: میں اور آپ (من و شما)

۲۔ تردید

نہ نہ، خواہ، چاہے، یا یا

۳۔ استدراک

پر، لیکن، بلکہ

۴۔ استثناء

مگر، والا

چھل و نہ

۵۔ شرط

جو (اگر) و اگر

۶۔ علت

لہذا، بنا برین، پس، اس لئے (برای این، لذا) ، کیونکہ
(زیراکہ)

حروف استفہام

کیا چہ۔ آیا

کون، کس، کن۔ کسی

کہاں - کجا

کیسا، کیسی، کیسے چطور

کب۔ کی، چہ وقت

کتنا، کتنی، کتنے۔ چقدر، چند

کیوں - چرا

کس کو، کسی، بہ کی

کونسا، کونسی، کون سے۔ کدام

کدھر - بہ کجا

کیونکر - چطور

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الف (ممدودہ)

آ (ب)

آبنائی تنگنائی - سنگ
آبنوس - شینر - شیزی
آبیانہ آب بہا - حق اشرب
آپاشی کی مشین آبیار - سیلاب

آ (پ)

آپ خود (اپنے لئے)
شما - جناب - جناب والا
(واحد حاضر کے لئے)
شمالیاں - جناب تاں
(جمع حاضر کے لئے)
آپا ہمشیرہ - خواہر
آپ بیتی شرح حال خود - مگرزشت
آپس آپس داری خویشی - خوشاندی -
قرابت - خانوادہ
آپسار عزیز واقارب - خوش اند ہرگز
آپ کام مہاکام کس خاندان پست من
چوں ناخن انگشت من

آب (السد) جلا - صیقل
آب دینا صیقل کردن - جلا دادن
آباد کار باشنہ - بوی
آباد کاری استعمار
آبادی آبادانی - جمعیت آبادی
آب حیات آب زندگی - آب زندگانی
آبخورہ کوب (جمع کواب)
جام - کوزہ - آبخورہ
آبرو عرض - ناموس - حرمت - آبرو
عزت -
آبرو باختہ بے حرمت - آبرو باختہ
آبریز مصب المیزاب (عربی)
آبریز (فارسی)
آبلہ آبلہ

آج کا کام کل پرست عمل

آتش کدہ کیلئے مجوس۔ آتشکدہ
کیندہ

(آٹ)

آٹا آرد

آٹا (گندھا ہوا) مایہ غیر کردہ
آٹا چھانٹنا آرد غبیل کھن۔ غرابال کون
آٹا گوندھنا آرد شیوانیدن۔ آرد دست
کردن۔ غیر کردن

آٹے کا پیرا چون آرد

آٹھ^۸ ہشت۔ ثمان (عربی)

آٹھواں ہشتیں۔ ثمانیہ (عربی)
آٹھ آٹھ آنسو رونا بسیار گریستن
زار زار گریستن۔ مایک شستن

(آج)

آج (دن) امروز۔ الیوم

آج (رات) امشب

آج کے بعد پس امروز۔ من بعد

آج کے آج ہمیں روز

آج کا کام کل پرست ڈال

آپ دھاپ اپنا منہ اپنا ہاتھ

آپ دھاپ اپنا منہ اپنا ہاتھ

دست نمود دہان نمود

آپ مارے آپ چلائے

دگر رازند نمود فریادی کند

آپ مومے جگ پر لو

نمود مرد جہاں مرد

آپ ہی آپ خود بخود۔ سر خود

در خود۔ با خود

آپ ہی آپ کچھڑی پکانا

در خود پختن

آپ سے باہر ہونا از خود گذشتن

بیخود شدن۔ از خود رفتن

آپ میں آٹا بخود آمدن۔ بہوش آمدن

بر خود باز آمدن

(آت)

آتش بازی ناریہ۔ آتش بازی

آتش پرست مگر۔ مجوس۔ مجوسی۔

آتش پرست

آتش دہان بخاری۔ آتش دان

آتش فشاں پہاڑ و لکان (دوس)

آتشک سٹیلز۔ باد فرنگ

آج ہے سوکل نہیں کارِ امر و نہ فردا
مگذار

(آ خ)

آخ (کلمہ مذکر) داحتر - آخ
آختہ خفی - خایہ کشیدہ
آختہ کرنا خفیدہ کشیدن - آختہ کردن

(آ د)

آداب آئین
آدمی مرد - انسان - کس شخص
آدمی چہرہ مجھے سے پہچانا جاتا ہے
ریاست مردم آئینہ اعمال یا ملت
آدمی سے آدمی ملتا ہے
کنواں کنوئیں سے نہیں ملتا
کوہ بہ کوہ نمی رسد -
آدم بہ آدم می رسد -

آدمی کا کسب ہی عزت ہے
(۱) کسب کمال کن کہ عزیز جہاں شوی
(۲) عرفہ مہر در زینت مرد است
آدھا - آدمی - نیمہ - نیم - نصف

آدھا آدھا کرنا دو نیمہ سامتن بیٹم کلن
آدھا پچرا نیم پختہ
آدھا سیسی شقیقہ - دو نیمہ سر
آدمی چھوڑ ساری کو دھڑے {
آدمی ہے نہ ساری پاوے {
ملعہ راہ حرف است و ہر تہی
آڈیٹر شخص الحسابات - محاسب
آڈیٹر جنرل محاسب اعلیٰ

(آ ر)

آر دستر - دستو
آرہ - آری - منشار - اتہ - دائس
آرام راحت - استراحت
آرام (بیاری ت) صحت - صحتیابی -
تندرستی
آرام پسند تن آسان - آسان گزار
آرام کسی صندلی راحتی
آرام کرنا آرامیدن - استراحت نمودن
آرام کھانا (بیٹ جانا) والمیدن پشت دادن
راکشیدن -
آرام کمرہ اطاق استراحت
آرائش زیب - زینت - آرائش

آرائش کا مکرو آرائش گاہ
 آرائش کمرنا (شہر کی) آئین بستن
 آرٹ فن - صنعت - خوبی
 آرٹ کالج دارالفنون
 آرٹیکل مقالہ - مضمون
 آرٹڈ امر - حکم - دستور
 آرڈر دینا (مال کا) سفارش دادن
 آرڈر (حکم) دینا امر کردن - حکم کردن

امردادن

آرسی سبھل - انگشتی آئینہ دار
 آرگن (باجہ) آکرکار - ارغنون
 آرگن (رسالہ و اخبار) مجلہ

آ (ا ر)

آڑ حائل - سداہ
 آڑو شفتاو
 آڑھت وکالت - آڑور - آڑانس
 آڑھت (کامداری) آڑانس معاملات
 آڑھتی وکیل - گماشتہ

آ (ا ر)

آزاد حر - (جمع احرار) آزاد

آزاد پارٹی حزب الاحرار
 آزادی (ملکی) حریت - استقلال
 آزادی (قید سے) رہائی - آزادی - برکاری
 آزمانا آزمودن - آزمائش کردن
 آزمائش بیہ - امتحان - آزمائش
 آزمائے کو آزمائنا جہالت ہے
 آزمودہ را آزمودن چل است
 آزمایا ہوا آزمودہ - مجرب

آ (ا س)

آس امید - رجا
 آسان سہل - آسان - سہل
 آسائش راحت - آرام - فراخی
 آس پاس اطراف - گرداگرد - حول و حولہ
 قرب و جوارب -

آستان دبیز - عقبہ - آستانہ
 آستین کم (جمع اکام) آستین
 آستین چڑھانا آستین برندن -

آستین چین - آستین مالین

آستین کشیدن

آسرا امید - چشم - بیکہ - چشداشت
 رجا -

آسمان فلک - چرخ - سپہر گرس

آسمان

آسمان کا تھوکا منہ پر اناست کہ برکت

آسمان سے گر کر کھجور میں اٹکا

از دام آزاد شدہ قفس رفت

آسمان سر پر اٹھانا خود دھوفا کدن

آسمانی تیر تیر ہوائی

آسیب کا اثر ہونا جن دیہتیں فنان

جن داشتن

آسیب سے پری گزرتے - دیونہ

آشا اُمید - رجا چمداشت

آشیانہ لائے - آستانہ

(آ غ)

آفا آفا - آفا - خواجہ

آغاز (۱) ابتداء - بدأت - آغاز

(۲) اوائل (عمر کے لئے)

(۳) مبادی (علم کے لئے)

آغاز جوانی عنوانِ شباب عفتوں بانی

آغازِ شباب

آغاز کرنا بنانا نہاد - تاسیس نمودن

آغاز نمودن - ابتدا نمودن -

(آ ف)

آفتابہ رملوہ آبدستلن - آفتابہ

آفسیر ناظم - صاحب منصب -

آقا مالک - خواجہ - صاحب -

آقا - آقا

(آ گ)

آگ آتش - نامہ سیران

سیر (عربی) حریتی

آذر (عربی)

آگ بجھانے کا انجن آلائی اطفائیہ -

تلمبہ

آگ بجھانے والا طولوبہ جی - تلمبہ جی -

آگ بجھانے کا عملہ مامورین اطفائیہ -

جمعیت اطفائیہ - آتش نشان

تلمبہ اطفائیہ -

آگ بجھنا آتش خاموش شدن - فرو شدن

آگ بجھانا آتش فرو کندن - آتش نشاندن

آتش زدن - آتش خاموش کرنا

آتش گشتی - آتش سر کندن

آگ بن دھواں کہاں

تازہ باشد چیز می موم نہ گویند چیز نا

آگ پانی کا کیا میل

آب و آتش راجہ آشنائی

آگ لگنا آتش گرفتن آتش افادن

آتش در گرفتن

آگ لگانا آتش زدن آتش دادن

آگ لگانے والا آتش کر۔ آتش انگیز

آگ دبانا آتش بجاکستر لپشیدن

آتش بجاکستر نہفتن

آگ لگے کنواں کھودنا

تاتاریاں از عرق آلودہ شود مگر زیدہ مودہ شود

آگ کا جلا آگ سے اچھا ہوتا ہے

شراب زدہ را شراب علاج است

آگ جگولا ہونا بغیر رفتن خفگیں

شکن

آگا جلو پیش

آگا روکنا جلو گرفتن جلو گیری

آگاہ سبق۔ باخبر آگاہ۔ مطلع

بہ۔ آشنا

آگاہ کرنا حال کردن۔ اطلاع دادن

متحضر ساختن

آگے آنا پیش آمدن

آگے آگے چلنا پیش پیش رفتن

جلو افادن

آگے بڑھنا گوتی بلندن۔ گوتی

سبقت بردن پیش رفتن

آگے پیچھے جانا روئی ہم رفتن

آگے نا تھ نہ پیچھے پات

خانہ بردش۔ یک بینی دو گوش

(آ ل)

آلو سیب زمینی۔ بطاط۔ قار قوقل

آلو بخارا شاہ آلو

آلہ تناسل ذکر۔ آلت تناسل

واحد لعین (استعارہ)

آکھتی پالتی بیٹھنا چار زانو نشستن

آلودگی جنش۔ آمیزش۔ کوٹ شائبہ

آلودہ کرنا آلا نیدن۔ آلودن

آلودہ ہونا آغشتن

(آ م)

آم انہ۔ نغزک۔ آم

آم کے آم گھلی کے آم ہم خواہم شاداب

آم کھانے یا پیٹر گئے

خربوزہ بخور تا بہ نایز چکار؟

آمادہ تیار۔ مستعد۔ حاضر

آمادہ کرنا دادا فرمیں۔ برائی گھنٹن

آمدورفت (دیکھو آنا جانا)

آمدنی مداخل۔ وجہ۔ صادرات

مالیہ (حکومت)

آمدنی (ادپرک) مداخل بالا۔ ٹرڈہ دخل۔

آمنے سامنے ہونا مواجہ شدن۔

دو چار شدن

آمیزش (دیکھو آمولی)

(آن)

آنا آمدن۔ رسیدن

آنا (آمد) تو آمدن۔ در رفتن

آنا (باہر) برآمدن۔ بروں آمدن

آنا جانا آمدورفت۔ آمد و شد۔

ایاب و ذباب۔ مجرور و مردود

آنت روده

آندھی تند باد۔ گرد باد۔ صحر

آنسو اشک۔ آب چشم۔ دمع

آنسو پک پڑنا اشک فروریختن

فرو چکیدن

آنکس سبک۔ سرکج۔ قلب آہنی۔

آنکھ

چشم۔ بین۔ دیدہ

آنکھ اوجھل پہاڑ اوجھل

سب حضور بہ از برادر دور

از دیدہ دور از دل دور

آنکھ پھر کرنا پریدن چشم

آنکھ پھڑکانا چشم بالا اتادن

آنکھ جھپکنے کا عرصہ چشم زدن۔

طرفۃ العین۔

آنکھ دکھنا آشوب چشم (پدر چشم)

آنکھ سے اشارہ کرنا گوشہ چشم نمایانیدن

گوشہ چشم کردن

آنکھ کی پتلی مردم چشم۔ مردمک چشم

آنکھ کا حلقہ حدقہ۔ خانہ چشم۔ حلقہ چشم

آنکھ مارنا چٹکندن

آنکھ چھوٹی چشم بندک۔ سرامک۔

آنکھ چھوٹی کیلنا سرامک بافتن

آنکھ میخنا نظر بستن

آنکھوں کو کھیلے ٹھنڈک

چشم مادرش دل ما شاد

آنکھوں کے اندھے نام نہیں سکھ

برعکس نہند نام زنگی کا فور

آنکھوں میں دھول جھونکنا

گمل زدن - رُودست زدن

آنکھیں چار ہونا نظر باطاق مذاق

چشم بچار شدن

آنگن

جیاط - میاد - میدان

صحن

آنے والا (زمانہ) مستقبل - آتیہ

(۱) آ

آوارہ ہرزہ - ول - ولگرد

آواز لمن آوا - آواز - صوت

آواز (پکار) صدا - ندا

آواز بند ہونا صدا گرفتن

آواز دینا صدا کردن - ندا دادن

آواز کار بکار ڈکنا آواز ضبط کردن

آوازیں :-

بوتل کی آواز قلقل

بلی کی آواز مومو - میو میو - مومو

بلغ ، دق دق - تارتار

چڑیا کی آواز - چاڑ چاڑ - چیک چیک

زیرین پر پاؤں مارنے کی آواز

طرب طرب

صریح کی آواز قلقل

فاختہ / قمری کی آواز کوکو

قلم کی آواز صرے

کوٹے کی آواز کاغ کاغ - تارتار

زینق زینق

کبوتر کی آواز بغوغ

مُرخی کی آواز ققہ

مکھی کی آواز دنگ دنگ

میتھک کی آواز دنگ دنگ

آوہ پڑاؤہ

(۵) آ

آہٹ (پاؤں کی) شرف پائی شکپوئی

آہستہ (رفتار) یورش یورش - نکم نکم

آہستہ آہستہ کم کم - بندہ بچ - چک چک

آہستہ پڑھنا قمرودہ خواندن

آہستہ باتیں کرنا سرگوشی کردن

آہستہ چلنا جستہ جستہ راہ رفتن

یورش کی راہ رفتن

آہ وزاری کرنا آغ داغ کردن - زاری کرنا

ابتدا بدو۔ آغاز۔ اقدام۔ ابتکار
 ادائن (دعا) ازل (تخلیق عالم)
 ابتدا کرنا ابتکار کردن
 اُبُلنا غانہ۔ گلگونہ۔ آغونہ (آگونہ)
 ابجد الفبا۔ ابجد
 ابرق طس۔ طلق
 اُبُلنا مزہ برگشتن۔ بوی طعام۔
 تغیر شدن۔

اُبُلکائی تہوع۔ استفراغ۔ قے
 اُبُلّا ہوا جوشانہ۔ آب پز
 اُبُلّا ہوا (اندا) شُم پز۔ شُم جوش
 اُبُلّا ہوا (پانی) آب جوش
 اُبُلنا جوشیدن
 اُبُلنا (باندی کا) سرکین دیگ۔ جوشیدن دیگ
 اُبُلے ہوئے چاول خشک
 ابن الوقت دہن مین۔ ابن الوقت

اُبھارنا بلند کردن
 اُبھارنا (مجبور کرنا) واداشتن۔ داداشتن
 اُبھارنا (بتی) برکشیدن
 اُبھارنا برآمدن۔ بلند شدن
 ابھی اکنوں۔ آآن۔
 حالا۔ ہمیں حال

آ (۶)

آس کبس۔ بخدان
 آس کریم۔ بستی
 آئینہ مرر۔ مرآت۔ آئینہ
 آئینہ قد آدم آئینہ بدن نا
 آئندہ مستقبل۔ آتیہ۔ آتی۔ مستقبل

الف (مقصودہ)

ا (ب)

اب اکنوں۔ کنوں۔ حالا۔ الحال۔
 فی الحال
 ابابیل برستہ۔ ستوک۔ پرشک۔ بھٹان
 فرستوک۔ بادچوک
 ابال سرخوش کھک دیگ
 اب پھٹے کیا نہوت؟
 جب چیزیاں چمکنیں کھست
 چون کھار دست رفت۔
 پشمانی چہ سود؟

اپنے پاؤں پر کلہاڑی مارنا

استعمال :-

ابھی آجاؤ : میں حال بیا

ابھی نہیں آیا : ہنوز نیامدہ

ابھی آیا ہے : حال آمدہ است

ابھی ابھی آیا ہے : آٹان آمدہ است

ابھی تک ہنوز - تا حال

ابھی دہلی دُور ہے ہنوز دلی دور است

(پ)

اپاچ پاشکے - سنگ

اپاچ خانہ دار العزہ

اپرئش شاگرد

اپرئش ہونا نشر شدن

اپرئل آوریل

اپنا اپنا پر یا پر یا جگر جگر - دگر دگر

اپنا راستہ لینا سرخوش گرفتن

راہِ خویش افتادن

اپنا کیا اپنے آگے کر دلی خویش آمدنی پیش

اپنا منہ اپنا ہاتھ

اپنا نینگ پر یا ڈھینگ

پسر آچھ عیب پاک ست

دچشم پدرا عیب پاک ست

اپنایت خویش - خویشاوندی - قرابت

اپنی اپنی ذلی اپنا اپنا راگ

عیسیٰ بدین خود موسیٰ بدین خود

اپنی عزت اپنے ہاتھ

عزت ہر کس بدت ادست

اپنی کروت کا کیا علاج ؟

خود کردہ را علاج نیست

اپنی کرنی پر روحان کیا بہندو کیا سلطان

از راست کہ بر است

اپنی گلی میں کتا شیر ہوتا ہے

گدا بہ محلِ خویش سلطان است

اپنے آپ کو روکنا خود داری نمودن

اپنی طرف سے بات گھر لینا

از طرف خود ساختن

اپنے بیک کوئی کھٹے نہیں بتلاتا

کس جگہ دودھنا من ترش است

اپنے اختیار آنا پرانے اختیار جانا

آمدن بہ ارادت رفتن بہ اجازت

اپنے بچہ بچے کے ادانت خود چھپاتے ہیں

نویسندہ اندک دزدانہ چھیت

اپنے پاؤں پر کلہاڑی مارنا

میشہ بہ پائے خود زدن

اُترسوں (گزرشتہ) پری پری روز
 اُترسوں (آئندہ) پس پس فردا
 اُترانا نمودنای کردن - نمودنای کردن
 اُترائی سرازیر - سراشیب
 اُترنا نازل کردن - زیر آمدن -
 پائیں آمدن
 اُترنا (ہاتھ یا پاؤں دینے) رگ بگشتن
 پیچ خوردن -
 اُترنا (گھوڑے سے) ران کٹان اپ
 اتفاق کرنا متعہ شدن
 آب دریک جوانان
 اتفاقہ ایانا
 اتوار یکشنبہ - یوم الاحد

(اٹ)

اٹالا بازخانہ
 اٹک ایک کمر بڑھنا شمرہ خواندن
 اٹکل تخمین - قیاس
 اٹلس اطلس - غلط - غریب زمین
 اٹلی ایتالیہ - ایتایا
 اٹکنا بند شدن
 اٹھانا انگیختن - برداشتن

اُپلا نوشاک - پاپک - سرگین
 اُپرا غوثک
 اپیل استیناف
 اپیل کرنے والا مستأنف
 اپیل کرنا تقاضہ کردن - مراہفہ کردن
 استیناف دادن
 اپیل کی عدالت عہدہ استیناف -
 دادگاہ پڑوش
 اپینڈکس اپانڈیکسٹ - سندس زائدہ

(ات)

اُتار نشیب - سرازیر
 اُتار (نیاز) صدقہ - نیاز
 اُتارنا فرواد کردن
 اُتار چڑھاؤ مدد جرز
 اتالیق لالہ - لالہ (مرد) اتالیق
 کدہ (محنت)
 اتحاد میں برکت ہے
 دودل یک شمع بگندکودہ را
 اتحادی متحدین - اتادونی
 اتحاد جارحانہ اتفاق تہاجی اتفاق تعرضی
 اتحاد مدافعانہ اتفاق مدافعی

دستوری - بار

اجازت دینا اذن گرفتن

اجازت لینا (داخلگی) بار دلوں

اجازت ہے؟ مرخصم؟

کیا مجھے جانے کی اجازت ہے؟ مرخصم؟

مرخصی؟ تم جا سکتے ہو۔

ماذوفم؟ کیا میں اندر آ سکتا ہوں؟

اُجالا سفیدی - سپیدہ

اُجد بے سواد - الائنگ - گبر

اُجرت مُزد - مزدوری - جزا

اُجلا سفید - ایض (عولی)

اجوائن نان خواہ - زینان

اجی بے (ہاں) آقا (جناب)

اجیالا - اجالا روشنی - فروغ

(ا ج)

اُچاٹ دل برداشتہ - برداشتہ خاطر

اچار تشری - مقال

اچار ڈالنا دبا بک خواہا بنیدین

اُچکا گندہ دند - بدوار (پتھر)

(مترس) مصنوعی آدمی کھیت میں کھڑا کرنے والا

اچانک ناگاہ - یک - یک - بغتہ

اٹھانا (دکان) واپچین - بندون

تختہ بند کردن

اٹھانی گھیرا گندہ دزو

اٹھک بیٹھک نشست و برخاست

اٹھنا اکھڑا ہونا - برخواستن - پاشدن

اٹھواں بجیکہ درہشت ماہ زائیدہ شود

یعنی قبل از بدتِ معبودِ محل کہ

دُماہ باشد

لُچھی آتاشی - آتاش

(درکن عملہ سفارت)

(ا ش)

اثر نفوذ - اثر - رسوخ

اثر کرنا درگرفتن (آگ وغیرہ) جاگیرین

(جنا) موثر افادون (آتاش ہونا)

(ا ج)

اجارہ انحصار

اُجار دیران - خراب

اُجارتا دیران کردن

اجانت رفتن - اجانہ - رخصت - مرخصی

احمق کُھ خر۔ ابل
احمد کی پگڑی محمود کے سر
ازما کشیدن و شما بخشیدن

(ا خ)

اخبار روزنامہ۔ جریدہ
اخبار سرکار جریدہ رسی
اخبار کا چنڈہ بدل اشتراک
اخبار کا خریدار بیل
اخبار کا کالم ستون جریدہ
اخبار مکانا اصدارِ جریدہ کردن
اخبار نویسی صحافت۔ صفائی
اخبار نہ کلنا کسی ن توفیق۔ معطلی جریدہ
اختصار ایجاز مختصر اختصار
اختیار کرنا دزدیدن قبول کردن
اخذ کرنا استنباط نمودن۔ اخذ کردن
اخراجات غارج۔ خرچ
اغروٹ جوز۔ گرد و ج گردگان

(۵۱)

ادا ناز۔ غمزہ۔ ادا۔ رشوہ

اُچکنا در بیدن۔ بیدن
اُچنبھا عجب۔ تعجب
اُچھا اکھ اِجاب غمب۔ آری
اُچھا خوبصورت تشنگ۔ خوشگل
اُچھا ذائقہ خوش مذاقہ۔ خوش مزہ۔
خوب ذائقہ۔

اُچھالنا پرت کمن۔ درا ہوا کردن
اُچھالا ہوا ہوا انداختہ
اُچھوتے نفز۔ دست خوردہ
اُچھوتے خیالات خیالات بکر۔ انکار نو
اُچھو ہو جانا آب در گلو شکستن
آب در حلق گرہ شدن

(ا ح)

احاطہ عوط۔ بحر۔ حد
احترام کرنا احترام گزار دان۔
احترام واجب داشتن۔
احتمال شیطانی۔ بدخواہی
احتمام ہونا شیطانی کے راو غلامیدن
احسان اٹھانا منت بردن
منت برداشتن
احسان کرنا منت نہادن

اڈہ (پرنڈوں کا) نشیمن
اڈیٹر مدیر، ارباب اوراق
اڈیشن طبعہ - چاپ - نسخہ
اڈیشن ترمیم شدہ نسخہ معروف

(ل)

ارادہ آہنگ - قصد - عزم - نیت
ارادہ چھوڑ دینا ازیت افادن
ترک نیت کردن
ارادہ کرنا عزم بستن - عازم شدن
ارتقا نشو - عروج - نشو و نما
ارجنٹ ضروری - لزوم دار
ارجنٹ تارنگلاف متبعل
ارجنٹائن اترانیتین
اُردو ماش
اردلی ارادل - یساجی
ارگن ارغن - ارغنون
ارمان آرزو - خواہش
ارنڈ بیدانخیر
ارنڈی کا تیل روغن گرچک
روغن چرواغ
اروی بطاطہ - قلعاش

ادبلاؤ گب آلی
ادب ادب کرنا (کتنے کو) چن کردن
ادک زنجبیل - ادک
ادھار دام - قرض - عاریت - مستعار
ادھار لینا عاریت گرفتن - ہستار گرفتن
قرض خواستن
ادھار محبت کی گنجی ہے

قرض مقراض محبت ست
ادھر ادھر کی لالکنا طفرزدن -

حرف این دآن زندن
ادھ کچرا - ادھ گلا نیم بچہ - نیم خام
ادھ رنگ فاج

ادھ موا نیم جان - نیم بسل - نیم کشتہ
ادھورا اتمام - نامکمل

ادھیڑ میان سال
اُدھیڑ بُن فکر - تشویش - تفکر
اُدھیڑنا (کھال) پوست کشیدن
اُدھیڑنا (کپڑا) بخیہ کشدن - بر کردن

(ڈ)

اڈہ (کبوتروں کا) چوب - وقر
اڈہ (دبعاشوں کا) سروم - سروکے

آرہ مِسْرُو - آرہ - دَافْس - فِشار
 ارہر شافل - دِشمر - شافل
 ارے (مذکر) {
 ارے (مونث) { لے - یا

ا (اڑ)

اڑانا بہ پرواز آفودن - پرانیدن -
 بہ پرواز دادن -
 اڑا ہوا (پرنده) ہوا رفتہ
 اڑو ماش
 اڑھائی دو و نصف $\frac{1}{2}$
 اڑھتی گھمشتہ - وکیل
 اڑیل (جانور) کبگیر - خون
 اڑیل (انسان) بھوج - ضدی

ا (اڑ)

اڑار زیر جامہ - اڑار - شلوار
 اڑار بند شلوار بندہ - بندگمر - بیکہ
 بند زیر جامہ
 اڑسرنو مجدد - اڑو - اڑسرنو
 اڑد اڑد

ا (اس)

اس (اسم اشاہ) اس (قریب) آس (بعید)
 اسباب ساز و سامان - اثاثہ - بخت پرت
 اسباب خانہ بارخانہ - اثاثہ البیت
 اوضاع زندگی

اسباب سفر باروبہ
 اسپند سپند - سپندان

استاد اخوند - معلم - مدیر - آموزگار
 استاذ (جمع اساتذہ)
 لاد (اتالیق)

استانی مدیرہ بمعنہ - اتون (اتالیق)
 استاد کی محبت مدرسہ تک
 آشنائی ملا تا سبق

استری اُتو - بکوی
 استری کمرتا اُتو کردن - اُتو کشی - اُتو کشی
 استری (عورت) زن - نوج
 استرو موسی - تیغ دلالی - تیغ موتراش
 استعفا دینا جواب دادن - غلط دان -
 مستغنی شدن

استعالیٰ (سیکشنر) بازاری شدہ مستقل دست فروش

استقاط محل اگھندن جنین۔ بچہ انداختن
سقط جنین۔

اسکول (دیکھو "سکول" مدرسہ)
اسکرود پچہ گردوں۔ پچہ کش
اس کے بعد ازیں باز۔ بعد ازیں۔
پس ازیں

اسلحہ اسلحہ۔ سلاح۔ یراق
اسلحہ خانہ جبرخانہ۔ سلاح خانہ
اسلحہ لگانا یراق بستن۔ مسلح شدن
اس لئے ازیں سو۔ ازیں جا۔ ازلے و
اسمبلی مجلس شورائی۔ شورائی ملی
اسمبلی کے ممبر اجرائی ہیئت۔ امکن مجلس
اسی اثنائیں میں صرف
ایسر حاشیہ نشین

(اش)

اشارہ ایما۔ اشارہ۔ چمک (آکھس)
اشاعت طبع۔ نشر۔ شروع۔ توزیع
اشاعت۔

اشتہار اعلان۔ آگہی

استغاثہ ادعا نامہ

استقبال پیشواز۔ خوش آمدید

پذیرائی۔ استقبال

استقبال کرنا پیشوا زادن۔ جلوس رفتن

تعارف رکھی بجایا آمدن

استقبالی پیشوازی مستقبلین (جمع)

استقلال سے کام لینا پاداری نمودن

اشامپ قلم۔ تمک۔ اشامپ

اسٹو (چولھا) بخاری فرنگی۔ آہن بخاری

اسٹور مغانہ۔ بارخانہ۔ انبارخانہ

اسٹور کرنا جمع نمودن

اسٹول اسکم

اسٹیج مصطبہ۔ مصطبہ تیشیل (تھیرکاشیج)

اسٹیشن (جہاز کا) گار۔ محل توقف

اسٹیشن (ریل کا) ایستگاہ۔ محطہ۔

اشایون۔ ایستگاہ ماشین

ایٹمر کشتی ہدی کشتی دھانی۔ دایور

اسسٹنٹ معاون

اس طرح ازیں۔ ازیں چنیں

اس طرف آن صوب۔ آن جہاں طرف

اسفنج ابر مردہ

(ا ص)

اصول ابرام - اصول
 اصوار کرنا مُصَرِّدین - زبان ریختن
 اصطبل آخر - اصطبل
 اصطبل کا داروغہ میرآخور
 اصلاحات تجدیدات - اصلاحات
 اصلا ہرگز - اصلا

(ا ط)

اطراف حوار - جوانب بجات -
 اطراف
 اطلاع اخبار - اطلاع
 اطلاع سرکاری اخبار رسمی - پابندی
 اطلاع دینا اعلام نمون - خبر دادن -
 اخبار نمون - اطلاع ہم پرائین
 اظہار رابرز - اطلاع

(ا ع)

اعراض کرنا ایراد گرفتن - غصہ گرفتن -

عیب گرفتن -

اعتکاف کرنے والا متکف خالین
 اعداد و شمار آثار - شماریات
 اعداد و شمار کا علم آثار شناسی
 اعلان اخبار - آگہی
 اعلان سرکاری آگہی رسمی
 اعلان عام کرنا آفتاب نمون
 اعلام بازی پستی - طاقت - بچہ بازی
 اغوا فریب - خداع

(ا ف)

افسر صاحب منصب -
 رئیس - امیر
 افشرٹاف ضابطہ ارکان - ناظم عملہ
 افسر پولیس رئیس ضبطیہ
 افسر اصطبل میرآخور
 افسر تجارت قونصل
 افسوس دل ٹکرانی - تأسف - حزن
 دل گیری - الم - افسوس
 افسوس (کلمہ تأسف) آدخ - اسی دای
 داحسرتا
 افطاری ہفتہ شا

افلاس فقر۔ دیوٹی۔ بے نوائی
افوہ دیکھو افسوس (کلمہ تاسف)
افواہ (مشہور ہوجانا) پہن شدن۔ نیرتہ
در میان مردم شدن
افیم افیون۔ دافور
افینی افیونی۔ بگی۔ تریاکی
اقرار جرم کرنا جرم برگردن خود گرفتن
اقلیت قلت۔ می نورتیہ

(ا ک)

اکاڈمی اکادمی۔ اکادمی
اکٹانا دل برگرفتن۔ دل تنگ شدن
برخاستہ خاطر شدن
اکٹھے باہم۔ توام (جوڑواں بچے)
جمع آفہ۔ فراہم
اکثر غالب۔ با۔ بسیار۔ اغلب
خیلہ۔ اکثر۔
اکثریت کثرت۔ اکثریت۔ غلبہ
ماژورتیہ

اکڑنا نازیدن۔ بر خود چیدن۔
خود نانی کردن
اکڑوں میٹینا سر چپ شدن۔ غنچہ نشستن

اکسانا (کسی کو) داداشتن۔ دادار نمودن
اکسانا (بٹی) برگشیدن۔ بالا کشیدن۔
اکھوتا بچہ دودانہ۔ یکتا پسر۔ تنہا فرزند
اکہرا۔ یکلا۔ یکتا
اکھاڑہ زور خانہ۔ مخاضہ۔ جوک۔
گودال کشتی گیری
اکھاڑنا کندیدن۔ کلندیدن
اکیلا جریدہ۔ تنہا۔ بگود۔ منفرد

(ا گ)

اگال بلع۔ فضلہ دہن
اگالدان سرفردان
اگلی فوج ہراول۔ قراول۔ مقدمہ پیش
اگنا روئیدن۔ رستن۔ دمیدن
اگن بوٹ کشتی بخاری۔ کشتی دودی
کشتی دھان
اگلا پیشیں۔ اولیں۔ سابق

(ا ل)

الام (گھڑی) ساعت بیدار کن۔ شہادتہ
ساعت زنگ دار

الام (خطر کا) اعلام

الاجنا الزام - بہتان

الاجی میل - قاعد

ایم مجموعہ - مرقع - البوم

التوائے جنگ متلکہ - ہزنہ

اکٹا واژدن - واژگوں میکوس مقلوب

اکٹ پلٹ زیر و زبر - زیر و بر -

۲۰ دہلا

اکٹ دینا برگردانیدن

اکٹنا برگردیدن - برگشتن

اٹے پاؤں لوٹا پٹ سر کے رفتن

پس پس کی رفتن - برقفا رفتن -

باز پس رفتن - برگشتن - رجعت

تہقیری نمودن -

اٹاچہ رکو تو ال کوڈانے

دزدوٹا، شخہ اسیر ہلا

الجننا کسی سے بکے در افتادن

الجننا دبال و عینق ٹرو لین

الزام بہتان - الزام

الزمتھ الی صابات

اسی کمان - زبر

الفیٹ ابجد - الف با

الف بے پڑھنا ابجد میں خواندن

الف سے بے نہ جاننا

ہر را از بر نہ دانستی

الف ہونا (گھوڑے) سیخ پاشدن

شکو خیدن -

القاب دیکھو "شاہ"

اکسی کاپلی کیل - تبیل - کسلان

الگتی آدنگ - آئند - دنگ

الماری دلاب - آلماری

الماری دیوار کی گنجینہ

الماری (کھلنے کی) در گنجہ - توشہ دان -

اٹو بوم - چُند (اٹو کا بچہ) بوم

اٹو بنانا عقل کسی زد دیدن

الوداع کرنا پدرد نمودن

خدا حافظ گفتن

الیکٹرک الکترسید

(۱۱ م)

آمان مادر - والدہ

امان دخیل - پناہ - امن

امانت ودیعت - امانت

امام نماز پیش امام - پیش نماز - مقری

امام سرگرمہ - امام - امیر

امام باڑہ تیکہ۔ روزہ

امن ار اشن۔ سکون
امن وامان امنیت

(۱۱ ن)

امتحان آنائش۔ آزموں۔ امتحان
امتحان میں شریک ہونا
شرکت امتحان جستن

امتحان میں کامیاب ہونا
بہ امتحان کامیاب برآمدن

آنا (دودھ کی) مِرَض۔ شیردہ
آنا (کھلائی) دایہ۔ بچہ گردان۔
اناج غلہ۔ جوہ

انار دُماں۔ نار۔ انار

انارکسٹ فضوی

انارکزم فضیت

انبار خرمن۔ تودہ

آپیڑھ بے سواد۔ ناخواندہ۔ نابلدہ جال

امرت آپ زندگانی۔ آپ جیوان

آپ حیات

امرد کوہ

امریکہ امریکا

امیکا ڈھمکا فلاں دہماں

امٹاکس مغز فلوس۔ خیابہنر

املی ترہندی

امید برجا۔ یاس۔ امال۔ اُمید

امیدوار شاگرد۔ اُمیدوار

امید ہونا رجاء داشتن۔ اُمید داشتن

امید ہونا (عمل ہونا) حامہ۔ بار داشتن

امیدوں پر پانی پھرنا پُل شکن

خیالات بہوا افتادن

امیر البحر دریا بگی۔ امیرال اُکھیلک۔

امیر البحر

انت بھلا سو بھلا عاقبت خیر بہ از عاقبت خیر

انتڑی رودہ

انتظام انصرام۔ تدارک نظم تنظیم

اہتمام۔ انتظام۔ ترتیب

انتظار کرنا دیدہ براہ داشتن

چشم براہ بودن

منتظر بودن

انتظام کرنا تدارک نمودن۔ تدارک بستن

ادارہ نمودن۔ انصرام نمودن۔ ساز تدارک چہین

انتظامات تشکیلات
انٹرویوس معری۔ تصانیف شرفیائین

انجمن ناداقف۔ بے خبر۔ لاطم
انجمن بننا تجاہل کاری فروغ من
ندام کاری نمودن۔ تجاہل کن

انجمن (سرور) کمل۔ توتیا۔ سرور

انجمن (مشین) کا بنجاریہ

انجمن (ریل) کا کوکو متیف

انجمن کنگہ۔ ادارہ۔ انجمن۔ بزم

انجمن بنانا تشکیل انجمن دادن

ادارہ تشکیل دادن

انجمن تین۔ انجمن

انجمن ہندس

انجمن ہندس

انجمن ہنگ کالج کلکتہ انعام۔

ان حالات میں دیں محال

انجمن لگانا ترمیق کردن

اندازہ معیار۔ قیاس

اندر در (حرف جار) دروں۔

اندوں۔ قوی

اندر آنا تو آمدن۔ در رفین۔ درآمدن

اندر کا خانہ حرف محفظہ

اندائن خنفل

اندھا کمد۔ نابینا۔ املی

اندھا دھند کورانہ۔ علی العیما

اندھا بانٹے ریوڑی [اول غویش

ہر پھر اپنے کوئے] بعدہ دریش

اندھا کرنا میل کشیدن

اندھوں میں کانا راجہ

غرس در کوہ بوعلی سیناست

اندھے کو کیا چاہیئے دوا نگہ

کورچہ خواہد؟ دیشیم

اندھے کے آگے رونے [آئینہ شستن

اپنے نہیں کھوئے [درخس کولوں

اندھیرا تاریکی۔ ظلمت۔ تاریک۔

اندھیری رات شب و یوہ۔ شب تار

شب سیاہ

اندھیر مگر می چو پٹ راجہ

(۱) بے تیزار مجند و عاقل خوار

(۲) فدیہ پے چنیں و شہر یا سبے چاں

انڈا تخم۔ سیخہ۔ خاکینہ

اندوں پر مرعی بھٹانا

خواہا نیدن ماکیاں مرغ غابا بدن

بال بر بیضہ کشیدن

اُریب خوف
اُور کوٹ بلا پوش۔ یالتو۔ عبا
اُورھنا سر کشیدن۔ بر سر افگندن
اُورھنی رمجز۔ چارقد۔ دامنی۔ سرانداز
روسری۔ یشماک
اوزار آلات۔ افزار
اوکھلی ہاون
اوکھلی میں سردیا تو دھکوں کا کیا ڈر؟
ہر جہ بادا بادا مکتی در آب انداختیم
اولا ژالہ۔ ٹمگڑ۔ سراریک
اولاد اہل و عیال۔ زن و فرزند۔

نناچ۔ اولاد

اول آنے والا قہران
اول خویش بعدہ درویش
اول خویش بعدہ درویش

اومنی بس اتوبوس
اُون پشم۔ صوف
اُونٹ شتر۔ حمل۔ بعیر (عربی)
اُونٹنی مادہ شتر۔ ناۃ
اُونٹ کا بچہ کمرہ شتر
اُونٹ کی میٹھی کلپر
اوپر نیچ نشیب و فراز۔ زیر و بالا
اوپر نیچ (راستی) ماہ و چاہ

انگور کی بیل تاک رز
انگیا شلاکچہ۔ پستان بند۔ محرم۔
سینہ بند۔ نیچہ۔ شلاکی
انگیکھی منقل۔ اجاخ۔ بجز
انگیکھی کمرے کی (دور کش
آتشدان۔ بخاری

انمل نامربوط

انمل بے جوڑ باتیں کرنا حرف نامربوط
اُنی پیکان۔ نوک سنان
ایتما۔ مالہ۔ حققتہ

(۱)

اوباش لواط (لوطی) بدتماش
اوپر بالا۔ بلند۔ فوق۔ بر (حرف جلد)
اوپر تلے جانا روی ہم رفتن۔
دعقب رفتن۔
اوپر کی آمدنی مدخل بالا۔ خورہ دخل
اوپر کے کپڑے بالا پوش
اوٹ پردہ۔ حائل۔ حاجز
اوٹنا آپکاس (فلنڈن)۔ فلینڈن
اوجھڑی شکنجہ۔ ہزار خانہ
اودھ بلاؤ سگ ابلی

انڈس دینا تخم نہلن بیضہ دادن
انڈینڈنٹ آزاد۔ احرار۔ (واحد ص)
انڈینڈنٹ پارٹی حزب الاحرار
انسائیکلو پیڈیا موس المعلومات
دائرة العلوم۔ دائرة المعارف
انکسٹر ناظر۔ تیز بختش
انکسٹرف سکولز ناظر تعلیمات۔
ناظر مدراس

انکسٹرف پولیس ناظر تائب ناظر ضبط
انشورنس کمپنی کپانی سکورہ۔ کپانی بیمہ
انکیشن معاند

انصاف قضاوت۔ عدالت۔ نسیف
انعام داد و دہش۔ دہش۔ انعام اہرام
انعام (خوشخبری پر) مزدگانی
انقرہ انگارہ
انقلابی انقلابیون (جمع)
انکار ابا۔ انکار۔ مانعت
انکار کرنا ابا نمودن۔ حاشا کردن۔
حاشا زدن۔

انکشاف آشکار سازی۔ استکان
انکشافات بروزات۔ انکشافات
انکوارری آفس دفتر پریش۔ دفتر معلومات

انگارا آتش پایہ۔ انگہ۔ شمرارہ
انگریز فرنگی۔ انگلیز
انگریزی انگلیسی
انگڑائی خیانہ۔ باسک
انگڑائی لینا خیازہ کشیدن۔ باسک کردن
خیانہ کردن
انگڑ کھنڈخت پست
انگلی انگشت۔ اصبع
(جمع اصابع)

انگلی شہادت کی سبب۔ انگشت شہادت
انگلی درمیانی وسطی
انگلی چھوٹی خضر۔ کلک۔ انگشت خمد
انگلی چھوٹی کے ساتھ والی ہنصر
انگلی کے پورے بنان انگشت
انگلی چٹمانا فندق زند
انگلی اترنا رگبرگ شدن انگشت
انگلستان انگلیسیہ
انگلینڈ انگلہ
انگلستانی دیکمو۔ صحن
انگنت بے شمار۔ لا تعداد۔ بے پھر
انگوٹھا اہام۔ انگشت شست
انگوٹھی خاتم۔ انگشت
انگور لذ۔ غلب۔ احمہ۔ مو

ادبچی دوکان پھیکا پخوان

نانش کلاں دہش دیران
اوندها واژوں۔ واژوں۔ سرنگوں
نگونند۔ برپشت
اوندها کرنا برگردانیدن برگردانان
اونکڑوں بیٹھنا چہاتہ نشستن
اونگھ چرت۔ غنڈگی۔ خواب سبک
اونگھنا چرت زدن۔ غنودن

(۵۱)

اہتمام نظم۔ نظم و نسق۔ تدارک
اہتمام کرنا تدارک بستن تدارک دیدن۔
انصرام نمودن

اہرام مصری گنبد ہریان
اُجرن سندان
اہل و عیال عیال۔ اہل خانہ۔ زن و فرزند
زن و بچہ۔

اہم مہم۔ لازم
اہمیر گاؤ بان۔ شبان۔ راعی۔ گل بان

(۱۱)

ایال فش
ایٹلس استانک۔ خریطہ
ایٹم اتم
ایٹھن شش

ایٹھنا بیچ دادن
ایجاد ابداع۔ اختراع۔ ایجاد
کشف (جمع کشفیات الخفا)
نودہ آورد (نئی ایجاد)
کشفیات ہم (خاص ایجادات)

ایجاد کرنا ابداع کردن
ایجنٹ وکیل۔ تمار۔ اٹان
ایجنسی وکالت۔ آژانس
ایجنسی (خبر رس) آژانس اخبار
ایڈجرائنٹ آجودان
ایڈریس سپانام
ایڈریس (پتہ) سزنام۔ آدیس
ایڈورڈ ادورد۔ اداؤد
ایڈوکیٹ ادوکاتو

ایڈیٹر مدیر۔ صحافی۔ اخبار نویس
ایڈیشن نسخہ۔ چاپ۔ طبعہ
ایڈیشن (ترمیم شدہ) نسخہ معارف
ایڈیگانگ اجمدان۔ یاد رجب
ایڈمنسٹریٹر مدیر ادارہ

ایڑ پاشنہ (پاؤں کی)
ہمیز (گھوڑے کو لگانا)

ایڑ لگانا ہمیز زدن - پاشنہ زدن

ایڑی پاشنہ

ایشیا آسیا

ایک ایک - تنہا

ایکا اتفاق - اتحاد

ایک بونی ستاؤکتے یک سر و ہزار سودا

ایک بیمار سو کو بیمار کرتا ہے

آرزو دل آرزو کند انجھڑا

ایک پتھ سو کا ج

(۱) یک کرشمہ دو کار

(۲) یک تیرو دو نشانہ

(۳) ہم خرماد ہم ثواب

ایک تھالی کے چٹے بٹے

(۱) از یک جنس بودن

(۲) سگ برادر شغال

ایک توے کی روٹی

اگر پدر نتواند سپر تمام کند

کیا چھوٹی کیا موٹی

ایک جان ہزار ارمان

یکسر و ہزار سودا - یکدم و ہزار امید

ایک جان ہزار خریدار

(۱) یک انار و صد بیمار

(۲) یک موز و چهل قلند

ایک بوڑھا یک دست

ایک چپ سو کو ہرائے

ہزار جواب و یک خاموشی

ایک دوسرے کے کام نہ کرنا

بکار کسی نہ خوردن

کسی یہ کسی نہ بودن

بہ حد کسی نہ خوردن

ایک دن جہان و دو دن جہان

تیسرے دن بلائے جان

جہان عزیز ست مگر تار سوز

ایک دم یک نیت - بالمو - ناگہ

ناگہاں - فوراً

ایک بند ہزار در کھلا

صد در شود کسادہ

چوبستہ شود ددی

ایک کے ہوو ہو یک دگر د حکم گیر

ایک فیصدی یک صد

ایک کھیل دو سرانیم چڑھا

یک بود مجنوں دگر گنیزد

ایک دوسرے کا دعویٰ کو دیک بگیزد و گریز

اینٹ پکانے والا آجر پز
اینڈھن بینم، بیم، حطب
اینڈ گینتی و شرکاء
(مثلاً سرور اینڈ گینتی، سرور و شرکار)
لوان تجارت اُطاق باز رگانی



ب (۱)

باپ پدر - والد - اب
بات سخن - حرف - کلام - گفتگو
بات بدلنا زبان برگردانیدن
از قول برگشتن
حرف دہنا کردن
بات پرار جانا سرقل ایستادن
بات بڑھانا دنبلا سخن کشیدن
سخن طول کردن حرف بہم یافتن
بات بننا کامیاب شدن
بات چیت کرنا گپ نندن حرف نندن
صحبت داشتن
بات چیت عمارہ - گفتگو - تکلم - صحبت

ایک ایک دو گیارہ
دو دل چون یک شود بشکند کہوہ را
ایک پھلی سارے جل کو گندہ کرتی ہے
بوز قومی یکی بیداشی کرد
نہ کہ را منزلت ماند نہ مرا
ایک ہاتھ سے تالی نہیں بجاتی

صد از یک دست نمی آید
ایکٹ (قانون) دفعہ - ایکٹ - قانون
ایکٹ (ڈراما) تمثیل
ایکٹر مشن - نقل نامہ - مقلد - آئینہ
افراد تمثیل

ایکسپریس گاڑی قطار سرعت
ایکلوٹا بکتا - دلدانہ - بکتا - فرزند
ایکھ نیکہ - قصب - اشکر

ایچی سفیر - وکیل - دولتی
ایلو (کلمہ تعجب) ہوی - نا - ای دانی
ایلو صبر - حنظل
ایماندار درست کار
ایمپلائمنٹ ایک پیچھنج ادارہ تہیہ کار
ایمپیرر ایمپراطور - شہنشاہ
ایمپریس ایمپراطیس
اینٹ آجر (پختہ) خشت (خام)

بات کا پاس مردوں کا کام

قول مردوں جاں دارد

بات کا ثنا توئی حرف آمدن

قطع کلام حرف میان رفتن

بات کو طول دینا دیکھو بات بڑھانا

بات دہ سننا گھرہ برگوش زدن

گوش نہ دادن

بات رہ جاتی ہے
اور وقت نکل جاتا ہے

حرف ماند و وقت نہ می ماند

باتوں حرف - پڑگو - یادہ گو

باتوں سے دھوکہ دینا

حرف ساختن - چاپ و چپ زدن

باتیں بنانا حرف مفت زدن حرف ساختن

باتیں سننا چھپ کر گوش فرا دادن

گوش کشیدن

باتیں کرنا دیکھو بات چیت کرنا

باٹ سنجہ - وزنہ - وزن - سنگدان

سنگ ترازند

باجرا جادرس - گادرس

باجرہ ساز - سرود - موزک

باجرہ بجانا ساز نواختن

باجرہ بجانے والا سازندہ - سازوں

ساز زن

بادام کوز - بادام

بادبان مستول - درخت جہاز

بادبانی کشتی کشتی شرعی

بادشاہوں کا لقب دیکھو "شاہ"

بادل ابر - میخ - غم

(بہ معنی مطلع ابر آورد)

سحاب (برسنے والا بادل)

سپہر - فلک (آسمان)

بادل کی گرج رعد - تند - غواہر

بادل گرجنا غریب - تند ابر

بادیہ شاہ کاسہ - قدح

بادی گر رسن باز - بازی گر - حقیبان

باڈی گاڑ فوج خاصہ - کافی (جمع کاٹن)

بارانی مطرہ

بار بردار حال - حل بردار

بار برداری محل ونقل

بار بردار (چپاہے) بارگیر

بارش باران - بازنگی

بارش کرنا آب استادن

بارش ہونا باریدن بلان - ابر باریدن

ترجہ ابر

بارش ناپنے کا آلہ نیرن باران
مقیاس المطر

بارکس سربازخانہ

بارود باروت۔ بارود

بارودخانہ مخزن

بارہ دوازہ

بارہ برس پیچھے کوڑی
کے دن پھرتے ہیں

آذگنبر پست بہ دباغاں است

بارہ دری چلستون

بارہ سنگھا مرال۔ گاؤ کوہی۔ گوزن

بارہ ماسی دوائی۔ ہمیشہ۔ ملائی

باری نوبت۔ نوبہ۔ ہنگام معین

باری کا بخار تپ نوبہ۔ قدریہ

بارٹھ رکھیت کم برجنیں۔ بست۔ بند۔ آغل

بارٹھ تموار وینوکی، آپ تیخ۔ دم تیخ

بارٹھ (کانٹوں کی) خار بست۔ خار بند خارپس

بارٹھ رکھنا تیخ را آب دادن

تیخ بر سنگ راندن

بازر شایین۔ حواصل (جمع) باز۔ عقاب

جرہ۔ باز۔

بازشکاری تیتون

بازکی دوڑ جلتو

بازار سوتی۔ بازار

بازار کا محصول اجازت بازار سوتی

بازار گرم ہونا نان درودن بودن

بازہ پرس بازخواست۔ مواخذہ۔ انتظام

باز پرس۔

بازو ساعد۔ بازو

بازو (پنڈکا، شہر جناح)

بازو بند معصہ۔ دلی

بازو کی پھیل یا بچہ۔ یا بچہ ساعد

بازی گر حق باز۔ رسن باز

باس بٹو۔ راسخہ۔

باسی روٹی نان بیات۔ نان مانہ

باسی کھانا شبانہ۔ پس مانہ

باشندہ بڑی۔ باشندہ

باشندہ پاکستان۔ تبع پاکستان

باشندگان (اتباع) (وامتلا)

باغ (۱) حدیقہ۔ گلستان۔ بوستان۔ بستان

(۲) سحر اور چمن بگلشن (پھولوں کا باغ)

باغ۔ باغیچہ۔

(۳) ارم (جنت کا باغ)

باغ (بیک کے لئے) بلوغ مدتی۔

باغ (پٹا ہوا) باغ زمستانی۔

باغ سرپوشیدہ

باغ (جڑی بوٹیوں کا) باغ نباتات

بتان عقاید

باغی باغی۔ طاغی۔ مکرش۔ متمرّد

باغی ہونا سربراہی۔ سربراہی۔ سربراہی

باقیمانہ اولاد خلفات۔ تالی

باقیمانہ کھانا نیم خوار

باکرہ ناکدبانو۔ دوشیزہ۔ باکرہ

باگ عنان۔ بجام۔ نگام

باگ کھڑا مگر رفت

باگ دوڑ پابنگ۔ مقود

باگ دھیلی کرنا عنان سبک کردن

عنان بہ اسب کردن

باگ کھینچنا عنان کشیدن۔ عنان تگراں کردن

باگ مٹنا عنان پچپیدن

باگھ اسد۔ شیر

باگ موچی۔ شعر

باگ زیر ناف موچی زہار

باگ (دعاوند کے) پشم صوف۔ کرک

باگ (غلے کے خوشے) خوشہ

باگ (بال بچے) بچہ۔ اولاد۔ عیال۔ عائد

کس کوئی۔ زن و فرزند۔ فرزند

بال سفید (بوڑھا) گیس سفید

بال بکھیرنا موئے پریشان کردن

بال جھڑنا موئے ریختن۔ موئے درآلودن

بال بناوٹی موئے عمل۔ موی عوضی

بال صفا پوڑ نورہ۔ وجہی

بال صفا پوڑ نگاتا نورہ کشیدن

بال کی کھال نکالنا تعین کردن

بال بیکانہ ہونا ضرر نہ رسیدن

مصنوع و محفوظ ماندن

بال نہ بچے نیند آئے اچھے

خوش وقت کسی کہ غم نہ دارد

بال کاٹنا موئے تراشیدن

بال اکھیرنا موئے چیدن۔ موئے گندن

بال آجانا آئینہ شکن

بالا خانہ بالکون۔ مرتبہ بالا۔ پیش منزل

بالا خانہ۔ قیمت فوکانی

بالائی سرشیر قماق۔ بالائی

بالائی آمدنی خردہ دخل۔ مداخل بالا

بالائی منزل دیکھو "بالا خانہ"

بالٹی سطل

بال چھڑ منبل الطب

باشت و جب۔ شیر۔ باشت

باشت سے ناپنا وجہ کردن
بالغ ہونا بحد تکلیف رسیدن
بسن بلوغ رسیدن
بالفاظ دیگر بعبارت آخری
بالکل ہمہ - تمام - کل
بالکل (منفی) ہرگز نہ - اصلاً - قطعاً
بالمقابل از - مقابل
بالو رل - ریگ
بالی گوشوارہ حلقہ گوش - آدینہ گوش

بامی سودا رخ مار
بان (دسی) رسیما - رسن
بان (دھل) محور - مدار
بانانا پود
بانات ماہوت - سفر لائی

بانٹنا (۱) قسمت نمودن - تقسیم کردن
(۲) بخش کردن (مفت)
بانجھ عقہ - نازا - حقیر - زن عاقرو -

بستہ رحم
باندھنا بستن

بانس نئے - تھب

بانسا (ناک کا) نئے بینی - دیوار کثر بینی
گدارہ دماغ

بانسری نئے - بک
بانسری بجانا نئے نواختن - نے دیدن
بانکا شنگول
باورچی آتش پڑ - نان پڑ - طبخ - طعام پڑ
باورچی خانہ مطبخ - آش پڑ خانہ
باوند (سرکاری قرضے کے) عداات استقرض
باؤلا دیوانہ - از ہوش رفتہ
باؤلا کتا سگ مار
باؤلا ہونا ہار شدن
بانسکل دو چرخہ - دراجہ - بسکیت
بائی کاٹ مقاطعہ - عدم تعاون
بائی کاٹ کرنا معاشرت باز رفتن
بامیں ہاتھ سے کام کرنے والا
دست چپی - چپلو - چپکی کار
بایاں چپ - یار

(ب پ)

بجول منیلاں - سمر
پیشہ اصطلاح - غطاس
پیشہ کرنا اصطلاح دادن تعمیریدن

ب (ت)

بُت صنم - بت
 بُت خانہ صنم کہہ صنم خانہ بکشت
 بُتھوا سرک - مرین
 بُتی قتلہ - پلٹہ
 بُتی اپنی کرنا قتلہ برکشیدن -
 بُتی قتلہ سرکدن
 بُتی بنانا لولہ کردن
 بُتی بجھانا خاموش کردن

ب (ٹ)

بٹا دیکھو "باٹ"
 بٹن ٹکے - پوک
 بٹن بجلی کا ڈکے
 بٹنا تانق
 بٹھانا (مرئی کوانڈوں پر) خوابانیدن یا کیل
 بٹیا چپ راہ - جاوہ - مرز
 بٹیر ٹودنہ - داج - بلدرچیں
 بٹوارہ تقسیم - قسمت

ب (ج)

بجاء آوری (احکام) اجراء
 بجانا نواختن - نوازیدن
 بجائے درازاء
 بجٹ بودجہ - میزانیہ
 بجلی (۱) ایکٹرک قوت کہربانی
 (۲) برق (آسمان پر پھینکے والی)
 (۳) رعد (گر جھنے والی)
 (۴) صاعقہ (گرنے والی)
 بجلی کی چمک دشرش - برق
 بجلی کی بجٹی (دلب) چراغ ایکٹرک
 چراغ برقی - چراغ کہربائی
 بجلی کی رو جریان الکتریسیہ
 بجلی گر جانا رعد غریدن - غر تو تند
 بجو سنفقار - گودکن - گور شکن
 بجنا ندن
 کیا بچا ہے؟ (چند ساعت نہ؟)
 بجھنا (اگل کا) اطفاء نار - سرگشتن آتش
 خاموش شدن آتش
 بجھانا (بتی کا) خاموش کردن
 بجھا ہوا (پانی) آب درخ

بچھانا درس کردن - پہن کردن -

انداختن فرش گستر دن

بچھونا فرش خواب - بستر - رخت خواب

بساط خواب - رخت نیمہ - زیر پوش

بچھو کڑم - مقرب

بچھیرا (گائے کا) گوسلا - غل

بچھیل (گھوٹے کا) کرہ مایاں - اسپ کرہ

بچھیا جلد

ب (ح خ)

بحال منصوبی - استراد

بحث (۱۱) مذکرہ (۲) مباحثہ

مناظرہ (نڈیسی ۳۸) بحث و تمحیص

بخار تپ - جی

بخار سردی کا رزہ - تپ رزہ

بخار اندرونی حمائے خفا تپ اندونی

بخار روزانہ تپ یومیہ

بخار باری کا تپ نوبہ - فقیہ

بخار کامریض تپ زدہ - تپ دار عجم

تپ افروز - تپ کردہ

بخار آنا تپ کردن

بخیل جنگ چشم سیرکار - سید دست بخیل

ب (پ ج)

بچانا رہا نیدن

بچانا (خروج سے) پس انگندن

پس انداز کردن

بچاؤ گریز گاہ - جائے گریز - مجامعی

پناہ -

بچا ہوا پس ماندہ

بچا ہوا کھانا نیم خوار - پس خوردہ -

شبینہ -

بچپن صباوت طفلی - طفولیت صغری

بچنا خودداری کردن - شانہ عالی کردن

بچ نکلتا رُستمن - چپ زدن

بچکھ (لڑکا) پس طفل - فرزند

بچہ کودک - شیرخوار - صبی

بچہ (نوزائیدہ) نوزاد - نوزائیدہ

بچان بے دندان

بچہ پیدا ہونا وضع حمل - تولد

بچہ (پہلوئی کا) فرزند بکر

بچہ کا آہستہ پائیں کرنا

جستہ حرف زدن

ب (۱۵)

بد زشت - نافرمان - ناریا
 بد انتظامی - بد نظمی - بشوق
 بد سختی - ادبار - بکبت - وارثی بخت -
 سیاه ردانی - وارثی سیب
 بد بخت - سیاه روز - سیاه نصیب - بکبت
 بد بوی - تعفن - بوی بد - بد بو
 بد کمال - از خوردن - خود را گم کرد - از خوش
 خود را باخته
 بد دماغی - کرنا خشک آوردن - غرور کردن
 بد دماغ - مغرور - بر خود غلط
 بد دعائیں - خدا گرویش بشکند
 از عمر و جوانی بر خورد
 دغیرہ و دغیرہ
 بد دعائیں دینا - از کلمہ بد یا کردن
 دعائی بد دادن
 بد ذات - خبیث - بد گوهر - سفید
 بد زو - سیاق
 بد زبان - بد دهن - طرار -
 کلمہ (بد زبان عورت)
 بد شگون - طیرہ - بد شگون - بد فال -

بد صورت - بدگل - بد قرارہ
 بد کنا - چراغ پاشدن - زخم کردن -
 زخم خوردن و حشت خوردن -
 بدله (۱) عوض - معاوضہ (۲) مجازات
 (۳) انتقام -
 بدله (اجرت) - اجر - مزد
 بدله (غلطی کا) مکافات - عقوبت - پاداش
 بدله (نیکی کا) جزا -
 بدله (بدی کا) سزا - عقوبت
 بدله (نقصان جان کا) کفارہ - ویت
 بدلتا - تغیر دادن - عوض کردن
 بدلی - سحاب - قطعہ پارہ
 بد مزاج - خشک مزاج - نیت نقو
 بد معاش - ادبش - کوئی کر - بد قماش
 ناہنجار -
 بد معاشی - ادبش - کوئی گری بکھڑائی بد
 بد معاش عورت - ٹولی - سفت زن
 کلمہ - قبر نامہ - سلیط
 بدن - جسم - تن - قاب - بیکہ - کالہ - بخند
 بد نصیبی - دیکھو - بد سختی
 بد نظر - شور چشم - بد نظر
 بدھ - چهار شنبہ
 بدھی پڑجانا - الف داغ کشیدن

بدھی بیل گاؤنھی۔ گاؤنھی کشیدہ
بدھیا دیکھو "آخرہ"

ب (ر)

برما مگنختہ کرنا وادار نمودن۔ بگشت کردن
برما بھلا کرنا سقط گرفتن۔ بکوہیدن
برما بھلا خوب دزشت۔ نیک و بد
برائی دغالت۔ قباحت۔ عیب۔ بدی

برتن ظرف (جمع ظروف) آوند
برتنا بکار آوردن۔ استعمال کردن
برتاؤ سلوک
برج قلعہ مینار۔ کونینار
برجھی سنان۔ نیزہ
برخواست کرنا توقیف کردن
برخلاف خلاف۔ علی الرغم
برداشت کرنا خودداری نمودن

برما بد۔ زشت۔ نازیبا
برابر (۱) مساوی۔ علی السواء (برابر)
(۲) عدیل۔ بشل نظیر (مانند معادل)
برابری کرنے والا ہمسرہ تھا۔ ہم پلہ۔
ہم پایہ۔ ہم چشم
برابری مساوات۔ تسویہ۔ ہم چشمی۔
برابری کرنا ہمسری جتن۔ ہمسری کردن۔
پہلوندن۔ پہلوساتیدن۔

دعویٰ ہمنوائی کردن

برس سال۔ سنہ (جمع سنوات) ،
سنون۔ سینین

برما بیٹا اور کھوٹہ پیسہ بھی
وقت پر کام آتا ہے

برسات برشکال۔ موسم بارانی
برساتی فرغل بارانی۔ آب آریا
برسی سرسالی
برش بریشہ۔ گرد پاک کن۔ فرشہ۔
جامہ پاک کن

داشته آید بکار گرچہ باشد زہر مار
برادہ خاک اڑہ۔ سبوسرچوب
برما سمجھنا استکاف نمودن۔ بدگرفتگی
برما ماننا حرف بکھنمودن۔ پسند نہ کردن
برما عظم تانہ

برطانیہ بریطانی۔ بریطانیہ
برطرف کرنا "برخواست کرنا" دیکھو

برآمد تصدیق۔ برآمد معادل (جمع صادرات)
برآمدہ برآمدہ

برطرف کرنے کا نوٹس توقیفہ

برطرف ہونا دست از دستگاہ بریدہ شدن -

برطرف شدن از کار

برطرفی عزل - معزولی

برف (قدرتی) برف

برف (کھانے کا) بستنی

برف کا صندوق میخنان

برنی صابونی

برقعہ مقنعہ نقاب - بالا پوش

برقعہ کی جالی روپوش - نقاب

برقعہ اوڑھنا برقعہ بر رخ کشیدن -

آویختن -

برما سنبہ - مٹہ - برہم -

برمانا سنبیدن - سنبیدن - سوراخ کردن

برہمنہ عریاں - لخت

برہمنی عریانی - عوری

برہمی صحبت سے جدائی اچھی

ہوں صحبت چنین است جدائی بہتر

برہمی نظر لگنا چشم رسیدن - چشم خوردن

چشم زخم رسیدن

بریک لگانا ترمز کردن

بریکید تیب

بریکیدیم سرتیپ

ب (ٹ)

بڑا (۱) کلاں (عمر کے لحاظ سے)

(۲) بزرگ (عزت کے لحاظ سے)

(۳) دراز (قد کے لحاظ سے)

بڑائی بزرگی - بڑی

بڑائی کرنا خود ستائی - خود فروشی -

خود نمائی

بڑ بڑانا قطع کردن - قزقر کردن

وقت قوت کردن - در در کردن

لند لند کردن -

بڑ بڑولا حرآف - بڑگو

بڑ چایا بیری - شیخویت - کہوت

سال خوردگی -

بڑھیا فروتنہ - گیس سفید - پیرال -

کنہ پیر -

بڑھیا کے بال پشک

بڑھتی بنجار - دودگر - اُرسی ساز

بڑے پیٹ والا شکم گنہ - بطین

ب (ز)

بزاز پارچہ فروزش

بزدول کم زہرہ - نامرد

ب (س)

بساط ہمت - طاقت - قوت
بساطی پیدور - غورہ فردش - یقینی
بستی آبادی - آبادانی
بستہ جزودان
بسکٹ فان - بسقاط - نان خشک
بسولی تیشہ معمار
بسولہ کلنگ - تیشہ
بسوزنا (منہ) ب بچیدن

ب (ط)

بطخ - اردک
بطخ کی آواز دق دق - داک داک

ب (ع)

بعد باز - پس - بعد
بعد دوپہر عصر بلند - بعد از نوال
بعض برنی - چند - چندی - معدودی

بعد میں ازال باز - پس - ازال بعد

ب (غ)

بغاوت سرکشی - ترو - سرتانی - نازشیت
اختلال - اغتشاش
بغل بر - آغوش - کنار
بغیر ہونا معافہ کردن - دربر کشیدن
دست بگردن کردن
بغل میں لینا زیر بغل کردن - در بغل گرفتن
بغلیں بجانا بغل زدن - بغل کردن
بغل میں چھری منہ میں رام رام
برزبان سیجہ و دسل کاوغر
بقچہ جامہ دانی

ب (ک)

بکارت دوشیزگی - بکارت
بکارت توڑنا دست بترکیب زدن
نہر برباشتن - ازالہ بکارت نمودن
بک بک یادہ جھنگ - ہنری -
شاد و شط - ہرزہ چانی
بک بک کرنا دیر زدن - ہرزہ چانیدی

بکھا ٹیکہ - بڑو
 بکھا (مداری کا) بڑو قندی
 بکھی بڑو - گوسفند
 بکھی (پہاڑی) بڑو کھی - بڑو پاسنگ
 بکھی کا بچہ بڑو غلہ - بڑو
 بکھی کا مال مال فروش
 بکھے کی ماں کب تک خیر نہائیگی
 اس بکھر گزشتہ روز فردا بشکند
 بکھال باطکت
 بکھو سنگ - قیش
 بکھواس چاند - یادہ - ہرزہ - حرف مفت
 حرف بیچوہ - جھنگ
 بکھواسی (بکھو) قلعہ گو - یادہ گو - ہنرہ سنگ
 بکھواس کرنا چاند زدن - یادہ گفتن
 ہرزہ سرانیدن حرف مفت گفتن
 بکھرا ہوا ثرویدہ
 بکھیرنا (۱) پاشیدن - (پھرنے)
 (۲) بخش کردن (تقسیم کرنا)

ب (گ)

بگاڑ بگاڑ
 بگاڑ برہم خوردگی - مارنگی - غدا - بخش

بگڑنا برہم خوردن - غیر شدن
 بنیض داندن - ہم برآمدن
 بگل شپور - بوت - بوک
 بگل بجانا شپور کشیدن
 بگل بجانے والا شپورچی شپور دن
 بگلا بوتیار - ہوسل - ماہی گیر
 بگلا بھگت گربہ میکن - مار زیر کاہ
 عقرب زیر حصیر -
 بگولا گرد باد - دیو باد - ٹولہ باد
 بگھار سرداخ - دغنی جوش
 بگھی کا رنگ - دوشہ
 بھیار یوز - پلگ

ب (ل)

بگل کچی - استرنا - خم
 بل حوالہ - تعریفہ - مطالبہ
 دل (سوداخ) سوداخ - سوداخ خلد
 بل پاس شدہ تعریفہ اضافاتہ
 بل بوتہ قوت - طاقت - جبارت
 بل پڑنا خم خوردن - خمیدہ شدن
 کچ شدن -
 بل نکالنا (۱) درست کردن (خم شدہ چیز کو)

(۲) براہ راست آوردن (غلط کار کو)
 بل کھانا خم خوردن - پیچ و تاب خوردن
 بلّا اگیندا (چغختہ - چوگان
 بلّا (نشان) نشان - علامت امتیاز تمغہ
 بلّیہ - مصیبت - آفت -
 بلّا (بلی کا بچہ) پُشک - گرہ بڑ
 بلّانا طلب کردن طلبیدن
 بلّانا (آواز دینا) نہ اکردن صدا دادن
 صدا زدن -
 بلّانا (قاصد کے ذریعے) پئی کسی فرستادن
 طلب داشتن
 بلا شنگ پلیر نشاف - جاذب
 کاغذ خشک کن
 بلا واسطہ بالذات - بلا واسطہ
 براہ راست
 بلاوا احضاریہ

بلا یا جاننا احضار شدن
 بلائیں لینا قربان شدن - صدقہ شدن
 بلا گردان گشتن - قربان کسی رفتن
 بلا چیں شدن
 بلب چراغ الیکترک - چراغ کهربائی
 چراغ برقی -
 بلبل ہزار - مندیب - بیل

بلبلہ حباب - غنچہ آب - آب سوار
 بلٹی بلیتہ - بلیت
 بلیمیم بلشیک - بلیک
 بلٹن BULTON بلیٹن - اعلان دولتی
 بلند بالا - عالی - بلند
 بلندی علو - ارتقا
 بلوہ غارت گری - غدر - اغتشاش
 بلّی گرہ - پُشک
 بلّی کی آواز مومو، خرخر، میو میو
 بلّی کا غرانا خرخر کردن - غرغر کردن
 بلّی کو بھگانا پیش کردن گرہ
 بلّی کو بھچھڑوں کے خواب
 شتر در خواب بیند پندہ دانہ
 بلیرڈ گلولہ بازی
 بلیک بورڈ تختہ سیاہ - طلیحہ

ب (م)

بمباری بوم بارد
 بمباری کرنا گلولہ بارانی کردن
 بوم بارد کردن
 بگم (دُھرا) محوہ - ہزار
 بگمہ عوارہ

بندوق تفنگ جزائل اقام

بندوق (بادوکی) تفنگ تہ پر
تفنگ ڈنبل پر۔

بندوق (تورے والی) تفنگ سوزنی
تفنگ فیلہ

بندوق (چاقا کی) تفنگ دگی

بندوق (بھرو والی) تفنگ ساچم

بندوق (دونالی) تفنگ دو ٹولہ

بندوق (کوٹھی دار) تفنگ شاسپو

بندوق (گولیوں والی) تفنگ گولہ زن

بندوق (ہوائی) تفنگ ہوائی - ہادی

بندوق (نیل گن) دیکھو بندوق توڑے والی
پڑے۔

بندوق کا توڑا فیلہ تفنگ

بندوق کی ٹوپی ترکانک - غروسک

بندوق کا گھوڑا چاقا ماق - دگ

بندوق کی گولی رصاصہ - گولہ - بندہ

بندوق کی مکھی گنگ

بندوق کی نالی ٹوڑ تفنگ میلہ

بندوق چلانا ٹیک کردن تفنگ کردن

تفنگ خالی کردن

بندوق چلانا (ہوامی) تیر تیرا کی لٹا من

ب (ن)

بنانا ساختن - درست کردن

صورت دادن

بناؤ سنگھار زیب وزینت - آرائش

بناؤٹی مصنوعی - عملی

بناوٹ ساختگی - تکلف - ساخت

تصنع -

بناوٹ بانستگی

بنجر زمین باہر - شومہ - شورہ زار - خشک

بندا (گوشوارہ) آویزہ - گوشوارہ - آویزہ گوش

بندر شادی - بوزن - میمون - قزو (عربی)

بندگاہ بند - مرسل - ایستگاہ شمدفر

بندروالا لوطی - میمون باز

بند سڑک کوچہ بن بستہ

بند کرنا (دکان) برجیدین

بند کرنا (دروازہ) در قائم کردن - بستن

بند کرنا (قید) محبوس کردن - مقید کردن

بند کرنا (کسی کام سے) نہیں کردن بازداشتن

بند کرنا (نقش) تہ ساختن

بند گوبھی کرم پیچ - کرم پیچ

ہندوق کا گھوڑا چرٹھانا چٹاق سرکشین

بنیادی قاعدہ اساس نامہ۔ ہندو ساسی
قاعدہ بنیادی

بنیان پیراہن کش۔ زیر پیرہنی
بنیٹ پٹال

ب (۹)

بندہ غلام۔ بندہ۔ غلام۔ عیدوہی
بندہ جوڑے پٹی ملی۔ تدبیر کند بندہ
رام لکھنہ کھانے کچا۔ تقدیر کند خنہ
بند ہونا (اخبار)۔ مطلق۔ توقیف
بندل تولہ۔ بستہ

بندی نیم تنہ۔ زیر پیراہنی۔ صدی۔ جلد
بنک بانکہ۔ بنک
بنک کا چیک ورق التحويل
بن مانس سناس
بننا (۱) تھیل فروشی کردن

(۲) عشوہ فروشن (عورت کا)

(۳) دڑک کردن (سنگھار کرنا)

بننا بافتن

بنولہ پندوانہ۔ حب القطن (عربی)

بنیا بقال

بنیاد اساس۔ بنا۔ (جمع مبانی)

بنیان۔ طرح

بنیاد رکھنا (۱) بنا نہاد۔ بنگلہ نشین

اساس نہاد (عمارت کا)

(۲) طرح انداختن (کام کا)

بنیادی اساسی

بوتا (۱) ہمشوہ خواہر (۲) علم
بوتل بٹری۔ بٹری۔ قراہ
بوتل چٹھی بوتل منی
بوتل کی آواز قفل
بوتل بھرنا توئی شیشہ کردن
بوٹ چکر۔ کندہ۔ کھش (دھرتا)
بوٹ باف نیم چکر
بوٹ بنانے والا چکر دوز چکر ساز
بوٹ چرٹھانے کا آلہ پاشن کش
بوٹ چاٹنا کاسہ لیس کردن۔ تھیل کردن
بہزی پاک کردن

بوٹ کا قسمہ بندش کش بند
بوٹی تیکہ۔ بضع

بوجھ بار۔ وزن۔ ثقل۔ حمل۔

بوسہ بازی باج و موچ کردن - بوس و کنار
 بوسہ دینا باج دادن - بوسہ دادن
 بوسہ لینا ماتح زدن - باج کردن - باج گرفتن
 بوس کردن
 بوسہ (چٹاخ سے لینا) باج بندی گرفتن
 باج چہ رُصد زدن
 بول قل - کلام - حرف
 بول چال صحبت - گفتگو - مکالمہ -
 تکلم - حرف -
 بول چال نہ ہونا میانہ بہم خوردن
 قطع تکلم نمودن
 بولنا نفس زدن - حرف زدن
 صحبت داشتن
 بولنا (پست قدم پست قامت - کوتاہ قدم -
 کوتاہ قامت -
 بوند قطو - چکے - رشتہ باران
 بوند باندی ترشح - تقاطر
 بوند باندی ہونا نم نم باریدن تقاطر
 ترشح شدن
 بوہنی (پہلا سودا) دشت
 (دشت شاکر نشود، تہاری بوہنی مبارک ہو)

بوجھ اٹھانے والا حمال - بار بردار
 بوجھل گرا تار - ثقیل
 بوچھاڑ سرشک بار
 بُوڈا کمزور - لاغر - نحیف
 بورا (گھوڑے گدھے کا) کندرہ - تنگ
 جوال
 بُورا (برادہ) برادہ چوب - سیورہ چوب
 خاک آڑہ
 بُورا (میٹھا) شکر - قندشکر
 بورڈ تنوہ
 بورڈر داخلی
 بورڈنگ دارالاقامہ
 بورڈنگ والا سکول مدرسہ داخلی
 بُوری تنگ - جوال - کندرہ
 بُوریا حصیر - فرش
 بُوریا بچانا حصیر ہی کردن - درس کردن
 حصیر انداختن -
 بُوریا بسترہ باندھنا رختِ سفر بستن
 بُودھا پیر - کہن سال - سال خوردہ -
 پیر مرد - فروت - شیخ
 بُورھی فروتہ - پیر ہون - بخونہ جیس سفید

بوسہ باج - بوسہ

بھاگ جانا (بیر جگ کئے) قائم رہتے
 بھاگ دوڑ سسی و کوشش
 بھاگ بھاگ گریزا گریز
 بھاگتے چور کی لنگوٹی ہسی

ازخس مئے بس است

بھالا نیزہ - سنن
 بھانہ حیلہ - غد
 بھانہ بنانا سنن ساقن - غد ساقن
 بھانہ دھونڈنا بنی بھانہ گنیدن
 گردن خاریدن

بھانت بھانت انواع و اقسام
 گوہر گوہر

بھانجا ہمیشہ زادہ - خواہر زادہ

بھانجی دختر خواہر - ہمیشہ زادی -

تالی خواہر - بنت الاخت (عزلی)

بھانجی مارنا کارا شکنی کردن

بھانڈ نقل - مقلد لوطی - مسخرہ جی -

وصاف

بھانڈا پھوڑنا راز افشا کردن میل کردن

مازشت از بام کردن

بھان متی حق باز - طاس باز -

بھاؤ اندش - اندر بانار

بھاؤ سیلاب - زقار آب -

ب (۵)

بہا دیت - قصاص

بھابھی نیگہ - زن بردار - زوجہ الٰہ (ہولی)

بھاپ دود - بخار (جمع بخارات - بخار)

بھاپ اٹھنا بخارات بلند شدن

بھاجی } چیزے کہ بر موقع شادی دگر
 [در بیان اعزہ و احباب تہیم کردہ شد

بہادر زیم - سرزدش - شجاع - جانباز

بھال - بیل

بہادری شجاعت - جانبازی - سرزدش

بھاری ثقیل - گراں - گراں بار - گرانگ

بھارنا جاد کبشیدن - خاک زدن - رفتن

بھاڑ گھٹن - کورہ

بھاڑ میں جائے وہ سونا [

جس سے چھوٹیں کان]

(۱) از پسر ناخلف دختر بہتر

(۲) دندلے کہ درد کنند بایش کنند

بھاگنا دویدن - گریختن

بھاگ جانا فرار شدن - رَم کردن

جان بدر بُردن

بھاگ جانا کسی کے ساتھ دست ہم گرفتار

بھٹ پڑا وہ
بھٹی کورہ - گلخن - کانون
بھٹی (لونا پگھلنے کی) آہن فوب کن
بھٹیارہ نان پڑ - مجاز - آتش پڑ
بھٹیاری سرے مجاز خانہ مسفر خانہ

بھٹی سرائی
بھج جانا گیر کردن (انگشتم گیر کرد)
میری انگلی بھج گئی

بھدا (۱) نا ہوا (۲) کرخت (چروا)
بہرا (کان سے) احم - کر - گندہ گوش

بہرا (لازم) سفروچی
بہرا ہونا گوش بگینی بودن
گوش گراں شدن

بھرتی اسم فیزی
بھرتی کرنا جمع آوری کردن داخل شدن
بھرتی کا شعر بیستی کہ از دیگر ابیات در میان
فرد تر باشد و محض برای افزونی۔

تعداد داخل نظم کردہ شود
بہر حال (۱) روئی ہم رفتہ - القصد

(۲) در بہر حال
بھرنا اتودہ - آگندن

بہروپ تقلید - نقالی
بہروپ کرنا تفریب اس - تقلید آوردن

بھاوج کتہ بیگہ - برادر زن
بھائی برادر - آخ (دلی)
بھائی (دودھ شریک) برادر رضاعی
بھائی چارہ (۱) خویشی - خویشاوندی
(۲) دوستی

بہت بسیار - بسی - خیلی - کثیر
بہت اچھا بیازجب - نیلے خوب
بہت اچھا (منظور ہے) چشم - سرچشم
بہت پرانا عتیق - آنتیک
بہت زیادہ اکثر
بہت سختی سے شدت ہرچہ تا مگر
بھتیجا پسر برادر - برادر زادہ

بہتان افترا - پیغامہ
بہتان لگانا افترا پردازتن
پینارہ راندن

بہتہ دریا میں پاتھ دھونا
چوں میدان فراخ است گوبزن

بھٹ پڑے وہ سونا {
جس سے پھوٹیں کان }

از پسرینا خلف دختر بہتر
بھگنا راہ گم کردن - راہ غلط کردن

بهر و بیا مقلد صورت گردنقال
بهر و بیا اعتماد توکل - توقع

(۳۱) دوانیدن

بھگوڑا گریز پا
بھلے آدمی کو ایک بات
بھلے گھوڑے کو ایک چابک
عاقل را اشارہ بس است

بھلا (۱) خوب - خشک - عمدہ

(۲) عمدہ - نفع -

بھلا دینا از خاطر گذاشتی فراموش کردن
سہو کردن - انصاف (ندانستن
کسی کو بھلا دینا)

بھلی کالیسکہ گاؤ - سواہی - ارابہ

بھن ہمیشہ خواہر - اُخت

بھننا از بینی سخن گفتن

بھننا (کمی کا) فروزہ کردن - وگڑا کردن
بھننا ہٹ تنیں گس - دوز دوز - دوزہ
دنگ - دنگ

بھنا (روپیہ) خوردہ کردن

بھنڈی باہیہ

بھنگ بنگ

بھنگا احوال - دوپہن

بھڑ زنبور

بھڑ بھڑ گرد گرد

بھڑ بھو بھو گلشن فروز - خود بریر
تون سوز - کورہ چی

بھڑوں کا چھتہ لانا زنبور

بھڑکانا دامن ندن - مشتعل کردن

بھڑکا دیکھو "بدکنا"

بھڑکنا (آگ) زبانہ کشیدن -

مستعجب شدن - زبانہ شدن -

مشتعل شدن -

بھڑوا (نکستہ) قواد

بھڑنا جنگیدن - درافادن

بھس کاه گندم

بھنا مزہ پرستن

بھشتی آب کش - سقہ

بھنگا عقل کسی دزدیدن

گمراہ کردن - درغلانیدن -

ازراہ بردن -

بھکاری دیونہ گر گدا - گدا اگر سال فقیر

بھنگلی جامدب کش - خاکروب - تناس
بھنگلی اہرم
بھنور گرداب - لختہ - چرخاب - دوط
بھنورا (سرد) موہانی پر غم کبر سر باشد
بھنورا (سنگ) توفل - آہن
بھنورا (پندہ) جلاک
بھنوتی نیر - خواہر شوہر
بھنی (پہلا سودا) دشت

بھو زوجہ - عروس
بھو بھل خاکتر گرم - غل
بھوت عفریت - جن
بھوت سوار ہونا جن داشتن
جن بہ پستین آفادی

بھورارنگ نیم رنگ
بھوسہ کاہ گندم

بھوسی سبوس
بھوک اشتہا - جوع - گرسنگی
بھوکا مرسہ

بھول فراموش - فراموش کاری

بھولا

بھولا ہوا { فیا - فراموش کردہ
بھولا ہوا { از یاد رفتہ

بھول جانا از خاطر ماندن از خیال نادانی
از یاد رفتن - فراموش شدن -
فراموش کردن - بر طاق نیان نہادن
بھول بھلیاں غلط انداز

بھول بھول (کتے کی آواز)
عفو - عفو

بھونا ہوا برشتہ - بیان
بھونچکا پگچ شدہ - دنگ - حیران -
سراسیمہ

بھونچال زلزلہ - تزلزل - جنب زمین
بھونرا بوز - زبور الاسود
بھونکنا (کتے کا) عمو کردن -
عفو عفو کردن

پارس کردن (حفاظت کے لئے)
بھونکنا (گیدڑ) دولہ کشیدن
بھوننا آتش کردن - بریاں کردن

بھی ہم - نیز

بھی سفر جیل

بھید راز - سر

بھیدی محرم - محرم اسلام - ہمزاد
مازداں - واقف حال

بیان کرنا نقل نمونہ - ایراد کردن
بیانات اظہارات
بیانہ دیکھو "بیعانہ"
بیاه عقد - عروسی - کتختائی - دلدای
طوسی - ازدواج
بیاج سود - ربا

بے اختیار ہونا

طاقت طاق شدن
از دست رفتن - بے حال شدن -

بے پروا لاابالی - بے مبالائی
بے تار برقی تلگراف لاسکی -
تلگراف بے سیم

بے تمک شتر برزوبان - بیجا
بے توجہی کرنا بی مبالائی کردن
بے حیا چشم دریمہ - چشم سفید شونہ چشم
رُوباز

بے خبر ناشی - نابلد - نا آشنا - لاعلم
بے دست و پا لاچار - بی دست و پا
مفلس

بے دست و پا ہونا کسی نہ داشتن
بے سرو پا دیکھو بے سرو پا

بے سرو پا گفتگو کرنا تیر تبار کی انداختن
حرف ایں و آن زدن

بھیڑ انبرہ - ہجوم
بھیڑ میش - گوسفند (بکری)
بھیڑ دامادہ - مادہ میش
بھیڑ کا بچہ توغلو - تغلی
بھیڑ یا عسکر - دیب (عربی)
بھیس بدلنا تنغیر لباس - پوش زدن
بھیس بدل کر پھرنا تبدیل کردن
بھک سے اڑا دینے والا مادہ
آتش بار

بھیک گدائی - گدیگری - درپوزہ
بھیک مانگنا گرہی کردن - درپوزہ کردن -
بھی کھاتہ روزنامچہ - دفتر الحساب
بھیدگا ہوا نہیں شدہ
بھینس گاؤ میش
بھینس کے آگے بین بجانا

(۱۱) آئینہ داری در مجلس کوریاں

(۲) چہ داند بوزنہ لغت اورک

بھینسا جامیش
بھینکا اعوذ - احوک - کچ چشم
دوبیں

ب (می)

بیان اظہار - بیان -

بے وقوف گول۔ احمق۔ ابلہ۔ بے فرد

بیوی ہم خواہ۔ زوجہ
بیٹ بیٹا۔ چال توڑ۔ چلغوز
بیٹا بیٹا۔ پسر۔ طفل۔ ابن۔ فرزند۔ پور
کھلف۔

بیٹا (بیوی کے پہلے شوہر کا) ایسیب
بیٹا (ملاقات) ناخلف
بیٹا (بانی) خلف الرشید۔ فرزند رشید
بیٹی بیٹی۔ دختر۔ بنت۔ صبیحہ
بیٹری چراغ الماس
بیٹھک (۱) نشست گاہ۔ درخانہ
اطاق ملاقات
(۲) محفل۔ مجلس۔ بزم

بیج تخم۔ بزر
بیج بونا بزر کردن۔ عرس کردن
بیج بھینا تخم پاشیدن۔ تخم ریزی کردن
بے جامہ خلعت کمرنا
خود ہر آتش بودن
آتش ہر کاسہ بودن
بیجک انیفستو
بیجک کار جبر دفر الفطائر

بے سبب بلا وجہ۔ بے علت
بے شرم بے حیا۔ بے مار۔ پُر رو
شوخی چشم۔ چشم سفید
بے شک لاریب۔ بے حرف
بے چون و چرا
بے شمار بلا نہایت۔ بی نہایت۔ خیلی
لا تعداد۔ ہنگفتی۔

بے عزت ابرو باختہ۔ ابرو رفته۔
بے عزت ہونا آب رفتن
بے عزتی کمرنا آب دیندن۔ ابرو دیندن
آبرو بردن
بے فائدہ لا حاصل۔ بے ثمر۔ بے فائدہ
بے فائدہ کوشش کرنا آہن سر کو رفتن
سعی لا حاصل کردن۔

بے قرار نعل در آتش۔ سرا سید
بے قرار ہونا نعل در آتش بودن
سیاہ وار شدن
بے کار معطل۔ ناکارہ
بے کار ہونا از کار افتادن
بے گناہ معصوم۔ بی خطا
بے مثال وحید۔ بی مثل۔ فقید المثال
یکتا۔ بی ہمتا
بے موقع بی مورد۔ بی محل۔

بیڑہ اٹھانا (کام کا) مستعد و تیار ہونا
 بگردن گرفتن
 بیڑی بندی یا زنجیر یا سلسلہ یا
 جولاں کندنہ

بیسن آونخند
 بیسنی رونی نان خند
 بیشک دیکھو "بے شک"
 بیضہ تخم - بیضہ
 بیعانہ پیش دلو - تقدم پول پیش
 پیش بہا -
 بیعت کرنا دست بدست داشتن
 دست بدست دادن

بیگار معطل - ناکارہ - ازکار مانده
 بیگار مہنا ازکار افتادن معطل شدن
 بیگ (BAG) جامہ دانی
 بیگ بزرگ (لقب ترکوں کا) خان
 بیگار شخڑہ - کاری مزد
 بیگاری علقہ قلم - چریک
 بیگاری فوج قشون چریک
 بیگناہ معصوم - بی خطا
 بیگن بادخاں
 بیگم بانو خانم - کہ بانو

بیچ میان - درمیان - اندر
 در (حرف جار)
 بیچ میں پڑنا میانہ افتادن بنائش شدن
 بیچوں بیچ درمیان وسط
 بیچنا فروختن - فروشنیدن
 بیحد بے عدد - لامحدود - بے حساب
 لامتناہی - لا تعدد
 بیحد خرچ مصارف گزاف
 بیجا دیکھو "بے حیاء"
 بید شلاق - بید
 بید لگانا شلاق زدن
 بیدین نزدیک - لمحد - بیدین
 بیڈول ناموزودہ

بیرو میٹر میزان ہوا
 بیر قندق
 بیر کنار بنق
 بیر (مہڈی) شوکہ خاربن
 بیر بہونی عروسک
 بیر سٹر قانونی - حمام
 بیرونی خارجہ - خارج
 بیڑہ (جگا) قنوت
 بیڑہ اٹھانا (جہاز کا) نگہ برد داشتن
 روانہ شدن

بیل گاو نر - نر گاؤ
 بیل (کپڑوں کی) تور - توری
 بیل (گھاس کی) پیچ
 بیل بنانا کشیدہ کاری کردن
 بیل کا ڈکرانا بورہ زدن
 بیلچہ خاک انداز
 بیلین (بھولہ کا) چرخ - چوبہ
 بیلین (روٹی پکانے کا) تیرِ نان پزی
 بیلنس شیٹ تراز نامہ
 بیم خوف - باک - بیم
 بیمار ناخوش - علیل - بستی - رنجور
 صاحب فراش - مریض
 بیماری عارضہ - علت - ناخوشی - علالت
 رنجوری - مرض -
 بیمار بننا تعلق کردن
 بیمار پرسی عیادت - بیمار پرسی
 بیمار پرسی کرنا بر عیادت رفتن
 تیمارداری کردن
 بسر وقت کسی رفتن
 بیمار پرسی کرنے والا تیمار دار - پرستار
 بیمار ہو جانا رنجور شدن - بستی بُون
 نکس شدن
 بیمہ سکورہ - سکیورہ

بینچ نیکت
 بینڈ موزیکان - فی ابلان - موزیک
 مرغان
 بین بچانے والا فی انبان جی
 بین الاقوامی بین الأمم - بین الملل
 بین الاقوامی
 بینک بانک - بینک
 بینگن بادنجان
 بیوہ شوہر مردہ
 بیوی نوجہ - نوج - عروس - ہمسو
 عیال - ہمنواہ - رفیقہ حیات -
 بیوتنا (کپڑا) حایہ بریدن - جامہ قطع کردن
 بیوپاری تاجر - بازار گاہ
 بیوپار تجارت - خرید و فروش
 بیہودہ ناکارہ - لایعنی
 بیہودہ باتیں حرف مفت - بھرنہ - چانہ
 یادہ - ڈاڑھ
 بیہودہ کام کرنا نقش بر آب کشیدن
 بیہودہ گو ڈاڑھ - یادہ گو - بھرنہ مل
 بیہوش دیا، بخود از خود رفتہ خود را گم کردہ
 بیہوش ہونا از خود رفتن - خود را گم کردن
 بخود را بافتن - از دست رفتن ضعف کتب
 بیہوش کرنا اکورہ قلم سے خوشدل کردن

پاخانہ (بیت الخلاء) ادب خانہ بیت الخلاء
 خلا محل ادب - بیت الخلاء
 پاخانہ جانا سرب رفتن - ضروری رفتن
 پاخانہ کا مقام مقعد



پ (۱۱)

پاد آموز
 پادنا گوز کردن - گوزیدن - تیغ زدن
 پادری اُستف - کشیش - قشیش
 پارک خیابان - میدانچہ
 پارک (تفریح کا) گردش گاہ
 پار مادہ طی - آن سو
 پارا آئینہ (۱) عبور کردن
 (۲) کامیاب شدن
 پارسل امانت - مسوکرہ
 پار سال پار - پیرار - سال گزشتہ
 پارلیمنٹ پارلیمن - مشروطہ
 پارلیمنٹ کا ممبر وکیل مجلس - عضو مجلس
 پارہ سیب - زیتق - زلیہ - حیوہ
 البراقار (عربی)
 پارہ ہونا جبرہ کردن - عبور کردن
 بات زدن
 پاڑ چوب بست
 پازیب خلائل - پازیب -

پاپ گناہ - بدی - مجرم
 پایا کشیش - قشیش - پایا
 پانی بدکار - گنہگار - بدکار
 پانی کا عمل پراپت جانے
 مال حرام بود بجائی حرام رفت
 پاٹ (پتی کا) پردہ آسیا
 پاٹ (کپڑے کا) جامہ یک تخت
 پاٹ (دریا کا) معجزہ پایاب
 پائاد دھویوں کا کوہ - جاکوب -
 سنگ گادراں -
 پائنا انباردن - ستف کردن
 پاجی رنخلہ - دون - فردمایہ
 پاجی پن ذات - فردمانگی - دلتی
 پاجامہ زیر جامہ - زیر بند - ازار
 شلوار - تنبان
 پاخانہ براز - فضلہ - سازگار

پاسپورٹ تذکرہ - راہ نامہ

پردانہ دہاداری

پاس کامیاب

پاس شدہ بل تعریفہ مضامین

پاس ہونا کامیاب برآمدن

پاسنگ پارنگ - وزن

پاسٹ بک کتابچہ جیبی - کتابچہ بنی -

یادداشت بنی

پاک دامن عقیقہ - باعصمت

پاک دامن عصمت - عفت

پاگل دیوانہ - بار - فائز محفل

مخروط الحواس

پاگل گتا سب بار

پاگل بننا خود را بدیوانگی ندن -

پاگل پن دیوانگی

پال خلد رس

پالتو جانور حیوان خانگی - حیوان ایف

پالتی مار کرٹھینا چھاندرن

پالا (۱) شبنم (۲) سردی

پالان جہاز - جہیز - پالان

پاک اسفناغ - اسپانان

پالکی لوندی - ہوا دار - تحت دھان وٹیکہ

پالیز فایز - پالیز

پالہ (مھولا) ٹٹو

پالنا پروردن - پرورش کردن

تربیت کردن

پانا یافتن - بر خوردن

پانچ پنج - خمس (مرد)

پانچ دہائی پچاس

دہ پنج تا پچاہ

پانچوں انگلیاں یکساں نہیں

کلاہ تاکلاہ تفاوت دارد

پانچوں انگلیاں گھی میں {

سرکڑا ہی میں

عیش بی انداز

پانسا قرعہ - مہرہ - کعب

پانسا چھینکنا کعبتین غلطانیدن

انداختن (یا) انگندن

پانی آب - ماء (مرد)

پانی ابلما ہوا آب جوش -

پانی (برف میں ٹھنڈا کیا ہوا) آب رخ

پانی خارج کرنے والا سوراخ

آب نشان

پانی پانی ہونا از شرم آب شدن

آب آب شدن بزرگ حیا شدن نجات کشیدن

پانچو چڑھانا پاچہ سالیڈن
پانٹل (بحری) آب شناس
پانڈان پاپوش پاک کُن
کفش پاک سن
پایہ مرتبہ - مقام

پ (ب)

پبلک عوام تبتہ - عموم
پبلک جلسہ مجلس عموم
پبلک سکول مدرسۃ الشعب
پبلک کا عمومی - عوامی
پبلک کارڈن بارغ دولتی
پبلک نوٹس اعلان عمومی - اخبار دولتی
پبلک ورکس امور عامہ
پبلک ہیلتھ بہداشت عمومی

پ (پ)

پیٹری خاکک - قشہ
پیوٹا (آکھکھا، خانہ چشم - بام چشم
پیوٹا (جانور کا) حوصلہ

پانی ٹھنڈا آبِ خنک - آبِ سرد - آبِ جلیو
پانی چھڑکنا آبِ ندون - آبِ پاشیدن
پانی سینچنا آبیاری کردن - آبیاری کردن
پانی کا خرانہ آبِ انبار
پانی میں اُبلانا آبِ پز
پانی مرنا جاگرفتن - اثر پذیر شدن
پانی دکھانا (جانور کو) آبِ نوشانیدن چلون
پاؤ بلیج - یک چہار
پاؤڈر غازہ - سُرخ آب
پاؤن پات - ت
پاؤں دباننا دلالی کردن - مشال کردن
پاؤں سوجانا پانچوب رفتن
پاؤں پڑنا چالپوسی کردن
پاؤں کا تلوہ کفِ پا
پاؤں کی آہٹ شرفِ پا
پاؤنڈ یرو
پانپ چپوق - سیفار - سیگار -
لب گیر

پائے تخت دارالخلافت - دارالسلطنت
دارالحکومت - بیت الخلافت
دارالایات - پانی تخت
پانجامہ دیکھو "پاجامہ"
پانچہ پاچہ - پیل

پ (ت)

پت تلخ صفراء۔ مرہ

پت جھڑ غزال۔ خریف

پترا تقویم

پتر برگ۔ ورق

پتلی اکٹ پتلی، ثعبت

پتلی والا ثعبت باز۔ شب باز

پتلی (اکھک) مڑک چشم۔ مڑم چشم

پتلا پیکر۔ نمبر۔ بیکل۔ مثالی

پتلا (۱) رقیق (۲) باریک۔ ٹیک

(۳)

پتلون پانطلی

پتنگ باد بادک۔ باد پک۔ طائرہ

کاغذ ہوا۔

پتنگ اُراتا کاغذ ہوا کردن

پتنگا فراش۔ پروانہ

پتہ (خط پر) سزاوار عنوان۔

آدرس

پتہ (خبر) نام و نشان۔ سرائ۔ نشان

علامت۔

پتہ (درخت کا) برق۔ دیک

پتہ زہرہ۔ مرارہ

پتہ پھٹ جانا زہرہ آب شدن

زہرہ وک شدن۔ زہرہ رفتن

پتہ نکالنا پی بردن۔ سرائ کردن

پتہ نکالنا برگ دیدن۔ رویدن

پتھر سنگ۔ حجر

پتھری (بیدی) رنگ گردہ۔ رنگ شانہ

پتھری سفال۔ رنگ ریزہ

پتھرانا آنکھ کا چشم بالا افتادن

پتھروں سے مار ڈالنا گھسا کردن

پتھر کی چھپائی چاپ سنگی

پتھر ملی زمین سنگلاخ۔

پتھراؤ سنگسار۔

پتیلی دیگ میند۔

پتی حصہ۔

پ (ٹ)

پٹا۔ پٹہ رقبہ۔ گلوبند

پٹارا سد

پٹاؤ (۱) مقف (۲) سقف کردن

پٹرول پٹرول۔ نفط

پشتر دھوبیوں کا سنگ گاذراں جاکوہ
پشتری ریل کی راہ آہن خطوط آہنی
پٹاخر ترخہ - ترخہ

پٹاس پٹاس
پٹکا کر - کر بند - نطق
پٹکنا بر زمین زدن
پٹھا جوہ - جوڑہ
پٹھا (پٹلون کا) شامہ پہلوان
پٹھا (گھاس کا) پرکھا
پٹھا (جسم کا) اعصاب (جمع) ریشہ
پٹوا علاقہ بند
پٹی (پاؤں کی) ثنیہ پاتاہ
پٹی (زخم کی) عصابہ - سر بند - زخم بند
پٹی (پڑے کی) تریشہ - تراشہ
پٹی باندھنا تختہ بندی کردن
پٹی میں آنا دیکھو "دھوکہ کھانا"

پ (پ ح)

پچانا ہمضم کردن
پچھر گاز - پیوند
پچکاری آب دزدک
پچکاری (مالک) دستوری - مالہ
پچکاری کرنا آب دزدک دادن
پچکا ہوا تو خالی شدہ
پچک جانا تو خالی شدن - چیدہ شدن
پچنا گوارا شدن
پچھتا دیخ خوردن اخوس کردن
پچھتاوا دل دابی - رنجوری - دل نگرانی
پچھاڑنا در آوردن
پچھاڑنا - پچھوٹنا (۱) جامہ شستن
جامہ برنگ نندن
پچھاڑی افار - فاد
پچھلا آخری - مابعد
پچھلے پاؤں پھرنا برتفا برگشتن
باز پس گشتن
پچھم مغرب - غاود
پچھنے لگانا کلک نندن
پچھو مغربی

پ (ج)

پجاری پرستار
پجاردہ پڑادہ - کورہ خشت

پرایا بال غیر

پریچھڑنا کیز کردن
 پریچ بشتاب - نعلکی
 پریچانا مال کردن
 پروادا فرجد
 پیکوده حجاب - ستر
 پرده اٹھانا حجاب بر انداختن - پرہ بر کشیدن
 پرده برگرفتن
 پرده ڈالنا حجاب پائیں انداختن
 پرده براگٹھن
 پرده گزنا سینا پرده افتادی
 پرده نشیں مستور - مستورہ - مخدہ
 محبوبہ - پرده نشیں
 پرولیس غربت - مسافت
 پرولسی غریبہ مسافر - غریب الدیار
 آوارہ وطن - غریبا وطن - غربت دیدہ
 پٹنہ آہ - آلت

پڑسا تعزیت - عہہ داری - ماتم داری
 ماتم پری - حسیت
 پرسوں (خوشتر) پریروز
 پرسوں (آئندہ) پس فزا

پ (خ)

پختہ (۱) قوی - پختہ (۲) توانا
 پختہ وعدہ قول قطعی - وعدہ حق
 پختہ کار آزمودہ کار - تجربہ کار

پ (ر)

پر بازو - جناح - پر
 پرفٹخ کرنا پر انداختن - سر بال زدن
 پراٹھا نان روغنی - نظیرہ - نان تھان
 پراسپیکٹس اطلاع نامہ
 پراگندہ تار و مار - پریشان
 پڑانا قہیم - کہنہ - دیرینہ - پایندہ - بجل
 پڑانا (سیکڑ بھند) مستعمل - بازاری شدہ
 بازار دیدہ
 پڑانے کپڑے بجل انبار - جابہ کہنہ
 پڑانی دیکھو "پڑانا"
 پڑاٹری تعلیم تعلیم مقدمات - ابتدائی
 پرائیویٹ ذاتی - انفرادی
 پرائیویٹ سیکرٹری مشیر صدارت
 ناظر خلوت - آمین خلوت

پروگرام لائحہ - بروجرام - نظام الاوقات

برنام

پروگرام پریچلنا تعقیب بروجرام

پرونا شفق

پروہست ہمن

پرہ باندھنا صف بستن - قطار زدن

پری جنیہ - (جمع جنیات) پری

پریڈ سان - مشق - پاراد - تمرین -

تمرینات عسکری

پریڈ کرنا مشق دادن

پریڈ کامیدان میدان - میدان مشق

پریڈیڈنٹ رئیس - امیر عین صد عین

صدر - امیر - پریڈیان -

پریشان مبہوت - مات - حیران

دست پاج

پریشان ثرولیدہ

پریشانی دست پاجی - ہاج داج -

سرکشیگی - فاذوگی

پرکیش مشق - پاکک

پرے دور - ماری - آنسو

پ (ٹ)

پٹاؤ فرودگاہ - نیمرگاہ - شکرگاہ -

پرسوں رات پریشب - دوش

پریش کرنا استنطاق نمودن

پرکٹ بریدہ بال - پریڈیدہ

پرکار در - فرجاء

پرکاشنا سر بال ندن - پرانداختن

پرکھنا یہ لوک سودن - عیار کردن

پرکھ معیار

پرنامہ نادواں - ناہ - آب ریز

پرنامہ - پروادا فرجاء

پرنامہ - پرتندہ طیر (جمع طیور) مرغ -

طائر - پرندہ -

پرندہ کا تاج پوپ - کفنی

پرینٹر چلیزن - طابع - ناشر

پرینٹل رئیس اساتذہ - رئیس دانش

پرینوچنا پربرکندن

پرواز کرنا ہولیمودن - بہرچستن

پروانہ فرمان -

پرواہ احتیاج - احترام

پرواہ کرنا احتیاج داشتن - احترام کردن

پروٹسٹ پروٹست - پروتستان

پروپرائٹر ناظم - ہتتم - مالک

پروفیسر پروفیسور - استاذ

پژاؤ کرنا اُردو زنی - خیمہ زدن

پژتال صحیح تفتیش

پژتال کرنا صحیح گزارشتن - تفتیش کردن

پژدادا فزید - جدا مجد

پژدادی فزیدہ - جدہ پدر

پژوس ہمایگی - جوار - جاودت

پژوسن جارہ - زن ہمایہ

پژوسی جار - مجوار - ہمایہ

پژھنا خواندن

پژھنا (رُک رک کر) شمرہ خواندن

پژھنا (آہستہ آہستہ) زیرب خواندن

پژیا بستکہ - کاغذ

پ (س)

پتان شش - پتان

پتان کاسرا قراد

پستان بند دیکھو "انگیا"

پست قد کوتاہ قامت - پست قد

دوشکی

پستول پشتو - تفنگچہ - طپانچہ

پستہ فتنی

پس خوردہ شرم مغو - نیم غار - نیم خوردہ

پس خوردہ

پسلی استخوان پہلو

پسلی کا درد ذات الحجب

پسماندہ (۱۱) عقیب (۱۲) وارث

پسندیدہ مطبوع - مقبول - مرغوب - پسندیدہ

پسخرٹرین قطارالکباب

پسہاری آردسا - آس گرداں -

آسیاکش

پستو کیک - ساس - کفک

پس پیش کرنا شش و پنج نمودن

دل دل کردن - مضائقہ نمودن

پسینہ عرق - نحوی

پسینہ آنا نحوی کردن - عرق آوردن

پسیو سرخوش

پ (ش)

پشتہ حقہ - بارانداز

پیشمان شرمسار - ندامت کش - شرمندہ

ندامت زدہ - بمنفعل

پیشمانی افعال - ندامت - شرمساری -

پیشمان ہونا ندامت کشیدن - شرمسار شدن

منفعل شدن پشت دست گزیدن

پ (ک)

پیکا پنختہ - مستحکم
 پیک جانا پنختہ شدہ - پنختی
 پیک جانا (پھل) ملے شدہ
 پیک ڈنڈی چپ راہ - مرز
 پیکڑا جانا گیر آمدن - گیر آفتان
 پیکڑ دھکڑ گیر دوار
 پیکڑنا (۱) گرفتن (۲) دستگیر کردن
 (قید کرنا)

پکڑ گرفت

پکھیرو طائر - پرندہ

پ (گ)

پگڑی عملہ - دستار
 پگڑی کا شملہ طوق - شملہ
 پگڑی باندھنا دستار بر سر پہنچان
 دستار بر سر گزارا شستن

پ (ل)

پلاؤ پلہ

پلاٹ (افسانہ) دودبت

پلاستر کرنا آجر نشانی

پلیلا نا (زخم) بریم کردن

پلیلا نا (کھانا) بہ دندان خایندگی

پل معبر - جسر - پلہ

پل دقیقہ - لمحہ

پل کا پایہ فرضہ

پلٹن طاہرہ - دستہ - باطلیون

پلٹن کا کرنل سرتیب

پلٹس ضلوع - پنختی

پلٹنا (۱) بازگشتن - مراجعت نمودن

(۲) بدولون - بدکردن

(۳) رُخ برگردانیدن

پلٹا (ترازو کا) پلہ ترازو - کتہ ترازو

پلستر مٹیع - انهد

پلستر کرنے والا آمدہ کار

پلیک مڑگل - خردہ

پلیک پھیکنا / پلیک مانا

چشم زدن - چنگ کردن - دیدہ برہم نشن

مڑگل باہم بستن -

پلندہ مکفہ - دفتر

پلنگ سریر - چار پائی

پلہ سگوچہ - سگ - سگ بچہ

پلیٹن پُرسم
پلیٹ (کھانے کی) طیبہ بشت
پلیٹ (پڑے میں) چین
پلیٹ دار چین چین
پلیٹ فارم (ریل کا) ایسٹکھ فروگاہ
پلیٹ فارم (جہاز کا) اسلا -
پمپ میو - طلبہ

پ (ن)

پناہ ذیل - پناہ - اماں
پناہ میں آنا (مقدس مقام کی)
بت نشستن
پناہ گیر پناہ گزین - دخول
پناہ مانگنا ذیل آوردن - اماں طلبیدن
پنجرہ قفس
پنجرہ چنگ - چنگل - چنگال
پنجرہ لڑانا پنجرہ زدن - پنجرہ پیچہ کردن
پنجرہ مارنا چنگل زدن
پنچائنت دادرى - دارالشورى - شورى
پنچائنتی رسم حکومت عرنی
پنچکی آسیاب - آسیا
پندلی قلم پا - مانچہ - ساق - کلک پا

پالسا بازی
پناری خوردہ فروش - سقط فروش
پنسل خاتمہ اُسرب
پنشن مستری - حقوق تعاد
پنکھا (بھت کا) باد بزن
پنکھا (ہاتھ کا) بادکش - باد بزن
پنقی کاغذ زندوق
پنیر جبن - اُرنہ

پ (و)

پوپ اُسقف - جرِ اعظم
پوپلا دندان ریختہ - دندان آفادہ
پوچھنا صبح دیدن
پوتا پسرزادہ - نوہ پسرى - نیپرہ -
نودہ پسرى
پوتی حنفیدہ - نوادہ
پوت پسر - فرزند
پوٹا حوصلہ - جینہ دلان
پوٹلی گسچہ
پوجا عبادت - بندگی - پرستش
پوجنا پرستیدن - پرستش کردن -
پوچھنا پرسیدن - سوال کردن -

پوچھنا (بیمار کی تیمار کردن عیادت کردن
پوچھتے پوچھتے خدا ملتا ہے

جویندہ یا بندہ

پوچھ گچھ پرسش بقتیش تحقیق

پود نسل

پودا نہال - شجر

پودینہ نعناع - پودینہ

پوڈر غانہ - ٹرخ آب - گردک زن

پوڈر لگانا غانہ کردن

پورب خاور - مشرق - شرق

پوربی شرقی - مشرقی

پوری (۱) چربک - چلیک -

(۲) تمام - کُل

پوری کوشش سعی ہرچہ تمامتر

پورا (انگلی کا) بنان انگشت

پورا کل بکل - تمام - کامل

پوست خشناس - کون

پوسٹ کارڈ قارط پست - پست کلامد

پوسٹ مارٹم تشریح میت

پوسٹ ماسٹر رئیس پست خانہ

زینس پست

پوشیدہ خفا - نہاں - پوشیدہ - باطنی

پول تیر - میل

پولٹیکل آدمی مردیاسی - مرد پولٹیکل

پولٹیکل سائنٹ وکیل سیاسی

پولیس پولیس - ضابطہ - شرط نظام

پولیس (خفیہ) راز نویس - آگاہی -

پولیس کا سپاہی آثاران

پولیس سٹیشن آکر اکل - بیک خانہ

پولیس جوگی اقراد خانہ

پولیس سپرنٹنڈنٹ گزمرہ باشی - بیکلیگی

پولیس کی رپورٹ رپورٹ ضابطہ

پوئجی مایہ - سراپہ - اثاثہ - بضاعت

داس المال - ہست و نیست

پونچھ ذنب - دم - دنبہ

پونڈ (دسکا) ریرہ

پونڈ (وزن) گھساٹک

پوئی بیخ

پوئی (یا) پویہ پیرتہ - پورتہ

پ (۵)

پھانک درب - باب

پھانک کی کھڑکی دریچہ

پہاڑ کوہ - جبل -

پہاڑ کا دامن دہڑ کوہ
پہاڑ کی گھاٹی شعب - وادی کوہ
پہاڑ کی نوک تیغہ کوہ - بینی کوہ
پہاڑی کوہچہ - کوہک
پہاڑی کا مقام بلاق - گرم سیر
پہاڑی آہن گاؤ - آہن جفت
پہاڑی خن
پہاڑی دار - طناب - گلوکشی
پہاڑی دینا - بدار آویختن -
طناب انداختن - قابوق کردن

پہاڑی ڈالنا (گلہ میں) خفہ شدن -
پہاڑی انداختن
پہاڑی (۱) گیر کردن (۲) مطیع کردن
پہاڑی جہول الضرب
پہاڑی تراش - برش - کاج - تاش
پہاڑی بکف خوردن
پہاڑی کلند - کلنگ

پہاڑی مزاح - مذاق

پہاڑی (۱) شباب (۲) زینت
پہاڑی زیب دادن - آراستن
پہاڑی پریم - کریم
پہاڑی لگنا کرہ برآوردن

پہاڑی - نما ہرید
پہاڑی - آبلہ - تامل
پہاڑی - دہ سونا
پہاڑی سے ٹوٹیں کان

(۱) از پسینا خفت دختر بہتر
(۲) دندانی کہ درو کند با یدش کند
پہاڑی (۱) ترقیدن - ترقیدن (کا پخ)
(۲) دہ نیمہ شدن

پہاڑی (۱) شناخت (۲) معرفت
(۳) شناسائی (واقفیت)

پہاڑی حصہ - اربح
پہاڑی باز - بار دیگر
پہاڑی - آتش دستی - عجلت
پہاڑی - چابک دستی

پہاڑی پریم - فزہ - یاد فر - پریم
پہاڑی گشتن - گردیدن
پہاڑی علم - پرچم - شقہ
پہاڑی کشیک - اطرس

پہاڑی دار کشیک - قرقل - دیدہ بان
پہاڑی کشیک کشیدن - دیدہ بان کردن

پہاڑی پریم - پریم کردن
پہاڑی پریم - پریم کردن

پھر پھڑیا دیکھو "بڑبولا"
پھسلن نغزش
پھسلنا لغزین - شغین
زمیں از پار قن

پھسلنا فریب دادن - بازی دادن
پھلنگن مجید انگلنگن
پھکنی بخنہ - دمہ - پھک - آتش فراز
پھل بار - شمر - بر

پھل آنا بر بستن - بارور شدن
بار آدن - شمرستن
پھل دیہا نو بادہ - شمر اولین - نو بر -
نورس

پھلوں کا رس افشہ

پھل ابتدا - آغاز
پھلا اولیں - نخستیں

پھلا درجہ مرتبہ اول - درجہ اول
پھلہری قلم نزدیک - گلہری گل نشان
پھلدار شمرور - بردار - بار آور
پھلو - کفل - جنب - جنبہ

پھلو بچانا { خود را از میان بدست
پھلو بھری کرنا { از میان بدر قن
پھلو بدلنا وضع نشست تبدیل کردن
پھلو مارنا اٹاہ کردن - ایا کردن -

پھلواری گلبن - گلشن گلوار - باغیچہ
پھلوان نور آور - پل - گو - قہرمان -
پھلوئی کا بچہ فرزند بکر
پھلی اولیں - ابتدائی -
پھلی خلاف اثر
پھلکا نان تنک
پھلے طعام پھر کلام اول طعام بعدہ کلام

پہنچا ساعد

پہنچانا (خبر) اطلاع کردن - حالی کردن
پہنچانا (جیز) رسانیدن
پہنچی دست بند - دستینہ

پھندا گمرہ

پھندا (جال) دلم - حملہ
پھندا ڈالنا دام گھرن - تلمہ تہاں
پھندا (ڈپنی کا) منگولہ ٹوپک -
پھنس جانا گیر آمدن - گیر افادہ
در افادہ

پھنسی دیشل - کورک

پھنکارنا دم ندن

پھنکی سفوف - قیچہ

پہننا پوشیدن - پوشش کردن
پہننا (تیس ویٹو) دربر کردن

پہننا (جوتا) پا کر دن۔ درپا کر دن
پا توئی کفش کر دن
پہننا (ٹوپی وغیرہ) برسر نہادن
پھنہ (سانپ کا) کھنچہ مار

پھوار ترخ۔ تقاطر۔ نم نم ریزی

نم نم باری

پھوچی عم۔ خواہر پدر

پھوچیا عم۔ یزہ پدر

پھوٹ (سبزی کا نام) خیار

پھوٹ اختلاف۔ غلاف۔ غدا

پھوٹ پڑنا اختلاف برخواستی

غدا پیدا شدن

پھوڑ زن پیل۔ زن پست نہ شیط

خاتون شرود۔

پھوڑا دھپیل۔ کورک

پھوڑا ٹوٹ جانا کورک سراب کر دن

سراب کر دن دھپیل

پھوکس تغالہ۔ سفالہ۔ فضلہ

پھول گل۔ دود (گلاب)

پھولدار گل دوزی جیت

پھول کا کنٹھا بندگ

پھول کی کلی غنچہ۔ شگوفہ

پھول گو بھی گل کرم۔ گل کلم

پھول نہیں تو پھکڑی سہی

موش زندہ بہ از گر پڑ مرده

پھولا آنکھ کا) یا ض العین۔ گل چشم

پھول جانا آسیدن۔ آس کر دن

باد کر دن

پھولے نہ سانا بسیار خوش شدن

فردا انبساط

پھونچا دیکھو۔ پہنچا

پھونس کپڑ

پھونک پف۔ دم۔ آف

پھونک مانا پف کر دن۔ دم کر دن

دمیدن۔

پھونک پھونک کر قدم رکھنا

پا پیش آمد دست لہی دلیہ

پھونکنا (۱۱۱) کشتہ ساختن ناکھ کر دن

پھونکنا آتش زند

پھونکنی دیکھو۔ چکنی

پھپھڑا شش۔ ریه

پھیرنا (۱۱۱) باز ملان (۱۱۱) باز فرتلان

پھیرنی لا پیلہ۔ دست فروزش

پھینکی آگلی۔

پھیل جانا نشہ کردن - انتشار یافتن
پھیلانا (خبر) انتشار دادن - نشر کردن
پھیلانا (بستر وغیرہ) پھین کردن - گستردن
پھیلانہ - فراخی - پھنا - پھنائی
پھیلی چستان - لغز

پ (پی)

پیادہ راجل - پیادہ پا
پیادہ (فہم) بینق - پیادہ
پیار (۱) محبت - شفقت - انس
(۲) بوسہ - مایچ

پیاز بصل - پیاز
پیاز کاٹنا دعائی بد دادن
بددعا گفتن

پیاس تشنگی عطش
پیاسہ تشنہ عطشان - خشکاب
پیاس مارنا تشنگی برداشت کردن
پیالہ کاسہ - ایاغ - سانہ - جام
(مثلاً جام شراب - کاسہ سر - کائواب - سانہ وغیرہ)
پیالہ (بڑا) شاہ کاسہ - قدح
پیالی (چائے کی) فنجان - استکان

پیپ ریم - زردآب - چرک مادہ
پیپ پڑنا چرک آودن - مادہ آودن
جراحت آودن
پیپل درخت لہڑی
پیپلا مغربہ - سرشمیر
پیپہ بریل
پیپل برنج - برنز

پیٹ شکم - بطن
پیٹ بھرنا شکم سیر کردن - خوردن
پیٹ رہنا بارگرفتن - بارداشتن
حاملہ شدن

پیٹ گزنا استقاطِ حمل
پیٹ کا ہلکا زبانِ شل
پیٹ میں بل پڑنا دودھا پیچ اُفلاتن
پیٹو (بڑے پیٹ والا) بطین - ٹیکم گفت
پیٹو (بسیار غور) شکم بندہ - شکم خوار
بسیار غور - اکل

پیٹر اعظم بطر کبیر
پیٹنا زد و کوب کردن - خود و غیرہ کردن
پیٹی کر بند - بند کمر - کمر
پیٹی (کارتوں کی) فاسکہ

پیرناباغ پیر متصبی

پیڑو شاشدان

پیڑ درخت - شجر

پیڑا (دھڑکا) چرن آمد

پیسیہ فلس - فلوس - پول سیاہ

پیشاب بول - شاس - ادرار

پیشاب گھر آب دین - آب خانہ - مبال

پیشاب کرنا شاشیدن - بول کردن

پیشاب جل کر آنا حرقت البول

پیشاب بند ہونا حبس البول

پیشاب قطرہ قطرہ آنا سسل البول

تقطیر البول

پیشاب گاہ (بچہ کی) بُل - ببل

پیشاب گاہ (عمومت کی) فرج - اندام نہانی

پیشاب گاہ (مرد کی) ذکر - آلت مخصوصہ

عضو تناسل

پیشانی جبین - ناصیہ

پیشکار دبیر خدمت - پیشدست

پیش کرنا تقدیم نمودن عرضہ کردن

عرضہ ساختن

پیشگوئی پیش بینی - پیش نهادن

پیشگی پیشداد - پول تقدیم - پول پیش

پیشوائی پذیرائی - استقبال - پیشوائی

پیشین گوئی دیکھو پیشگوئی

پیشوائی کرنا جلورفتن - استقبال کردن

پذیرائی نمودن

پیغام پیام - ابلاغ -

پیغام پہنچانے والا پیک - قاصد

(۲) رسول پیغمبر نبی

پیغام رسانی (بذریعہ نامہ) ارتباط اخباراتی

پیکدان مَبْدَق

پیکٹ پاکٹ - طرد - بستہ

پیکر Packer بستہ بند

پیلا ندد - اصغر

پیلنا (ڈنٹر) شتو کردن

پیلی شئی گل ماشی

پیمان حید - میثاق - پیمان

پیمانہ (۱۱) مسطر - خط کش (۲) فنڈ

(۳) جام - قدر

پینٹھ یوم السوق - روز بازار

پینچک دیکھو پیمک

پیشش ادرارات

پیوستگی ربط - ارتباط تعلق

پیوند وصلہ - رقعہ - پیوند

پیوند لگا ہوا وصلہ دار پُر وصلہ قہر خور

پیوند لگانا اکڑے میں رقعہ دوختن
مُصدک کردن۔ دیکھ کر پکڑوں
پیوند لگانا (درخت کا) شاخ کردن۔
پیوند کردن۔ پیوند دامن۔
پیتہ چرخ۔ چرخ

ت

ت (۱)

تاج افسر۔ دیہیم۔ اکیل۔
کلاہ شاہی۔ تاج
تاج پوشی تاج گزاری۔ تاج پوشی
تاخیر درنگ۔ تاخیر۔ دافت
تار (شیلگان) تلگراف۔ تلفراف
تار سمندری تلگراف بحری
تار ضروری تلگراف مستعمل
تار معمولی تلگراف عادی۔ تلگراف اعتیادی
تار پیمنا تلگراف کردن
تار کی لائن خط تلگراف
تار کی لائن خراب ہونا سیم تلگراف خرابی
تار کے ذریعہ تلگراف

تار گھر تلگراف خانہ
تار (لوہے وغیرہ کا) سیم۔ رشتہ
تار کی باڑ سیم بندی
تار دریشہ ایاب
تار (یا) ستارہ کوب۔ انجم۔ اختر
ستارہ

تار امیر تربک
تار پیڑ و خرقہ۔ موٹک دریائی۔ اژدہ
تاریک تیو تار
تاریکی تیرگی بخلت
تاڑ (۱) غور (۲) تجسس
(۳) نگاہ بد
تاڑنا دریا فتن۔ دارسیدن
از نگاہ بد دیدن
تازہ نو۔ نویں۔ جدید۔ تازہ
تازہ دم ہونا خشکی در انداختن
تازگی جدت۔ تازگی
تاک دیکھو۔ تاڑ
تاک میں ہونا در کین نشستن
مترصد بودن۔ در کین بودن
تاکنا (۱) نظر کردن۔ منگریستن
(۲) از نگاہ بد دیدن
تاکید قدغن۔ خدغن

تاکید شدید اکید اقدغن

تالا تفل بکیدان

تالانگانا تفلک نمودن تفل انداختن

تالاب خزانہ آب - حوض - اصطخر - استخر

ربرک - تال - آبگیر - غدیر

تالی (جالی) کلید

تالی دستک - دست زندن

تال دینا چک زندن - تلنگ زندن

تالی بجانا (مذاق سے) پٹنگ کردن

تالیاں بجانا دست زندن - دست ہم زندن

چمپہ زندن - کف زندن

تالو کار - حنک

تانانا تار

تانابابا تاروپود

تانابانا (ریشی) ریشم در ریشم

تانبا رس برنج

تانانت رود - دوت

تاننگه کارسکه - عراده

تاننا دراز کشیدن

ت (ب پ)

تبادله خیالات مفادضه - مذاکره

تبسّم پوست خنده - خنده - تبسم زریب

تپاک گرموشی - تپاک

تپانی کرسی زیر پا

تپ دق رنج باریک - تپ استخوانی

تپنا گرم شدن

ت (ت)

تتر بتر تارومار - پریشان - متفرق

تتلانا ممکنت کردن - لشغ - یغ انداختن

تتلی شہپرہ - شہپرک

تثلیث ثالوث - تثلیث

ت (ج ح)

تجاری ریابجوری روزانگن بنب

تجاويز انفکار (جمع فکر) آراو (جمع رائے)

قرار داد تجاویز

تجره آزمائش - آزمودہ - تجرہ

تاہم روی ہم رفتہ - بایں ہمہ

تجربہ کار - آزمودہ کار - چکیہ کار
کہنہ بند - گرگ باران دیدہ
تجربہ گاہ - محل - آزمائش گاہ دارالبجہ

تخلیہ - خلوت - نہانی - تخلیہ
تخم - تاثیر صحبت کا اثر
ہمایہ - داغوی یا بوی

ت (ا)

تدبیر کے پر جلتے ہیں تقدیر کے آگے

(۱) تدبیر کنندہ تقدیر کنندہ

(۲) مادہ خیال و فلک و خیال

تد - نہیں - خسیہ - تر - تانہ

تد - منوال - طو

ترازو - میزان - تراند

ترازو بڑا - قابون

ترازو کا پلہ - کفہ - پلہ - کفہ

ترازو کی ڈنڈی - شایین

تراش (۱) برش (۲) تاش - کلچ

تربوز - ہندوانہ - قابون - تربوز

تربوزی رنگ - تربوزی

تربت - فردا - تجلت - تجلت

ترجمان - ترجمان - دلاج (ترکی)

ترجما - خم - خمہ - خمیدہ

ترجیحی نگاہ - چشم تاج - چشم کج

ترجیحی نگاہ سے دیکھنا - نیم گاہ دیدن

بہ نگاہ کا دیدن

تحریر - رقم - یادداشت - تحریر

آثر (جمع آثار)

تحریرات - نگارشات - منشات

تحریرات -

تحصیل دار - مستوفی - تحصیلدار

تخفہ - ہدیہ - سوغات - نذر - سوغات

تعارفہ -

تخفہ دینا - ہدیہ آوردن - تعارف پیش کردن

دستارچہ ساختن - نذر گزاردن

تحقیق کرنا - بررسی کردن

تخل - صبر - شکیب - خون سردی

ت (خ)

تخت - اوزک - سریر - تخت

تخت (یا) تختہ - سرایکلاہ

تختہ - دوکان - دست انداز

تختہ سیاہ - طلیم - تختہ سیاہ

تختی - لوح - سلم

تردید رد - تردید - بونبیت -

ایراد -

تردد پریشانی - سراسیمگی

ترس باک - خوف - حذر - هراس

ترس کھانا غم خوردن - بر کسی شک کردن

برنگاه رم دیدن

ترسوں پس تر فردا

ترش رو عبوس - بیکرند - ترش رو

ترش کلامی بدکلامی - حرف بد

ترقی پیش رفت - ترقی

ترقی دینا جلو انداختن

ترک عثمانی - ترک

ترکاری خورش - قاق - نان خورش

ترکستان عثمانیه - ترکستان

ترکش جبهه یکس - ترکش

ترک کرنا خوبانیدن

ترک کرنا گذاشتن - بر طاق نهدن

ترکی ٹوپنی فسطاط پوش

ترنج ترنج - ترنج

تر و تازگی شادابی

تر و خا تر قیدن - اشتقاق شدن

ترکا سحرگاه - بگاہ - صبح نند

ت (س)

تبیح سبج

تبیح پھیرنا سبج شمرن

تسلی اطمینان - تسلیت - دل جمعی

تسلی دینا دل جمعی کردن - تسلیت دادن

تسلی دہ رضایت بخش - موجب تسلیت

تسلیم کرنا تن در دادن - اذعان کردن

رضا دادن -

تسمہ بند کفش کفش بند - پاچر بند

ت (ش، ص)

تشخیص نبض شناسی - مزاج شناسی

تشخیص کرنا نبض شناختن

داخل آدم شدن

تشویش دل نگهانی - مات و مبهوت

تصویر مثال - مثال - عکس - فتو

شبیه - تصویر

تصویر بنانا صوت بنانا

مثلاً

تصویر آمانا عکس انداختن۔

تمثال گرفتن۔

تصور کرنا نقش بستن

ت (ع)

تعارف سابقہ۔ معرنی۔ تعارف

تعارف کرنا معرنی نمودن۔ معرنی کردن

پہچانت کردن

تعارفی خط خطِ معرنی

تعاقب کرنا پشتِ سر کی رفتن

تعاقب نمودن

تعبیر تاویل۔ توجیہ۔ تعبیر

تعجب بیگفت

تعداد عدد۔ نمبر۔ نمبر۔ شمار

تعریف تائید۔ تائید۔ تائید۔ تحمید

خوبی۔ برتری۔ تعریف

تعریف اشک حمد۔ ثنا

تعریف بادشاہ کی مدح۔ مدح

تعریف بزرگ کی منقبت

تعریف رسول کی نعت

تعزیت تسلیت۔ عزاء۔ ماتم داری۔

ماتم پرسی

تعزیت کے لئے جہانا

فاتحہ رفتن۔ سرعہ رفتن

تعزیه شبیہ

تعطیل رخصت۔ بیت

تعظیم سجالانا قیام نمودن۔ احترام گذاشتن

تعلق مرادہ۔ رابطہ (جمع روابط)

رابطہ تعلق۔ رسم و راہ

تعلق مرد و زن زنا شونی

تعلیم سواد۔ نوشت و خواند۔ آموزش

تعلیم و تربیت آموزش و پرورش

تعلیم یافتہ باسواد۔ صاحب سواد

تغاری قفاہ۔ مرگن

ت (ق)

تفتیش استنطاق۔ تفحص

تفریح تفرج۔ گردش۔ گلگشت

چہل قدمی

تفریح کرنا گلگشت کردن۔ قدم زدن

گردش نمودن

تفریح گاہ گردش گاہ

تقدیر کے پر جلتے ہیں {
تدبیر کے آگے

مدیر کنبندہ تقدیر کندہ خندہ

تقدیر نصیب - بخت - تقدیر

تقرر انتصاب - نامزدگی - تسمیہ - نصب

تقریر نطق - مذاکرہ - خطاب - تقریر

تقریر کرنا نطق دادن - مذاکرہ کردن

خطاب دادن

تقسیم قسمت - تقسیم - انقسام

تقسیم (مفت) بخش

تقسیم کرنا قسمت دادن - تقسیم نمودن

بخش کردن

ت (ک)

ٹیک طور - طریق - طرز

ٹکلا دوک - مغزل

ٹکلیف (۱) ناخوشی - رنجوری

(۲) رنج - تکلیف - زحمت

تکلیف کرنا زحمت کشیدن

تکلیف ہونا ناخوشی داشتن

صاحب فراش بودن

ٹمک ٹمک - عرودہ

تکلیہ پایہ

تکلیہ (امام ہانہ) روضہ - تکلیہ

تکلیہ (بیٹک) نشست گاہ - درخانہ

تکلیہ (سرانہ) باش - وسادہ - متکا -

بالین -

تکلیہ کا غلاف جلد متکا - غلاف باش

تکلیہ لگانا پشت دادن

تکلیہ رکھنا توقع داشتن

تکلیہ کلام تکلیہ سخن - حرف بابرگیر - نہ

ت (ل)

تل (غذہ کی ایک قسم) کنبہ - بسم

تل (جسم کا) خال - سواد

تلاش جستجو - تجسس - تعص

تلاش کرنا جستجو کردن - تعص نمودن

تلاش کرنا کسی کی درصددہ بودن

پنی کسی بودن

تلاش کر لینا پنی بودن - دریا فتن

تلچھٹ لائی - دُند

ٹک قشہ - تریک

ٹکلا ٹکلا

ٹکنا درود عن بریاں سامعین

تلوار کف پا۔ مک پا
تلوار تیغ۔ شمشیر۔ فدا انقار
تلوار چھوٹی نیچ
تلوار کھینچنا دست۔ شمشیر بدن۔ آفتن
تلوار کی آواز حکاک
تلی طال۔ پیرز
تلیئر شاقا

ت (م)

تم (تو واحد) شما (جمع)
جناب۔ آقا۔ جناب تان
(عزت اور احترام کے طور پر)
تماشہ (۱) دیدار۔ نظارہ
(۲) فرج۔ نزہ۔ تماشہ
تماشہ کی جگہ تماشہ گاہ۔ تماشہ خانہ
تماشہ دیکھنا تماشا کھن۔ چشم را آبدان
تمام سائر۔ کل۔ ہمہ۔ جملہ۔ جمیع
تمام ہونا انجامیدن۔ برسر آمدن
تمام کرنا با انجام رسانیدن
تباکو (پینے کا) خراکو۔ شق۔ تباکو
تباکو (کھانے کا) زردہ
تباکو (دسگین کا) برگ سگاری

تم سمجھو یا ہم حسب دوستاں در دل
تم جانو تمہارا کام تو دانی دکارت
تمک سند۔ دستاویز۔ اٹانپہ
تمک کھینچی کا سند شکر
تمغہ مدال۔ نشان۔ امتیاز
تمغہ تصویر دار نشان صورت
تمغہ یافتہ صاحب نشان۔ امتیاز یافتہ
دارائی شیونات
تمہید دیباچہ تمہید۔ ابتدا
تمہید کے بغیر لوٹنا بدین سابقہ گفتن

ت (ن)

تن آسان آسان گزار
تنو سڑوق۔ فسطاط۔ غیر چادر
تنبیہ کرنا اخطار کردن
تنخواہ مشاہرہ۔ شہرہ۔ ماہونہ
موجب مانانہ۔ موجب بقری
وجہ مقرر
تندور۔ تنور
تنقید انتقاد
تن کرکھڑا ہونا خود را سخت کردن
تنگ چست۔ کوتاہ۔ کم ضیق زمین انہیں

تنگ آنا بجای آمدن - سته آمدن

سیر آمدن

تنگ کرنا (کسی کو) معنی دینی کردن
یک درشلوار کردن

تنگی (۱) عسرت

(۲) شدت - فتنه - سختی

تنه ماهیه - کنه

تنها یک - جریده - یکد و تنها - یکتا -

لات دولت

تنهائی خلوت - جدائی

ت (۱۰)

توا - تابه - ساج - طابقی

تواضع کرنا خوش باش زدن

توبرا علیقه - غلط

توبه بھلی پناہ بخدا

توپ - دفعہ - توپ

توپ چھوٹی زنبورک

توپ میدانی توپ صحرائی

توپخانه آرنال

توپ پر رکھنا { ہم توپ دادن

توپ آڑا دینا { ہم توپ نہادن
سرکوب نمودن

توپ چلانا توپ سر کردن - سر دادن

توپ انداختن - شک زدن

توت فرساد - توت

توتلا الکن - سقو

توسیع آبادانی

تھو تھو چنا بلجے گھنا

از بیل تھی باگ بلند می آید

توجہ خیال - توجہ

توجہ نہ کرنا صرف نظر کردن

توڑ علاج - چاره

توڑا (نقدی کا) کیسہ زند - بدره

توڑا (بندوق) قلیلہ - پلقتہ - سوزن

توڑا (نقصان) قلت - کمیائی - نایابی

توڑنا شکستن (سخت چیز کا) گستی

گسختن (دھاگہ وغیرہ کا)

توڑنا (پھل) برچیدن - چین

توڑنا (ریزہ ریزہ) خورده کردن

خور دوغیر کردن

توس نان برشته

توسیع امتداد

توسیع کرنا امتداد دادن

توشہ خانہ دھابچہ - درگنج - توشہ خانہ

توشک بزغوابہ - زیر انگن - زیر کش

تول وزن . سنگ

تولنا سنجیدن - سنج کردن -

وزن کردن

تولیہ منتف - حوله آب پیس

تولیہ (بدن صاف کرنے کا) آب پیس - دھواک

تولیہ (نہا کر اڑھنے کا) قذیفہ - حوله

توند شکم کھفت - شکم گتہ

توندو بطین - بشکو

ت (۵)

تہ (تلچٹ) لائی - دود - تہ نشین

تھال طاس

تھالی ددري - بشقاب

تھان (کپڑے کا) طاقہ - توپ

تھان (گھوڑے کا) آنور - مضطرب

تھانہ کراکول - کشیک خانہ - قراول خانہ

تھانیدار گزہ باشی - داود غاشی

تھیلگی

تھاہ قر - تھگ - تہ

تھٹر سیل - مشت - قضا - شلاق

تھٹر مارنا مشت کسلی کردن

تھکنا تربیت کردن

تھتھلا دیکھو - تھلا

تہ خانہ سرداب - زیر زمینی - تہ خانہ

تہذیب سکھانا آدم کردن

تھرامیٹر متیاس الحارث

دھہ اتمان حرارت

تھرامیٹر لگانا دھہ گذاشتن

متیاس الحارث گذاشتن

تھڑانا رنہ گرفتن - رنہ بردن افندن

تھکاوٹ تکان بختگی - کونگی

تھکا ہوا دامندہ - تہ - تکان خوردہ

تھک جانا - تکان خوردن - تہ شدن

دامندن - مانندہ شدن -

تھکان آمارنا دامیدن

تہمت (یا) تہمند تہ بند - لگ

تہمت افزا - اتہام - بہتان

تہمت لگانا افزا بستن - اتہام پڑھنا

دودغ بستن - استناد وید بھجنا

تھن مایہ - پستان - صرع

تھو تھنا چنا بلے گھنا

(۱) صلائی دھل از غالی بودن شکست

(۲) از طبل تہی با تگ بلند می آید

تھو تھن شینور - پوند

تھو تھنی دھلی

تیر تیری شاہ پرو۔ شاہ پرک
 تیر سہم۔ خدنگ۔ تیر
 تیر انداز۔ ناک انداز۔ خدنگ انگ
 کماندار۔ تیر انداز
 تیر پھینکنا۔ تیر پتاب کردن۔ تیر کشدن
 تیراز کمان گناشتن۔
 کمان خالی کردن۔
 تیر کی کائی۔ سونار۔ پیکان
 تیر کمان میں رکھنا۔ تیر در کمان شکستن
 تیر در کمان کشیدن۔ تیر در کمان راندن
 تیراک۔ شنادہ
 تیرنا۔ شادی کردن۔ شاکردن
 شنو کردن
 تیز۔ تند۔ تیز
 تیر طبع۔ تند خو
 تیز نگاہ۔ ہر ہر چشم

تھوڑ۔ تھوڑ زقوم
 تھوڑا۔ قلیل۔ اندک۔ کم
 تھوڑا سا۔ یک کمی۔ یک خمدہ
 چیزی۔ قدری۔ یک چندی
 تھوک ٹف۔ ٹباب دہن۔ بڑا بقی
 تھوک تمام۔ جملہ
 تھوک فروش۔ سقط فروش۔ تمام فروش
 جملہ فروش۔ یکجا فروش۔ سب فروش
 تھوکنا۔ آب دہن انداختن
 ٹباب انداختن
 تھیشتر۔ تیا تر۔ تیا تور۔ ماشا خانہ
 کابینہ۔ تیا تور
 تھیللا۔ خوبین۔ جل بندی۔ خریطہ
 تھیلی۔ کیسہ

ت (ی)

تیل
 روغن
 تیل لگانا۔ روغن مالیدن۔ روغن دادن۔
 تیل لگانا۔ روغن گیری۔ روغن کشیدن
 تیل ملنا۔ مٹھن۔ روغن مالیدن
 تیل دیکھو تیل کی دھار دیکھو
 تاپہ بیلیم نہ پردہ خیب چہ آید برون

تیار۔ ترموند۔ فرہ۔ چاق۔ چاق و چوبند
 تیار (آمادہ)۔ مستعد۔ آمادہ۔ حاضر مہیا۔
 تیار کرنا۔ درست کردن۔ مہیا ساختن
 تیار کرنا کسی کو۔ وادار نمودن۔ واداشتن
 تیاری۔ تدارک۔ بندوبست
 تیر تیرہو۔ قنارج

ٹال مٹول کرنا گوش نہ دادن
پس گوش انگندن

ٹانکا رقعہ - بخی
ٹانکالگانا ٹیم کردن - بخیہ بزرغم بدن
ٹانکنا کوک کردن - دوختن چیزی
ٹانکی تیشہ معاد - معول - منقر
ٹانگ رمل - پائی

ٹانگ پھیلا کر سونا (۱۱) دالمیدن
(۲) کسی باک نہ داشتن

(۳) ٹکری نہ داشتن

ٹانگ تلے نکالنا زیر کردن -

شکست دادن -

ٹانگنا آویزان کردن - بر مبع کشیدن

ٹانپ طور - طرز - طریق

ٹانپ کے حروف حروف طباعت

حرف اُترب

ٹانپ کی چھپائی چاپ اُترب

ٹائل آجر کاشی

ٹائم ٹیبل جدول وقت نظام الاوقات

ٹائم پیس ساعت مجلس - ساعت بیدار کن

تیلی روغن گیر - حصار

تیمار دار پرستار - تیمار دار

تیمارداری پرستاری - عیادت - بیلد پرسی

تیندوا پلنگ

تین پاؤ (۲) سہ چاک - سہ چار

تین دہائی تیس دوسہ تاسی

تیوری جین

تیوری چڑھانا میں بچیں انگندن

چیں بچیں زدن

تیورا اگر گر پڑے نا گچھ افتادن

تیہو قساج - تیہوج

ٹ

ٹ (۱)

ٹاٹ پلاس - ند

ٹاپ ٹم اسپ - سبک

ٹاپو جزیرہ

ٹال (گھنٹہ) زنگ

ٹال مٹول جیلہ - طفرہ

ٹال دینا طفرہ زدن - بیلہ برگردانیدن

ٹ (پ، ٹ)

ٹپ حمام دستی
ٹپکنا تراویدن - تراوید کردن
چکیدن چک کردن
ٹپکنا (چھت کا) ٹروہیدن

ٹٹ پونجیا قلیل البضاعت کم مایہ
ٹٹو یاو - الاغ - قاتو
ٹٹولنا دست ندن - دست پاتوی کرین
ٹٹی دیکھو "پانخانہ"

ٹٹخنہ شتاگک - کعب
ٹڈی ٹخ - جراد - مارغ

ٹ (ر)

ٹرانامینڈک کا قرقر کردن
ٹرر کرنا ٹنڈن کردن
ٹرام تراوے برقی - حرن برقی
ٹرخانا طغرو دادن یکدہر داندین
ٹریجیڈی نقل مصیبت - تمثیل مصیبت
طایت منجھہ - تراجدی

ٹرئل ددی
ٹرین تراو - ترن - ماشین
قطار - ٹمنڈفر

ٹرین پسجر قطار الکاب
ٹرین سے رہ جانا خطا کرین ترن
ٹرے قاب کیرشتی
ٹریننگ کالج مدرسۃ العلمین
ٹسر قز - بیک

ٹسوے بہانا (۱) اشک یار یختن
(۲) گریہ کردن

ٹفن عصرانہ
ٹفن کیریہ ظروف عصرانہ

ٹ (ک)

ٹک تاپون
ٹک چندے - لمحہ - دقیقه
ٹکا تنگہ - دولپل سیاہ

ٹمٹ

ٹمٹ (سیناویزو) بیٹھ - ودقہ
ٹمٹ (ڈاکٹرنڈا) تمر
ٹمٹ (لاٹری کا) ودق انصیب

مکسال ضرب خانہ۔ دارالضرب
دارالعیار۔ درم سرا
مکسال کا مینجر امین الضرب
مکک پول۔ فلس۔ فلوس۔ تنگہ
مکک سا جواب جواب خشک حال
مککیہ قرص

مکٹ (ریل کا) بیت۔ بلیت
مکٹ (رعایتی) بیت رعایتی
مکٹ (کیطرف) بیت یک سرو
مکٹ (اپنی) بیت دوسرہ
مکٹ گھر بیت خانہ
مکٹ کلکٹر کساری

مٹال دوکان، بیزم فروش
مٹلی رنگ۔ رنگو
مٹلی بجانا رنگ زدن
مٹاڑ بادبجان فرنگی
مٹن طوولاتہ
مٹن ٹن جریگ

مٹکلی (سزا) چوب وٹک۔ ٹکک
مٹکلی پر چڑھانا برچوب وٹک بستن
مٹکلی لگانا چشم بازماندن منتظر بودن
مٹکلی لگائے دیکھنا والہانہ نگریستن
مٹکے چشم، ہم بہیم نہ زند
مٹکے تصادم۔ بہیم خوردگی
مٹکرانا بہیم خوردن۔ متصادم شدن
مٹکرانا موڑ وغیرہ کا بغورد شدن

ٹ (۹)

ٹوپ گلوٹہ۔ کلاہ فرنگی
ٹوپنی کلاہ۔ کلاہ
ٹوپنی (ایرانی) کلاہ بایہ
ٹوپنی (ترکی) فس۔ فس
ٹوپنی (بال) پر۔ کھال کی، قلباق
ٹوپنی (منہ کی) تاس کلاہ

ٹپیزی خوردن
ٹمکے گدا دیروزہ گر۔ ساکن۔ گداگر
ٹمکے مارنا سرکے زدن۔ بہیم خوردن
ٹمکڑا۔ ٹمکڑہ پارہ۔ جزو۔ شقہ۔ ٹمکڑہ قطعہ
ٹمکڑے ٹمکڑے ریزہ ریزہ۔ پارہ پارہ
ریزہ ریزہ
ٹمکے کرنا دو نیمہ کردن۔ قطعہ کردن
ٹم کردن

ٹوپی اعمام کے نیچے والی عرق چین
 ٹوپی اُچھالنا کلاہ انداختن
 ٹوپی اوڑھنا سر کلاہ کردن - کلاہ برنولن
 ٹوپی پیرھی اوڑھنا کلاہ شکفتن
 کلاہ شکستہ بر سر نہلن
 ٹوپی کا پھندنہ تنگود - پوپک
 ٹوپی کا چھپر آفتاب گردن

ٹوٹ پڑنا از سر سو ریختن
 ٹوٹ آنا خارہ دیدن - زیاں برداشتن
 ٹوٹنا (کایج) توقیدن
 ٹوٹنا (دھاگ) گستن
 ٹوٹنا سخت چیز شکستن
 ٹوٹنا نان برشته
 ٹوکرا سبب سہ
 ٹونا افسوں - فوں - جابہ سحر
 ٹونٹی ٹولہ - ناوچہ - آبریز
 ٹونٹی نلکہ کی شیر
 ٹوہ لگانا کینج کاوی کردن -

دروہد دلوہن گوش کی نہلن

ٹ (۵)

ٹھاٹھ زیب و زینت - شلن و شوکت

ٹھاٹھیں مارنا (سمندر کا)
 در طینیانی بودن - تموج
 ٹھپا (۱) ٹبکہ (۲) سکہ
 ٹھٹھا مزاج - تمغر
 ٹھٹھا کرنا ریشند نمودن
 ٹھٹھے مار کر ٹھٹھا قاہ قاہ خندیدن
 ٹھٹھیرا ظروف ساز - مس گر
 ٹھٹھڑنا افسوں

ٹھہرنا دوام کردن - درگ نمودن
 قیام نمودن

ٹھہرنا (سفر میں) اطراق نمودن

ریت کردن TO BRAKE JOURNEY

لنگ کردن

ٹھہرو والیت - باش
 والیت جانی خود

ٹھکانا ماوی - لمجا - مقر

ٹھکرانا سر بازدن

ٹھگ ناقلم - گوش بڑ - خلاق

ٹھگنا فریب دادن - گول ندن

بر سر شہ فندن

ٹھگنا (ٹھکنہ) پست قدم پست قامت

کوتاہ قامت - دوپٹا کی

ٹھہنا قدم ندن - گلکشت کردن - گردش نمودن
 خرامیدن

ٹھیلیہ سبوجہ سبوجہ جبرہ
ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ
ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ
ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ ٹھنڈ

ٹھنڈا سر۔ ٹھنڈ۔ ٹھنڈ۔ ٹھنڈ۔ ٹھنڈ۔ ٹھنڈ۔ ٹھنڈ۔ ٹھنڈ۔ ٹھنڈ۔ ٹھنڈ۔

ٹھنڈا پانی آپ ٹھنڈ۔ آپ سر
آپ چائیدہ۔ آپ سر کردہ

ٹھنی شاخ۔ فرخ۔ شاخ
ٹھوڈی۔ ٹھوڑی۔ زرخ۔ زرخاں۔
چاہ۔ ذقن۔

ٹھوڈی گاڑھا چاہ ذقن۔ ٹونہ

ٹھوس توڑ

ٹھوکر پانفر۔ شکوفہ۔ سقاط

ٹھوکر مارنا سر پانڈن پشت پانڈن

ٹھوکر کھانا پانڈن دیدن۔ بسر قادن

از پانڈن

ٹھوکر کھانا (کھوڑے کا) سکندی خوردن

سر رسم رفتن

ٹھوننا چکاندن۔ ٹوڑ کردن

ٹھونکنا کوفین۔ دین (کوفتن)

ٹھونا ایستادن (دیکھو ٹھونا)

ٹھک درست۔ صبح

ٹھیکا (۱) احتکار (۲) مس گر۔

ٹھیکہ اجارہ۔ امتیاز۔

ٹھیک کرنا اندازہ آمدن
ٹھیکری کپال سکتہ۔ غرض یرزہ
ٹھیکنا رنگ زند۔ رنگ کردن

ٹ (می)

ٹیپ ٹاپ ططاق۔ بوش

ٹیڑھا کچ بکڑ۔ خم خوردہ

ٹیڑھ پان خم۔ کچی

ٹیڑھی کوز

ٹیڑھی ناک دماغ برگشتہ

ٹیو گل پاس

ٹیک ٹیکہ

ٹیک لگانا ٹیکہ کردن۔ ٹیکہ زند

ٹیکس خربہ۔ عوارض۔ محاصل۔

خراج۔ باج

ٹیکس (غیر مسلموں سے) جزیہ

ٹیکس آفیسر ناظر رسومات۔

ٹیکا تشقہ۔ طیط

ٹیکہ آبلہ۔ بیلہ

ٹیکہ لگانا آبلہ زند۔ آبلہ کوفتن

آبلہ کوبیدن

ٹیکہ لگانے والا آبلہ کوب

ثابت قدم رہنا پافشردن
پا بر زمین فشردن
ثبوت دلیل برہان

ج

ج (۱)

جاپان تراپون
جادو سحر طلسم - عزیمت
جادوگر ساحر - سحر خواں
جادوگرنا سحر کردن - عزیمت بخاندن
جاذب نشان - کاغذ خشک کردن
جاذب
جارج ژارژ - ژورژ
جاری ادامہ - دواہ - مسموم
جاری کرنا قضاوت نمودن
جاری کرنا (حکم) انفصلے امر لفظاً و
جاری رکھنا ادامہ دادن
جاڑا دوسم - شستا - سرما - زمستن
جاڑا سردی - برودت
جاسوس خفیہ نویس - خبر رساں - کشاف
جاسوس منتشر - خفی

میکدگانا (چھپک کا) تطعیم الجھری
میکدگانا (طاعون کا) طاعون کوئی کردن
ٹیلہ تودہ - تل - تپہ - گریوہ
ٹیلیفون تلفون - تلفن
ٹیلیفون کی خبر - ٹیلیفیم
ٹیلیفون ڈائرکٹری دلیل تلفون
ٹیلیفون کرنا مخبرہ نمودن - تلفون کردن
ٹیلیفون کی تار - سیم تلفون
ٹیلیفون خراب ہونا سیم تلفون خواہیدن
ٹیلیویشن تلفون نمودنویس
ٹیلیگرام تلگرام - تلغراف - رسالہ برق
ٹین (کنست) علی
ٹینس تانس بازی
ٹینٹوا مخلوق - نانی گلو
ٹیوب ویل چرخ آب کشی
ٹیوٹر اتالیق - آغوند

ث

ثانی میاں افان
ثابت دست - صبح
ثابت قدم پامرد

جاسوسی خبر رسائی بخفیہ نویسی تجسس
حاکم نیم تنہ - زیر پیر مہنی
جاگتا ہوا بیدار - ساہر
جاگتے رہو (چوکیدار کا نعرہ)

حاذق باش - بیدار باش
جاگتے رہنا رات بھر شب زندہ دہن
غائب نہ کردن - شب بیداری کردن
جاگنے والا (رات کو) شب بیدار
شب زندہ دار
شب بیداری کردن

جاگنا بیدار شدن - بیدار بودن
از خواب برخاستن
جاگیر تمول - تمولی - اقطاع
جاگیر (سرکاری) سروسات - محالہ
جال دام - تلمہ - منقہ
جال (پچل پکڑنے کا) قلابہ - طوہابی
جال لگانا دام گزیدن - تلمہ نہادن
دام انداختن

جال میں پھنسا بدام افتادن
بلام آویختن

جالا - جالہ نسج العنکبوت - کلاش خانہ
سار عنکبوت - پردہ عنکبوت

جالی کسح - طوہ

جالی (لوہے کی) شبکہ
جالی (گھاس کی) تورہ کاہنشی
جالی (برقعہ کی) روپوش
جالیدار توری
جالیدار کھرکی قفصہ
جام ساغر - جام
جامن جامون
جام صحت پینا بطاق ابروئی مکی خوردن
توس کردن - ٹسٹ کردن
جام صحت نوشیدن

جان روح

جان نکلتا روح پرواز کردن - مردن
جان پہچان شناسائی - تعارف - آشنائی
جان ہے تو جہان ہے

من مژوم جہاں مژوم

جانا رفتن - شدن - ذباب (عربی)

جانا پہچانا متعارف - شناسا

جانمحرانجان بننا سجاہل کردن

سجاہل کاری کردن

جانے دینا رہا کردن - گمزا شدن

(مثلاً اس کو جانے دو: گمزار کہ برو)

جاننے والا دانا - دانندہ

مجبوق - آگاہ

جیرا لہین۔ آروارہ
جیش کی ہڈی شاکول

ج (ت)

جتانا اعلام۔ تنبیہ۔ دانوون

آگاہ کردن

جتانا ہکنار فغ کردن

جتان تدبیر۔ حیلہ

جتنا ہر قدر۔ چندان کہ

جعتی چادر ہوتے پاؤ پھیلاؤ

(۱) بابہ مقلد ردا باید کشید

(۲) جامہ ہانداز تن باید دوخت

جعتے منہ اتنی باتیں

ہر زبان را گفتگوی دیگر است

جتھا گردہ۔ جمعت۔ جرگہ

جتیانہ پاپوش زدن۔ کنش کاری کردن

جج میر عدالت۔ قاضی منصف

ججی قضاوت۔ محکمہ مراہفہ

ججھان مشتری معاد

ججھری شہوچہ۔ مراچی

ججھا پرت۔ علاوہ۔ ماسوا

جائینا آزمودہ۔ در نظر آوردن

جائینا آزمائش۔ امتحان۔

جائینا تعلق۔ یتنگہ

جائینا مخد۔ ران

جائینا نیم زیر جامہ

جائیل بے سواد۔ نابلد

جائینل۔ جائفل۔ جوز بویہ

جائے لاکھ ہے ساکھ

(۱) دیت جادید یافت ہرگز کو نہ است

(۲) مال شارِ جان و جانِ نار آمد

جائے مخصوص مقعد۔ دبر موضع مقعد

ج (ب)

جب چون۔ وقتے کہ

جیرا زود کی۔ لازماً

جبری بھرتی کی فوج پر یک

جبری تعلیم الف بائی اجباری

جب تک سانس تب تک آس

دنیاء امید قائم است

جب چڑیاں چگ گئیں کھیت

اب پھٹلے کیا ہوت

چو کار از دست رفت پشانی چہ سود؟

جدا جدا - یک یک - یک یک
جذبی - آبائی - از اجدا

ج (ر)

جُراب - پاتا بہ - منہ - پاکش
جِراہیم - جرم - کمدب
جراحی - تشریح - جراحہ کاری
جرات - جات - دلیری
جرح - استنطاق - پُرسی و سوال
جرح کے سوالات - استنطاق شہود
جرح کرنا - استنطاق نمودن
جرم کا اعتراف کرنا - بگردن گرفتن
اقرار آوردن

جرمانہ - جریدہ - تافان
جرمانہ کی آمدنی - وجہ جریدہ
جرمنی - ٹیڈن - المانیہ - ڈارمانیہ
جرٹل (رسالہ دیگر) - ٹیڈن - جریدہ
(جراند)

جرنیل - ڈرنال - پاشا - مرتب
جریب - حصہ - چرب دستی

ج (ڑا تر)

جرٹ - یخ - بُن - اصل
جرٹ پکڑنا - یخ بگڑنا - استوار شدن
جرٹ سے اکھڑنا - از یخ برآوردن
استیصال نمودن
جرٹیں کھوکھلی - غیر مستحکم - بے بنیاد
جرٹنا (ہیرا) نشان دہن
جرٹنا - ہم شدن
جرٹاؤ - مُرُص - مُرُص
جرٹواں - تولدیں - جناہ - جلی - تولد

جر و بندی - تہ بندی - جر و بندی
جر و دان - جر و کش
جر و یہ - آنجست - اداک - جر و یہ

ج (س)

جست - مدح - توتیا
جستجو - تفحص - تجسس
جس قدر - ہر قدر - چندانکہ
جس قدر جلد ہو سکے - ہر چند تہ - بندی - چوتلتر

{ جس کا کام اسی کو سا ہے
دوسرا کرے تو مونگرا با ہے }

(۱) ہر مردی و ہر کاری

(۲) ہر کسی را بہر کاری ساختند

جس کو پیا چاہے سہاگن کہلائے

ہر عیب کہ سلطان بہ پسند نہراست

جس کی تیغ اُسی کی دیگ

یا (۱) ہر کہ شمشیر زند خطبہ نباش خوانند

جس کی لاٹھی اُس کی بھینس

(۲) دست زبردست بالا

(۳) دست زور بالا

{ جس گلی جانا نہیں
اُس کا نام کیا لینا }

از گوشہ بانی کہ پریدم پریدم

جسم تن بدن جشہ کالبد

پیکر قلاب

جسمانی سزا ننت

{ جس ہانڈی میں کھانا

اُسی میں چھید کرنا

بہر جانک خور دی مکدان شکستی

جشن سُود جشن

{ ج (ع - ک)

جعل ساز قلاب - رودست زن

جعلی صنعتی قلابی

جعلی نوٹ اسکناس تقبلی

جعلی سکہ بنانا قلابی کردن

جُفت زوج

جُفت ہونا ہم صحبت شدن

جفت ہونا (جانور کا) پشت ہم رفتن

جغرافیہ رسم الارضی

جکڑنا استوار بستن محکم بستن

جکڑ قبضہ

{ ج (گ)

جگ (۱) دنیا گیتی عالم جہاں

جگ (پانی کا) ظرف آب

جگا ذری دیرینہ کہنہ سال - باستانی

جنگالی نشمارہ - جرہ

جنگالی کرنا خدویش کردن تشکار کردن

چکانا بیدار نمودن

جگت خلق مخلوق عالمین

جلد جلد زود زود۔ مہل
جلدی کر (ا) زود شو۔ سبک باش
جلد ساز۔ صاف۔ جلد ساز
جلد باندھنا۔ صاف کر دینا۔ جلد دھتن
جلسہ۔ مجلس
جلسہ کی رپورٹ۔ رونا۔ صورت مجلس
جلسہ برخواست ہونا۔ مجلس تعطیل شدن
جلسہ ہونا۔ مجلس ہل شدن
جلق۔ اتنا۔ جلق
جلق کرنا۔ جلق دینا۔ مشت دینا
مشتو کر دینا

جل نمس۔ مردم آبی
جلندر۔ استقا
جلنا۔ سوختن۔ سوزیدن۔ آتش گرفتن
جلنی۔ زیبا۔ ثریا
جلے گھر کے کونے
از خانہ سوختہ ہر چہ دست آید روایت

ج (م)

جماعت (مدرسہ کی)۔ صی
جماعت۔ ہیئت۔ مجلس۔ نمجہ۔
انجمن۔

جگت کرو۔ استاد الام۔ مرشد آفاق
جگمگا۔ کاغذ زرد ورق
جگرا۔ تاب۔ طاقت۔ قوت۔ جرات
جگنو۔ سرک شب تاب۔ سرک شب فروز
جگنی۔ گل سیدہ
جگہ۔ جانی۔ مقام
جگہ نہیں۔ لازم نیست
(NO VEGANCY)

ج (ل)

جل۔ فرب۔ صحت
جلاب۔ مہل۔ دوائی اسہال
جلاد۔ میر غضب۔ بقی۔ گردن زن
جلانا۔ سوختن۔ سوزانیدن
جلانا۔ ندمہ کر دینا۔ جات بخشیدن
جلایا۔ ندام۔ جاہربان
جلد زود۔ بزودی۔ مستعجل
جلد شمار۔ فرہ۔ جلد
جلدی۔ مبادرت۔ تبیل۔ جملت
جلد۔ زودی۔ بشتابی
جلدی سے۔ بزودی۔ سریا
فی الفور

جماعت میں کرامت

دردِ دل یک شود بکشند کوه را

جمال گوڑ حب السلاطین - مامودانہ

جمال حسن - جمال

جمائی لینا نازہ گزفتن

جمائی نازہ - ناٹھ

جماؤ استحکام - قیام

جمعہ آدینہ - جمعہ

جمعدار (پامیوں کا) سر جوئے

جمعدار (سائنسوں کا) جلودار - قاطرچی باشی

جمعدار (ملازمین کا) پیش خدمت باشی

جمعات پنجشنبہ - یوم الخمیس

جمع فراہم - اجتماع - یکجا

جمع کرنا فراہم آوردن - جمع آوردی نمودن

جمنا (دخت و غیرہ) رستن - روئیدن

جمنا پانیدن - پانی فزودن

جمناسک ژرفیاسک

جمن کرگھوڑے پر بیٹھنا ران افشردن

جمہوریت مشروطیت - مشروطہ جمہوریت

جمہوریت خواہ مشروطی - دموکرات

جمہوریت خواہ

جموگہ اُم الصبیان

ج (ن)

جناب آقا - آقائی - موسیر

جنانہ (۱) نش - سرریزہ

(۲) تختہ تابوت

جنتری تقویم

جنتر منتر سحر - جادو - طلسم

جن ڈھونڈا تن پایا

جنویدہ یا بسندہ

جن کا اثر ہونا جن کشیدن -

جن پر پوستین افادن

جن کا اثر ہوا ہوا جن گزفتن

آسیب زدہ

جنگ مبارزت - نبرد - وغا

تقال - محابہ - حرب

جنگجو مبارز - عربده جو - نبرد آزما

نبرد کش - پیکار جو - جنگجو

جنگ فیصلہ کن لڑنا

جنگ بردور باخت کردن

جنگ طغوی کرنا التوائی جنگ -

ہمنہ - متانکہ

جنگی بلٹن اعلان نظامی

جوتا اتار پھینکنا

از ذمہ داری سبکدوش گردیدن
جوتے باز دیکھو "جوتاری"

جواب پاسخ - جواب

جواب دینا (۱) انکار کردن

(۲) پاسخ دادن

جوابدہ مسئول - ذمہ دار

جوار ذرت

جوتاری قمار باز - لیلج - قمار

جوالا گلہ بان - شبلیں - چاروا دار

جوان بڑنا - بالغ - جوان

جوانمرد دیکھو "بہاد"

جوانی عنفوان شباب - ریلین شباب

سن رشد - بڑائی - بلوغت

جوانی داماد

جواہر ذر - گوہر - جہر

جواہرات کاٹبہ جری - قوطی

جوبن دیکھو "جوان"

جوتا کفش - چمک - کنہ

پاپوش

جنگی بیڑہ غلوت

جنگی پلٹن پیادہ نظامی

جنگی ٹیوٹر لالہ نظامی

جنگی سامان آلات قمار - آلات حرب

جنگی مدرسہ مدرسہ حوی

جنگل صحرا - دشت - بیابان

جیشہ - بادیاہ

جنگل میں جنگل ہونا مددیر اندرون تھی بودن

جنگلی چرما موش دشتی - خارپشت

جنگلی آدمی مرد صحرائی

جنگلی دست انداز

جننا زائیدن - بچہ تولد یافتن

جنم خلقت - آفرینش - پیدائش

جنم پترا تقویم العمر - زائچہ

جنوری ژانویہ

جنیو زناہ

ج (۱۹)

جو شیر - جو

جو ہرکہ (انسان) ہرچہ (چیز)

جوا (بیلوں کا) جزد - جوت - یوز

جوا کھیلنا قمار باضن - قمار بازی کردن

جوتا اتارنا پاپوش کندن
جوتا پہننا پاپوش درپاکردن
جوت پیزار کفش کاری - عربده -
مناقشہ -

جوتے مارنا کفش کاری کردن

پاپوش زدن
جوتے اتارنے کی جگہ کفش کن
جوتے کا کتا تنہا اُردی
جوتے کی ایک پوٹی لنگہ کفش
جوتری ہبساہ

جوتش علم نجوم - علم ہینت
جوتشی منجم - ہینت دان - اخترشناس
فال گیر -

جوتنا (زمین کا) شیار کردن
قلبرائی کردن

جو چڑھے گا سو گرے گا

ہر کالے رانوالے

جو رو زوج - صاحب - ہم غایہ

جوڑ (جم کا) بند - مضو

جوڑا جفت

جوڑا (ابراہی کا) ہمسرہ ہوتا

جوڑے کا ایک عدد لنگہ - لنگہ مثلاً لنگہ کفش
: جوتے کی ایک پوٹی

جوڑنا (جمع کرنا) جمع آوری نمودن

جمع کردن

جوڑنا (موجیزوں کا) اتصال دادن

جوڑنا (املاق) وصلی کردن - وصلی کرنا

جزو بندی کردن

جوڑنا (درخت) دیکھو "پیوند گانا"

جوڑواں توام - توام

جوڑوں کا درد وجہ المفاصل

جوڑ جوڑ مہر جائیں گے

مال جنوائی کھائیں گے

نہ خود خورد نہ بکس دہد

گندہ گندہ بگ دہد

جو گر جتے ہیں برستے نہیں

(۱) قبل بلند آواز میں تہی

(۲) از قبل تہی آواز بلند برمی آید

جو کھم خارہ - خسران - زیان

جولا با باقندہ - ندان پارہ بان

جولائی ژولائی

جون (ماہ) ژون - نون

جون سپس - قتل

جون دیکھنا سپس برچیدن

جون بدلنا قاسب برگرفتن - تنازع

جونک زو - زوک - زلوچہ - علی

جوہک لگانا زلوچ پانیدن

زلو انداختن

جوہکے کاسو بھرے گا

کدنی ٹوٹیں آمدنی پیش

جوہانڈی میں ہوگا ڈوٹی میں آئیگا

از کوزہ چل تڑا دو کردو است

جوہر حوض تال - آگیر - اسطر

جوئی - یاسمن - ظبان

ج (۵)

جہاز (آہن پوش) مدرہ

جہاز بحری شمنفر - کشتی فضائی کشتی بخار

جہاز (ہوائی) طیارہ

جہاز ران (بحری) ناخدا - قاپچی - جاشو

جہاز ران (ہوائی) طیارہ ران - بابوچی

ہواپیما

جہاز رانی ہواپیما - طیارہ رانی

جہاز کا ہوا بان مستطیل - تخت جہاز

بادبان

جہاز کا کرایہ - تاجیر - شمنفر - تاجیر طیارہ

جہاز کے پیچھے مڑا کر دن

جہازوں کا آئیشن مرثیہ - مندر

جہازوں کا اڈہ (ہوائی) فردگاہ

جھاڑ (شمع کا) جار - چل جاق - فانوس

مزدگی - شمع دلیں - لالہ آویز

جھاڑ (درختوں) خار بن

جھاڑ لینا استغناض

جھاڑ بھر مک رُفت و رُوب

جھاڑو جادب - جادبہ - بکنہ

جھاڑو دینا جادب کشیدن

جادب زدن - جاروب کردن

رُفتن -

جھاڑنا جار زدن - خاک زدن

جھاڑنا (جھٹکا دینا) تھکان دادن - اُتاندن

جھاڑنا جھڑکنا سرزنش کرنا - کچھو کچھو کر دن

زجر و توبیخ

جھاڑن گرد افشان - گرد پاک کن

جھاڑی بوٹہ - شوکہ

جھاڑی خود رو بوٹہ بیخود - شوک خود رو

جھاگ ٹف - کف

جھار گبل - مسل

جہاں بھول ویاں کائنات

خار باشد ہر گھل را ہنیش

جہاں سودیاں سویا سی ہم برہنہ
جہاں گیا بھوکا
وہیں پڑا سوکھا

بہنیں کہ رسیدیم آسمان پیداست
جہاں عالم - دنیا

جہانٹ پشیم - موئے زہار

جہانچہ جلاجل - سنور

جہانسہ (۱۱) لاندہ (پرددوں کو پکڑنے کا)

(۱۲) فریب - مدح

جہانسہ دیکھو چٹلانا

جہانسہ میں آجانا نفس کی کسی خوردن

جہانگنا سرکشیدن - سرزدیکہ زدن

سرازغزف برآودن

جہانوا نشف - پاشو - سنگ پیا

جہاؤ گز

جہائیں کف

جہبا علم - پرچم

چھٹ پٹا ہوائی تار - تار - غباشر

ہوائی گرگ میس

جھٹکہ دینا - جھٹکنا مکان دادن

اقتانیدن

جھٹلانا مکذیب - دہان زدن

جھٹلنا حملہ آوردن - حملہ کردن
جھٹکنا پک زدن - ہراس داشتن

جھروکہ منظر چشم انداز - نظر انداز
جھروکہ

جھڑنا آبشار - چشمہ

جھڑنا لاغر شدن - ختم داشتن

جھڑی آژنگ

جھڑی سیری کنار درستی

جھڑکی سزوش - زجر - کواز نکوش

جھڑکنا دیکھو "جھڑنا"

جھڑنا برگ ریختن - برگ افتادن

جھٹکنا خم شدن - پشت دوتا کردن

نمیدن -

جھک جھک کرنا ہرزہ چائیدن

ویر زدن - حرف بیمودہ زدن

حرف مُفت زدن - یادہ گفتن

جھگڑا (زبانی) قیل وقال - بکمار

جھگڑا نزاع - اتوارح - مناقشہ

معارضہ - جلال - عریضہ

جھگڑالو لوج - لُج باز - پرخاش جو

جھگڑنا بہ نزاع برخاستن

جھنکار جرنم۔ جگ جگ
جھنکار گھنٹہ کی جرنکار جرنم برس
جھنکارنا جرنم کردن۔ جگ جگ کن

جھوٹ دروغ۔ کذب

غلط بیانی

جھوٹ لگانا دروغ بستن

افتر اکدن۔ دروغ بافتن

جھوٹ پروان نہیں چڑھتا

دروغ فروغ نمی گیدو

جھوٹ کے پاؤں کہاں؟

دروغ گورا مانتا نباشد

جھوٹا دروغ گو۔ کذاب۔ دروغ زن

غلط گو۔

جھوٹا اکھانا سُود۔ پس خوردہ نیم خوردہ

جھوٹا کرنا (منہ) چیرے خوردن نہار کردن

جھوٹے کامنہ کالا روئی دروغ گو سیاہ

جھول جُل

جھول آب زد

جھولا (بچہ کا) گہوارہ۔ مہد۔ گوجہ۔ نو

جھولا (کھیل کا) کرسی ہزار

جھولا جھلانا باد دادن

جھولی زنبیل۔ چنتہ

جھگڑنا (ماتحتیائی) در افتادن

دست و گیریل شدن

جھلا اٹھنا اوقات تلخ شدن

برآشتن۔ بغیض در آمدن

جھلک (۱) براتی۔ (۲) دید

جھلسنا پڑاندن۔ آتش گرفتن

جھلنا (پکیا) باد پچ جنبا نیدن

جھلی پوست تنک۔ مفاق

جھمکا (تاروں کا) پروین۔ ثریا

جھمکا گوشوارہ۔ آویزہ

جھنجھٹ کرنا خرخشہ کردن

جھنجھٹا جلیلہ۔ اخلکنہ

جھنجھلانا دیکھو "جھلا اٹھنا"

جھنجھٹنا طنین انداز شدن

جھنجھٹنا (اعضا کا) بخواب رفتن عضو

خفتن عضو

جھنڈ جماعہ۔ خیل۔ گروہ۔ انوہ

جھنڈا علم۔ لوا۔ رایت۔ نشان

جھنڈا سرخول کرنا بیرق خوابانیدن

علم سرخول کردن

جھنڈا کھولنا پرچم کشتی

جھنڈی بیرق

جھومنا (۱) پر خردون (۲) درو جیون
 جھونپڑا (چھونس کا) خانہ کائی پوش
 چار طاق - بکھ
 جھونپڑی کلبہ - کاشانہ - کوئمہ
 جھونکا آسیب باد - زرعہ
 جھونکنا (لکڑیاں) ہیمہ زون
 جھونکنا دھاتس زون - دھاتس اندھن

جھینا جیا کدن - شرم داشتن
 منفعل شدن

جھیل دریاچہ - غدیر
 جھیلنا بروش کشیدن - برداشت کردن
 جھینا شرح دان - داستان الم گفتن
 جھینگا مینگو
 جھینگہ جنب - چرخ رک۔

ج (می)

جی (دل) قلب - خاطر ضمیر - دل
 جی (ہاں) بیک - نعم - ہلی
 جی میں آنا در دل آوردن - در دل افتادن
 در دل گذشتن - خیال کردن
 جیب کیدہ

جیب فرخ آجیل کیدہ
 جیب کترا کیدہ بر
 جیبی گھڑی ساعت نقلی
 جیب زبان - زبان
 جیب نکالنا زبان بر آوردن
 جیت فتح - ظفر - کامیابی
 جیتا زندہ - جی - بقید حیات
 جیتنا بازی بردن
 جیتے جی درجات - زندہ زندہ
 جیسا چنانکہ
 جیسا ویسا بھیس
 ہر ملکی دہر رسی
 جیسی روح ویسے فرشتے
 ابلہ گفت و دیوانہ باد کرد
 جیسی کرنی ویسی مہرنی
 (۱) گندم از گندم بر دید جو زہو
 از مسکافات عمل غافل مشو
 (۲) کردنی خویش آمدنی پیش
 (۳) چاہ کن ما چاہ در پیش
 جیل حبس - اتاق - زندان - زندانخانہ
 حبس خانہ
 جینا زیستن زندگی بسر کردن
 جیومیٹری تحریر تعلیم دس

 بیج

 بیج (۱)

چابک تازیانه - حزن

چابک سوار راضی - مضمر

چابی کلید - مفتاح

چابی (گھڑی کی) کوک

چابی دینا کوک کردن

چاپ قطع گوشت

چاپڑ بندا

چاپلوس متعلق

چاپلوسی تعلق - تعلق

چاپلوسی کرنا کو بھی کھن - سبزی پاک کردن

چاپلوس تعلق کردن

چاشنا یسین

چادر دعا - برد - چادر

چادر (گتے کی) طاف - زخمت خواب

چادر اوڑھنا چادر سر کردن

چادر انداختن - چادر بسر کشیدن

چار ربع - چہار

چارپائی سریر - ناموسیہ - چارپایہ

چارخانہ قہر - ہزار نوی - ہزارخانہ

شکبہ -

چار دہائی چالیس دہ چہار تا چہار دہ

چار دن کی چاندنی

چہراندھیری رات

ہر کالے رانوالے

چار زانو بیٹھنا ربع نشستن

چار زانو زدن

چار دیواری حجر - احاطہ - محوطہ - حد

چار مضمر تخم خیار - کیلہ - ہندوانہ - خربزہ

چار شانہ چیت چہار پلاق پشت بر زمین

چاروں طرف گرداگرد - دورا دور

چہار سو - دور تا دور

چارچ دینا کفایت منصب دادن

چارلس شارل

چارہ علف - علیق - علوفہ

چارہ (علاج) گزیر - مداوا - علاج

چاقو نرک - قلم تراش

چاک شگاف

چاکر خدمت گار - پیش خدمت - فراش

چاندگرہنِ خسوف - گرفتنِ ماہ
چاندنی ماہتاب - مہتاب
چاندماری توپ بازی - نشاد بازی
چاندنی سیم - نقرہ - فصد
چانسلر - رئیس دانش گاہ

چاول برنج
چاول اُبلے ہوئے خشک
چاول گوشت والے، پلو

چاہ سُب - محبت - عشق
چاہنا خواستن - بآستن
چاہنا (محبت) دیکھو - عاشق ہونا
چاہنے والا پرستار - خواستگار

چ (ب)

چبا چبا کر باتیں کرنا چاویہ حرفِ زندی
چُن ہُن کردن

چھنی ہڈی کڑکڑک
چھو ترہ سکوتی - مصطفیٰ - صفہ
تختہ بندی - پیش نشین
چھوڑنا سپرد ختن - سپردیدن

چاکری خدمت - ماموریت
چال (۱) اُفتاد - روش - سیرت
(۲) فریب - خدع
چالاک چابک - نزدیک - تر دست
شاطر - گرم خیز
چالاک تدرستی - ہوشیاری
چالان پردانہ
چال باز کہنہ تو تک - عیار
چال خلیں اخلاق - اطوار
چال چلو (خطر خ کی) راہ برو
چالیس چہل - اربعین
چالیسواں چہلم - اربعین
رسمی کہ بعد از بزرگ ادا کردہ می شود
چائے شائی - آق پز
چائے دانی قوری

چاند ماہ - قمر

چاند (پہلی کا) ہلال - ماہ نو
چاند (چودھویں کا) بدر - ماہ کامل
چاند رات غزہ - شب ہلال
چاند کا کنڈل مالہ ماہ
چاند کی پہلی غرہ
چاند کی آخری سہلج

چپو کورک - پارو
چپو لگانا پارو نون
چپی کرنا مشتمل کردن

چ (ت)

چت ستان - متقی - روئی نشت
چت سونا دم رو خوابیدن
ستان خوابیدن

چتر - عش - چتر
چت بکرا - ابلق - پیسہ
چتلا - کدہ دار - رنگا رنگ

چ (ٹ)

چٹان - بی کرہ - خرنگ - صخرہ
چٹائی - حصیر - بوریہ
چٹائی بنانے والا - حصیر بان
چٹ پیٹ - یک بیک - ناگہاں - ناگاہ
چٹ پیٹ کرنا - زود شدن - بجیل کردن
چٹ کر جانا - ہمش خوردن
چٹھانا { زبان لذت کشیدن
چٹھارے لینا

چ (پ)

چپائی - رفاق - نان تنک
چپٹا - پہنا
چپٹلی - ناک - دماغ پنج - دماغ خوابیدہ
چپ خاموش - ساکت - صامت
چپ رہ (اسرا) - خفہ شو - زبانت بگیر
زبان کرکش - خاموش
چپ رہنا - دم دکشیدن
چپ ہو جانا - خفہ شدن
دم بر نہ آوردن
چپراس - تک بند - کمر - کر بند
چپراسی - ارادی
چپڑا - لاک - رقص
چپڑی - روغنہ - چرکپ
چپڑی اور دو دو ہم خرام ہم ثواب
چپڑنا - چرب نمودن
چپکن - قبا - عبا
چپکنا - چسپیدن - بخیدن
چپکنے والا - لزج - لعاب دار
چپنی - سر پوش - سپوش
چپنی (گھٹنکی) - آئینہ زانو

چٹنی لگانا چُفت زدن بچت کردن
 چٹخانا انقاض. فرقه
 چٹکلا لطیف
 چٹکنا (چول) شکفتن
 چٹکنا (تار) متابی شدن
 چٹکی زشکن زشکن بچت
 چٹکی بھر دو قبضه
 چٹکی بجانا انگشت زدن. فندق زدن
 فرمک زدن
 چٹکی بھرنا شگنج گرفتن بشکنیدن
 چٹکی لینا نشان گرفتن. نیک زدن
 چٹنی چشہ. لعوق
 چٹورا لت زبان
 چٹھی نامہ بخط. عریضہ. مکتوب
 چٹھا تراز نامہ
 چٹیا قزع
 چٹیل میدان کونیر
 چٹیل مجروح زخم غوره. زخم زده

چ (پج)

چچا عم. عم. اودر.
 چچی عمہ.

چچری نارو. کنہ

چڈو زانیہ. فاشہ. بدبوی
 چڈھا پیوڑہ ران
 چڈھی سوارئی پُشت

چ (د)

چراغ لالہ. مصباح. سراج
 چراغ
 چراغ بجھنا چراغ مردن. چراغ نشستن
 چراغ خاموش شدن
 چراغ بجھانا چراغ فوت کردن
 چراغ گل کردن چراغ خاموش کردن
 چراغ کشتن.
 چراغ پا ہونا چراغ پاشدن
 رخ پاشدن
 چراغ تلے اندھیرا
 خود را نصیحت دیگران را نصیحت
 چراغ جلانا چراغ افروختن
 چراغ روشن کردن
 چراغ جھلملانا کوک کوک سوختن
 چراغ گل کرنا دیکھو "چراغ بجھانا"

چراغ بلند کرنا نیتله بر کردن
چراغ میں تیل ڈالنا

روغن در چراغ کردن
چراغدان مناره - چراغ پا چراغ بره
چراغی نذر - نذرانه - شیرینی

چراگاه مرغزار - علفزار - مرتعه
چراخور - سبزہ زار

چُرانا نذیدن
چُرانا گله بائی کردن - بشبانی کردن
چُرانی چراغوری
چرونی پیسہ - شتم - چرب
چُرٹ سیگار - سیگار - چوٹوق
چُرُج (گرجا) کلیسا - موعده - کتیبه
چرچا ذکر - تذکرہ - داگوہ
چرچا مینا سمر شدن - داگفتن

چرخ آسمان - سما - فلک
پہر

چرخ کھانا کبوتری نمودن - بر خوردن
چرخ غلطک - دغلاب
چرخ (کیاس کی) ملاح
چرخ (دھلک کی) چرخ - ریسان تاب
چرخ ابریشم

چرخہ دغلاب الغزل - دوکدان
چرخہ کاتنا رشتن
چرخہ کی مال ریسان چرخ
چروخی نقل خواجہ - دنی
چرواہا شبان - جملبان - رامی
چار واداد

چرس شکن - شکنج - کجنگ
چرسا جرم
چرسی گچی

چ (ٹ)

چرچا ملک - اجروہ
چرچہ جروہ - بدغوی - لند لند
چرچہ اثن - لفقو - بد مزاج - بد خو

چرھنا بالا شدن - بشدن
صعود (عربی)
چرھنا (گھوڑے پر) سوار شدن
سواری کردن

چرھائی سراپا - صعود
چرھائی (حملہ) لیغار - حملہ - تاخت
چرھائی کرنا یغادر کردن - چلا آمدن
تاخت قناراج کردن

چڑیا کنبشک. عضفود

چڑیا کی آواز چاؤچاؤ

چڑیا کو اڑانا کش کردن

چڑیا گھر باغ و تش. باغ طیور

چڑی مار میلہ. شکاری

چڑیل عفریت. مادہ غول

چ (س. غ)

چست نزدیک. چابک. تردست

چستی دیکھو "چلاکی"

چست کپڑے جامہ چسپیدہ

چشمہ عین. منبع. چشمہ

چشمہ (عینک) منظر. چشمک

چغند غلولہ مرتقلیان

چغل خور نام. نماز. سخن چین

چغلی سخن چینی. غمازی. سیات

چغلی کھانا غمادی کردن.

پشت بر حرف نندن

چ (ک)

چپک حمالہ نامہ. درہ و تحویل. بولیفہ

چپک حتی. پرده زنبورک. راستہ

چکا جُغزات

چکا چونند خیرگی چشم. خیرہ چشم

چکانا بہا کردن. نسخ کردن

چکر چرخ. حلقہ. چہرہ. دور

چکر (سر میں آنا) ددہ سر. دوران سر

چکرانا راہ گم کردن. آوارہ گردی کردن

چکرانا (سرکا) مرتکب خوردن

چکر لگانا دور... گشتن

چکھنا (بال) بام چسپیدن مو

نقیدہ شرن مو

چکھلانا پچ شدن

چکھنا درپا مالیدن

چکھلہ قحہ خانہ. دنا خانہ

چکھنا مہوشیدہ. چرب

چکھنا کرنا چرب نمودن. مہوشیدن

چکھنائی دیکھو "چربی"

چکھنا چور ریزہ ریزہ. پارہ پارہ

چکھوا سرخاب بنام

چکھوئی شامہ

چکور کبک. ائم

چکور پہاڑی کبک دری

چکھنا چسیدن. ذائقہ گرفتن

چاشنی نمودن

چکھور پس غورہ - پس ماندہ

چکی

آسیا - طاحونہ

غراس (پن چکی)

چکی بنانے والا آسیا ساز - آساز

چکی پینا آس کردن

چکی رمانا آسیا زدن - آسیا چکوتی کردن

چکی کا پاٹ پرہ آسیا - آسیا نگ

چکی ہاتھ کی آسک

چگنا دان چندن

چنگہ بھرنا بحوصلہ انداختن

چ (ل)

چل جگہ - شلارت - شوخی

چل (امرا) برو - ہاش

چلانا راندن - روانہ کردن

چلانا صیوندن - صیو کشیدن -

داد زدن -

چلا ہٹ صیو - داد و فریاد - آہ و بکا

چلنا شوخ و سبک - شریر

چل پڑنا براہ افادن - راہ گرفتن

چلتی میں روٹے اٹکانا

داخلی گذاشتن - داخلی کردن

در راہ عامل شدن

چلتا دکام کرنا از بیدلی کار کردن

چلم سرفلیان - سرغلیان

چلمی گنگ - طشت

چلمن استارہ - ستارہ - حتی

چلمن طور - طور - روش

چلنا رفتن - راہ افادن - روان شدن

چلنا جلدی جلدی) ہوک ہوک رفتن

چلنا (آہستہ آہستہ) یواش یواش راہ رفتن

چوکی رفتن -

چلو (امرا) راہ بیفت - راہ گیر - برو

چلو دوستی - لب

چلو بھر پانی کف آب

چلہ زہ - وتر

چلہ چل - چلم - وظیفہ کردن چل و چل و چل

چ (م)

چم چرم - پوست

چم پیارا نہیں کام پیارا ہے

چنگی بایہ پیمزادگی دکار نیست

چار چمکہ دوزِ حرم سازِ خزانہ
 چمکیا گلی گھونبہ گردن بند
 چمٹا دست پناہ - انبر - گازہ - آشگیر
 چمٹی منقاش
 چمٹنا چسپیدن
 چمچ (بٹا) ملعقہ - کفچہ
 چمچ (چھوٹا) تاشق - قاشق
 چمڑا تیماج - پوست - حرم
 چمڑا آٹانا پوست کندن - پوست کشیدن
 چمڑی جلے دھڑی نہ جائے
 (۱) جاں طلبی حاضرست
 زر طلبی سن درین ست
 (۲) از دیگ روغن می کشد
 چمک تابش - تابانی - بُراق
 چمکنا درخشیدن
 چمکازنا پاچ نمودن - تسلیمت دادن
 چمکلاڑ شیرہ - نفاسش - شبامور
 چمن گلستان - بوستان - چمن
 چمنی دودکش - دھنڑ
 چمونی طلق

چ (ن)

چٹا نخود - حصّہ

چٹاؤ انتخاب
 چٹائی تعمیر - عمارت سازی
 چٹا ہوا برگزیدہ - منتخب - چیدہ
 چٹیلی یاسمن - یاسمین
 چٹا ایک انگشت شمار - معدودی چند
 چٹندہ (مبری) عوائد
 چٹندہ اعانت - رقم اعانت
 چٹندہ کی گولک صندوق اعانہ
 چٹندہ کی شرح بدل اشتراک
 بہائے اشتراک
 چنڈل صندل
 چنڈھا اخفش - خیر و خیم - کرمی
 چنڈال چکامک - تیک
 چنڈوپینا وافر کشیدن
 چنگا تندرت - صحت مند - تنومند
 چنگاری انگہ - شرارہ - آتش پارہ
 چنگھاڑ میوہ - آواز درشت
 چنگھاڑنا میوہ کشیدن - میوہ زدن
 چنگی گرگ خانہ - جگر خانہ - دارالرحمت
 چنگی کا محصول گرگ - تمغا
 چنگی کا منشی عمر گپی - تمغابی - دبیر گرگ
 چنگیز کا قانون توثہ چنگیزی
 چٹنا چیدن - برگزیدن - انتخاب زدن

بیچ (۱۹)

چربا مسار - بیچ آہنی
 چوبارہ بالاخانہ - منزل بالائی
 چوبچھو دیکھو چوبچھو
 چوبدار چوبکی - تونقطار
 چوبڑھ فتمی از شطرنج
 چوبڑ بازار چار سو چار بازار
 چوبیایہ ستور - دایہ - چہار پایہ
 بہیمہ (جمع بہائم) چہار پایہ
 چوبیایہ (بار بردار) بارگیر - ستور بار بردار

چوٹڑ ٹرین - کفل
 چوتھا چہار میں - چہارم
 چوتھائی چہار یک - چارک - رب
 چوٹ ضرب ضربہ - کوب - صدمہ

آسب
 چوٹ پر چوٹ کھنا علم بالائے علم
 چوٹ کھانا بازی باختن - درباختن

چوٹی (سر کی) تارک - فرق
 چوٹی (پھاڑ کی) قلعہ - سکوہ - فزاز بکھرہ

چوٹی (مرع کی) پوپ - اکیلیل - تلج
 چوٹی (عورت کی) جعد
 چوٹی عورت - بلندی
 چوٹی عورت زن دزد - سخن میں
 چوٹی کا آدمی مرد قابل ترین
 چوٹی ملی جلیبیوں کی رکھوالی
 نیاید زرگرگ پیشہ چوپانی

چوچی پستان
 چودہ چارہ

چور دزد - سارق
 چوری سرقت - دزدی

چوری ہونا دزدن
 چور کا بھائی گھٹ کھڑا
 سب دزد بردار شغال
 چور کو چور پہچانتا ہے
 دلی را ولی می شناسد

چور کی دارھی میں تنکا
 (۱) ہر کہ خیانت و دزد - دستش
 در حساب بلرز
 (۲) زندہ جان بپاک گا ذراں بربنگ

چوری کے کپڑے لایوں کے گز

مالِ مُغفِ دلِ بدم

چور چوری سے توبہ کرتا ہے
ہیرا پھیری سے نہیں جاتا

دزد از سق بازی آید

چورہ ریزہ ریزہ - خوردہ

چورہ کرنا خوردہ کردن خود بخیر کردن

چوری مالیہ

چوری گس ران

چوڑا پہن - پہنادر - مریض

فراخ بکشادہ

چوڑائی فراخی - دست - کُشادگی

پہنائی -

چوڑیاں (ہاتھ کی) دست بر بن - انگو

چوڑیاں (پاؤں کی) پابر بنی

چوزہ جوب - چوزہ

چوسر ند

چوسنا مکین

چوک خطا - نسیان - فراموشی

چوکنا خطا کردن - فراموش کاری

چوکنا بیدار - بانجر - ہوشیار

چوک چہار سو - چہار سو

چوکا تروشد - تروشد - بُرخائے

چوکا جلے کہ بود آسجا - طعم می خورد

چوکڑی بھڑنا گنبدی کردن - گنبد زدن

خیزندن -

چوکس ہوشیار - چاک - تروست

چوکسی کرنا حفاظت کردن - دیدہ بالی کرنا

چوکھٹ آستانہ - دلیز - آستانانہ

عقبہ - باب خانہ

چوکھٹ بازو چار چوب - دیواس

چوکھٹا چار چوب - پیکرہ

چوکور چار کج - مربع - چہار گوش

چوکی (پیرہ کی) حرست - نگہبانی

چوکی (بیٹھنے کی) زیر گاہ - مندل

چوکیدار حارس - پاسبان

دیدہ یان غمرہ

چوگان معصال - معصیل

چوگرہ دینا بحوصلہ رختن -

بحوصلہ انداختن -

چوگرہ آذوقہ

چول پاشنہ در - ربل اباب

چولائی بقلمیانیہ

چولھا دگیدان۔ اُجاق۔ آشدان
چولھا (لوہے کا) بخاری آہنی
بخاری فرنگی

چولی پستان بند۔ سینہ بند۔ عوم
چولی دامن کا ساتھ نسبت قریبی
لازم و ملزوم

چوما بوس۔ قبلہ۔ مارج
چوما چائی بوس و کنار

چومنا بوسہ دادن۔ بوسہ زدن۔ بوسیدن
بوسہ گرفتن۔ ہاتھ گرفتن

چون آرد

چونا قلعی کرنا سفید کاری کردن

چونہ آہک

چونٹھنا نشان گرفتن

چونٹھ سرگین۔ فضلہ

چوپرخ متھار۔ نول بیک

چونچلا (۱) ناز۔ غمزہ

(۲) نازنین۔ عشوہ فروش

چوندھیانا خیرگی چشم

چوندھا خیرہ چشم۔ خیرہ چشم

چونگا دکیو۔ پوگہ

چول چول (پرندوں کی) جین جیت

چونہ آہک۔ ہنگ

چونک پڑنا درین خوردن

چوما موش۔ مرزہ

چوپے دان موش گیر۔ موش دان

چوہٹا دکیو۔ چوک

چوہدری کہ خدا۔ کلانتر

چوہری گمس ران

چ (۵)

چھاپنا (کپڑا) قلب زدن

چھاپنا (کتاب) چاپ دادن۔ چاپ زدن

چابیدن۔ طبع کردن۔

چھاپہ (پریس) چاپ۔ طبع

چھاپہ خانہ مطبع۔ چاپ خانہ۔ مطابع

چھاپنے والا طابع۔ ناشر۔ چاپ زن

چھاپہ (حملہ) گردش۔ حملہ۔ بشخون

تاخت۔

چھاپہ مارنا بشخون زدن تاخت آوردن

چھاتا آفتاب گیرہ۔ ظلہ

چھاتی سیز۔ صدر

چھاتی (معدت کی) پستان۔ بشش

چھاتی پر مونگ دنا

کسی رات تھو مشق سافتن

چھان غلہ اٹان

چھاچھ دودھ - ماست

چھاگل مکھیچہ - مکینہ - مکولہ

چھالہ آبلہ

چھالہ تنجالہ

چھالہ پڑنا آبلہ نندن - تول نندن

چھال پوسٹ درخت

چھالیہ قلقل

چھاننا (آنا) غریل کردن - غریل کردن

بختن - بیزمین - غزال کردن -

چھاننا (کپڑے میں) صافی کردن

پالودن

چھان - چھانس سبوس - سبوسہ

چھانٹ تراشہ

چھانٹن نقابہ - افتانہ

چھانٹنا (۱) گزیدن - انتخاب کردن

(۲) تراشیدن - قطع دہرید کردن

چھاؤن سایہ نعل

چھاؤنی اُردو - قشون - یورت - معسکہ

عسکہ گاہ - قراگاہ - عسکری

چھاؤنی کرنا اُردو زدن

چھبچھ مڑاب - منجلاب - بالوہ

چھب آرائش - زیب - تکلف

چھبڑا سبہ

چھپالینا نہفتن - نہاں داشتن

زیر بسیل در کردن

چھپٹی خراشہ - چوب رینہ

چھپ جانا یوسنی کردن - نہاں شدن

چھپتر چیر - فی بست - کاکلک

چھپتر بنانا کپہ کردن

چھپکھٹ جملہ - خانہ عودی -

چھپکلی چل پا - چل پا - چل پاسہ کرش

چھت سقف (زیریں)

بام (بالائی)

چھت ڈھلواں سقف مقرض

چھت پائنا سقف کردن

مسقف کردن

چھت ٹیکنا چکیدن

چھتا ہوا سا باط - کوتار

چھتر چتر

چھتری شمشہ - مظللہ - آفتاب گیر سائیکس

چھتری (کبوتروں کی) موقوفۃ المام۔
آقہ۔

چھتری لگانا چترم برسر نہاد
چتر ندی نیمشہ بر سر کشیدن

چھتہ (بھڑوں کا) لانا

چھتہ (کھٹی کا) گندہ۔ شان بوم
انگین خانہ

چھریہ باریک اندام

چھری کارد۔ خرازی

چھری کاٹنا کارد و چنگال

چھری تعلیمی۔ ترکہ۔ چوب تعلیم۔

چوب دست۔

چھڑی سے مارنا چوب کاری کردن

چھڑ کاؤ کرنا آب نندن۔ آب پاشیدن

چھک چھک آواز ترن

چھکا چھک لباب۔ گلت

چھکڑا عراده۔ عرابہ

چھکے چھوٹنا زہرہ تنک شدن

چھاس گم کردن

چھلا فرس۔ کچ

چھلانگ جت۔ شنگ

چھلانگ مارنا جربستن

چھلانگیں مارنا گنگ فوی کردن

چھلاوہ غول۔ بیابان

چھل بل فریب۔ خدع۔ مکر

چھلکا پوت۔ تثارہ

چھلنی آکبش۔ مجیر غلیہ۔ بڑال پودین

چھلنی فروش اکبی بڑال فروش

چھلوری گزربک۔ کڑوس۔

چھٹی رخصت۔ تعطیل

چھٹی لینا اجازہ گرفتن۔ اجازہ خواستی

چھٹکارا رستگاری۔ آزادی۔ رہائی

چھجہ باران گیر۔ لبہ۔ پیش طرہ

چھچھورا شباع۔ لڑہ۔ شان فروش

چھچھوراپن شان فروش۔ نانش

چھچھوندر موش کور۔ کور موش

چھچھوندر آتش بازی (موشک۔ ترقہ)

چھلم آتش بار۔ موشک سردان

چھچھا میفر۔ سجع

چھچھانا صیفر کشیدن۔ زور کردن

چھرا منخ۔ رو

چھرا سا طور۔ قدارہ۔ ساچر

چھرا باز چاقوش

چھوٹی مونی کا پھول
گل جیا۔ گل قبر و آتش
چھوٹی مونی کا درخت
بُود قبر و آتش

چھیتی سگی۔ محبوبہ۔ معشوقہ
چھپھڑا عصب۔ پارہ گوشت۔ چندہ
چھید سودا۔ بدن۔ رختہ
چھینا شبنم
چھیلنا (۱) تراشیدن۔ گراشیدن
(۲) خراشیدن
چھیللا۔ چھیلن تراشہ۔ شگول۔ خراشہ
چھیل بماندہ
چھیل چھینا مرزا قشتم
چھین لینا ربودن
چھین لینا (حق) غضب کردن
سلب کردن
چھینا چھینی کش مکش کش مکش
چھینی آرنیہ۔ منقر۔ اشکنہ
چھینٹ گلدوزی۔ فلکار۔ حیت
جامہ بوتہ دار
چھینٹا ترشح۔ چکش
چھینٹا پڑنا اندک اندک بریدن۔ ترشح

چھال زن بکار۔ ناحشہ
چھنگلی انگلی خنصر
چھنگلی کے پاس والی بنصر
چھنگا شش انگشتی
چھن من جرز۔ جرز۔ جنگ

چھوڑا خراب۔ تر۔ رطب
چھوٹ کیشن۔ حق الزحمت۔ حق اسی

چھوٹا۔ چھوٹی کہتر۔ خود
چھوٹا موٹا سامان خرت پرت
چھوٹے ملازم عملہ و فعلہ کہہ و فعلہ

چھوڑنا گزاشتن
چھوڑنا (کام) کمر کشادن
چھوڑنا (کسی کو) رہا کردن۔ دل کردن
چھوڑ دو (ایرا) ویل کنید۔ رہا کنید۔ بگذاریہ
چھوڑو بی بی چوٹا
لندورا ہی بھلا
مرا بخیر تو آمیزیت بدمرسل
چھوٹے دیں کا نام کیا؟
از گوشہ بانی کہ پریدم پریدم
چھوٹا امرو۔ پرستار خانگی

چھینٹا دینا آب زندن
چھینک عطہ بستورہ
چھینکا چنبرہ شیر آویز

ح (ی)

چھپر چکر چشم آڑیج
چھتا یوز بگ
چھتھ لہ پارچہ کھنہ
چھچک سرخچہ آبلہ کورک
سرخک کبوب

چھچک زردہ آبلہ زردہ
چھچک کانیکہ لگانا آبلہ کوبی کردن
چھچڑی فراد بکنہ
چھچڑ ضدی لجوج
چھچہ صیحر ہائی و ہوتی
چھیرا اتارنا دوشیزگی برون ازلہ کار کلاں
چھیرہ دوشیزگی دوشری
چھیرنا شگافن دوجا کردن
چھیر بھاڑ کرنا تشریح کردن
چھیرز دست زنی
چھستان گودک مہمہ
چھیٹ دکیش کیش مجری مجری لولی

چھیف بزرگ اعلیٰ کلانتر
چھیف اڈیٹر مدیر اعلیٰ سرمدیر
مدیر مسئول

چھیف جج { میرداد - امیرداد
چھیف جسٹس { قاضی القضاۃ

چھیف کورٹ حکمتہ التمتیز
چھیک دکھو بگ

چھیل زغن غیلواز گید

چھیل چھینٹا خرک بازی

چھیللا عبدہ بندہ مرید

چھیلنج کرنا دعوت مبارزت دادن

مبارز طسلی

چھیمبر لین شامبران

چھین آسائش راحت آرام

چھین بیل قدہ تورہ

چھینا آرزون

چھینونٹی مور مودچ

چھیں بچیں عبوس دودہم کشیدن

چھیں چھیں چاواچاؤ



حالت دیا، حال احوال، عوالم
چکونگی - کیفیت - کنوند - حال
حال پوچھنا پرسش کردن
استنطاق نمودن - حال پُرسی
حال کرنا سماع کردن - حال کردن
حاملہ آبستن - بستن - حاملہ
حاملہ ہونا شکم داشتن - امید داشتن
حائضہ ہونا عادت داشتن
حائل عائق - خارج - حائل
حائل ہونا سیدراہ بودن - راہ گر گشتن
حجاب آب سوار - حجاب

ح (ج)

حجاب شرم - حیا - آرزوم
حجاب کرنا منفعل شدن - شرم داشتن

حجام دلاک - مو تراش
حجامت اصلاح صحت - بر تراش
حجام کی دکان آرایش گاہ
حجت دلیل - برہان
حجت کرنا لیت دلیل کردن - حیدر یافتن
جُم ضخامت - کلفتی - جُم

ح

ح (۱)

حاتم کی قبر پر لٹ مارنا
چرنی مدنی حوض گرفتن -
حاجت احتیاج - ضرورت
حاشیہ ذیل - دامن
حاصل ہونا بدست آمدن - بدست افتادن
گیر آمدن
حاصل کرنا دچین گیر آوردن - بدست آوردن
حاصل کرنا (سند) دریافت نمودن

حاضر آمادہ - موجود
حاضر جواب بدیہ - بدیہ گو - حاضر جواب
حاضر کرنا ہیاساختن
حاضری (فک) یوقلمہ
حاضری لینا حاضر وغائب کردن
حاضری کا رجسٹر کتابچہ حاضر باش
حاکم مامور - صاحب منصب صاحب
حاکم کا دورہ بلوک گردی

حد بندی گرو بندی

ح (۱)

حراست قزاقی۔ حراست
حراست میں رکھنا دتاں نظر کردن
در حراست داشتن

حرام خور حیف پول۔ حرام خورد۔ محکوم
حرام زادہ مادر بختا۔ پد سوختہ۔ تخم حرام
ولد الزنا

حرام زادی پتیارہ اور دیکھو۔ حرام زاده
حرم سرائے زنان خانہ۔ اندرون خانہ۔ بیگونی
حرف مٹانا چک کردن حرف برداشتن
پاک کردن

حریرہ خسیہ
حرم کی آنکھ نہیں بھرتی

طع راسہ حرف است دہرہ خالی
حزب مخالف حزب خلاف۔
حزب اختلاف۔

حس احساس۔ جذبہ۔ حس
حساب ختم ہونا کار سازی شدن
حساب کرنا دیکھو بر فاست کرنا

حُسن کا دیوتا رب النوع حُسن
حُسن خوشگل۔ خوب رو۔ خوبصورت

ح (ص۔ ق)

حصہ بہم۔ پارہ۔ حصص (جمع حصہ)
حصہ دار شریک (جمع شرکاء)

حفظ ازبر۔ زبانی۔ حفظ
حفاظت پاس۔ حفاظت

حق مارنا غضب کردن بسبب کردن

حقہ غلیان قلیان۔ نارگید

حقہ بھڑنا قلیان چاق کردن

حقہ پنیا قلیان کشیدن

حقہ بانی بند ہونا معاشرت باز گرفتن

حقہ کاکش پک کش

حقہ کا دھواں پف۔ دود قلیان

حقہ کی حلیم سر قلیان۔ سر قلیان

حقارت نفرت۔ استنکار

حقارت سے دیکھنا بُخ آویختن۔

بچشم حقارت نظر کردن۔ بحساب نہ آوردن

حقیقت کئے۔ اہمیت۔ اصل
حقیقت کھلنا از قماش دامن
حقیقت افاشدن

ح (ک)

حکم امر۔ فرمان۔ فرمائش۔ حکم
حکم امتناعی قرض۔ غرض
حکم دینا امر کردن۔ فرمان جاری کردن
فرمان دادن
حکومت دولت (جمع دول) سلطنت
ایالت۔ باب۔ حکومت۔
حکومت کرنا اداره کردن۔
حکمرانی نمودن

ح (ل)

حلق گلو۔ حلق
حلقوم مائی گلو۔ حلقوم
حلوا قند۔ حلوا
حلوانی قند فروش
حلوانی کی دوکان دادا جی کی فاختہ
(۱) انکشیدن و بشا بخشیدن

(۲) آہوئی ناگزفتہ بخشودن
(۳) برأت عاشقان بر شاخ آہو
حلقہ چنبر۔ دور۔ حلقہ
حلقہ چشم حلقہ
حلق پر بخیر رکھنا ذبح کردن

ح (م)

حمایت طرفداری۔ عصیت
تصب۔ جنبہ داری
حمایت طرف گرفتن۔ جنبہ داری کردن
حمام گرمابہ۔ تشابہ۔ حمام
حمام کا گرم کمرہ سر حمام
حمام کا مالک استاد
حل گرانا اسقاط حل۔ اگلندن چنین
بچہ انداختن۔

حلمہ یدرش۔ تاخت یلغار۔ حملہ
حلمہ کرنا یدرش کردن۔ تاخت آوردن
یلغار نمودن
حلمہ کرنا (سننے سے) هجوم المواجهہ
حلمہ کرنا (ایک طرف سے) هجوم الحنب



ح (۹)

حواس ہوش۔ قوت تیز۔ حواس
حواس باختہ ہوا۔ مات مہوت
حواس باختہ ہونا خیرہ ماندن۔
خود راختن۔ بخود شدن۔ از خود رفتن
حوالات زندان۔ حبس۔ زندانخانہ۔
حبس خانہ۔ قید۔

حوالہ کرنا تسلیم کردن
اشلاً اوفودش را تسلیم کشیکی نمود
اس نے اپنے آپ کو باہی کے حوالے کیا
حوالدار آغا زادہ ہاشی۔ سر کشیکی
حوض آبشور۔ بک۔ حوض۔ آبدان۔
فرغ۔ اصغر۔ غدیر
حوض (جانوروں کا) الوایم بسنگ آب
حویلی دار۔ خانہ۔ حفاہ کلاں

ح (۱۰)

حیران دیکھو "حواس باختہ"
حیران ہونا دست پاچ شدن۔
متیر ماندن۔ مرگم شدن

حیران ہو کر خیرہ خیرہ۔ از خود رفتہ
خود را باختہ
حیض عادت۔ حیض
حیلے حوالے کرنا بہانہ ساختن۔
لیت و لعل کردن
حیوانات کا ڈاکٹر دام پڑشک
ہیٹار۔

خ

خ (۱۱)

خاتمہ انقضاء
خار دشمنی۔ عداوت۔ خصومت
خار پشت سیمزہ۔ سینو

خاص ویژه۔ عمدہ مخصوص

اہم۔ مہم
خاص حصہ پارہ اہم۔ جزو خصوصی
خاص طور پر ویژه۔ خصوصاً۔ علی الخصوص
خاص لفظ (فوجیوں کا) پُقلہ
خاص ویژه۔ بے غل

خالص سونا نذیر عیار
 خالی تهی - صفر - مخوف
 خالی کرنا تهی کردن - صفر کردن
 خالی کرنا دلا گداشتن (خانه)
 تبدیل مکانی - نقل مکانی -
 خاکروب جاروب کش - کناس
 خاکروب -

خاکستانی برزخ - تنگه

خاکه زمین - گرده خاکه

خاکه بنانا { رنگاره زدن
 خاکه کینچنا { زنگ - یختن - گره کشیدن
 خاکینه سوکو - خاکینه

خاموش کرنا ساکت و صامت کردن
 مخفه کردن -

خاموش کردینا مجال جواب نه گذاشتن
 کسی را حجاب کردن

خاموش رہنا خفه شدن -

زبان در کشیدن - بزبان حرف زدن

خاموش رهو (امر) خفه شو - زبان در کش

از روی تو حرف نیاید

خاموشی سکوت - خاموشی

خاندان خانواده - قبیله - سلاله - عائله - آلوس

خاندانی نجیب - شریف زاده
 خاندانی حکیم طبیب دائمی - معالج خصوصی
 خانه (کس) قاب - خانه
 خانه بدوش چاندنشین - ایل
 خانه بدوش
 خانه جنگی نزاع داخلی - نزاع ملکی
 نزاع داخلی -

خانسامه یرسامان - خوان سالار

خاوند شوهر - شوی - زوج

خ (ب - ت)

اطلاع

خبر رسال بحشی آژانس اخبار

خبرگزاری

خبردار مطلع - آگاه - باخبر

خبردار (امر) هشدار - هشیار

باخود باش - پُر خد باش

خبردار کرنا حال کردن - آگاهی کردن

خبرداری پاس - حفاظت

محم (۱۱) انجام - خاتمه -

(۱۲) درود - فاتحه -

ختم کرنا۔ پایاں بدن۔ پایاں رسانیدن
کسر آوردن۔
ختم ہونا از چاپ افتادن
ختم ہونا کتاب

خدا ہی ملا نہ وصال صنم {
ادھر کے ہے نہ ادھر کے
ازیں جا در ماندہ و از آنجا راندہ

خ (۱۱)

خراب بدناشااست
خرائے نیک نفیر خواب۔ غرغ
خرائے لینا غرغ کشیدن
غلیط کردن

خراد محظ
خرادیا تختہ کوب
خرلوڑہ خرلوڑہ۔ گرگ۔ خرلوک
خرلوڑہ کو دیکھ کر خرلوڑہ {
زنگ پکڑتا ہے
آلو بہ آلو نگہ رنگ برآرد

خرجی خرین
خرق خرچ۔ خمارج۔ اخراجات
خرخرانا غرغش کردن
خرخر دلی کی آواز۔ میو میو غرغ
خرق بقلۃ المقار
خریف کی فضل زراعت تشلاق
خرید و فروخت بدہ و بیک۔ بیع و شرا
خرید و فروش۔

خ (۱۲)

خجر تاظر۔ اُستہ
خجروالا چار وادار

خدا اٹھالے (بدعتاً) امانت اللہ
خدا بر دارد۔ خدا خواب دہد

خدا جسے دیتا ہے {
پھیر بھاڑ کر دیتا ہے {
بہر کہ راست آید چپ راست آید
خدا شکر خورے کو {
شکر ہی دیتا ہے {

ہر سدھی را درمانی
خدا کا دیا سراسر آنکھوں پہ
مرضی مولیٰ از ہمہ اولیٰ
خدا گنجے کو ناخن نہ دے
ناخن نہ دارد کہ نیش بجاورد
خدا خدا کر کے بھٹک
بھٹک

خرمیار (انبار وغیرہ کا) بدیل

خ (س)

خستہ شرد

خسر (بیوی کا باپ) پدرزن سپدر مجازی
خسر (خاندان کا باپ) پدرشو

خنک یابس

خفگی (سر کی) کولہ

خفگی پرستی چڑھنا یحیم شدن

خوشی داڑھی مورچے

خوشی داڑھی والا کوسریش

خنک میوہ آجیل

خ (ص)

خصوصاً بویژہ بالخصوص خصوصاً

خصی خایکشیہ خصی خواجہ سرا

تخصی کرنا خایکشدن خواجہ سرا کردن

خصوصت امتیاز

خصومت دشمنی عداوت بخشش

خصاب وسمہ خضاب

خضاب کرنا و بر بستن خضاب کردن
خضاب لگانا خضاب نہادن

خ (ط)

خط نامہ کاغذ کتاب رقمیہ
تعلیقہ مکتوب

خط (تحریر) تحریر

خط (ڈاکخانہ کا) قادیست قارطیست

خط (دستی) رقمہ تذکرہ

خط (گنم) بے امضا مجہول

خط (نکستہ) خط چلیپا خط شکستہ

خط (باریک) ریزہ خط

خط (مٹی) خط درشت خط جلی

خط (ڈاک سہولت کے) نام پرست کردن سردادن

خط (داڑھی) کلنا خط میدن خط برآمدن

خط (داڑھی)

خط و کتابت مراسلت مرادہ

مکاتبت رسل و رسائل

خطاب عنوان لقب

خطوط کا اعلان آثریہ

خ (ف)

خفا ناراض - ناخوش
خفا هونا اوقات تلخ شدن
خضیه پاری فراغش خانه
خضیه پوئیس راز نویس - آگاهی

خ (ل)

خلاصه عمده - زبده - خلاصه
خلاف برغم - برعلیه - خلاف
خلاف قانون مغایر قانون
خلعت تشریف (جمع تشریفات)
خلعت خلعت
خلوت تخلیه - نهانی
خلیفه نائب - قائم مقام - خلیفه

خ (م)

خم کچی - خم
خم خمونکنا دست فزودن
شباش گفتن - دست باندن

خمیل طنا غیلیدن - مایه شدن آمد
خمیل طنا خیلیدن - نمیکردن
خمیری روئی خبز المیز

خ (ن)

خنجر قه - قهاده - پیاق - تیغه
خندق گود - خندق

خ (و)

خواب رویا - نوم - خواب
خواب آور منوم - خواب آور
خواب گاه منجمه - اطاق خواب
شبستان
خوان سفرو خوان شیلان
نوع
خوان (کدی کا) مدی چوبی
خوان کچانا سفوحیدن
خوان فروش طبق کش - طباخی
خواه خواه خواهی خواهی - لاجرم - قه
خواهش میل - میلان - خواهش
خواهش نضائی هوا - جوس

خوب تنگ - خوب - خوش
خوبصورت خوشگل - خوبه - وجیه
خوش قراره

خوب توجه کرنا درست متوجه شدن
خوبه خواجہ سرا - نصی

خود اعتمادی اتکاء بنفس

خود بخود از پیش خود - از خود - سر خود

خود بیند خود رایہ - خود سر - خود کام

خود رو گھاس علف ہرزہ - گیاه خوردہ

خود غرضی خود خواہی

خود فروش خود راہ - خود خواہ - خود کام

خود فراموشی از خود رفتن - از خود گذشتن

فراموش کاری

خود کشی اِستمار - خود کشی - اعتناق -

خود کام خود غرض - خود دین -

خوردین نظرہ بکرمہ - ذہ بین - خود بین

خوراک (دعا کا) انگارہ

خوراک قطعہ - قوت

خوراک پچانا شیرین - مفہم کردن

خوشامد تلقین چاہلوسی - توجہ جاتی

خوشامد کرنا سبزی پاک کردن -

کاسہ لسی کردن -

خوشامدی چاہلوس - حاشیہ نشین

خوشبو لگانا خوشبو مالیدن - معطر کردن

خوشخبری نوید - مرزہ

خوشخبری کا انعام مرزدگانی

خوشدامن حماۃ - خوشدامن

خوشی سرور - شادی - شادمانی - مسرت

خوشی کی موت شادی مرگ

خوشی کے نعرے ہرہ کشیدن - ہرہ گفتن

خوش نویس خطاط - خوش نویس

خوف ترس - بیم

خوف کھانا بيمک بودن - زہرہ رفتن

زہرہ آب شدن

خوگیر نغزین - تکلتو

خون دم - خون

خون بہا (مردہ کا) دیت - قصاص -

خون بہا -

خون بہا (زندہ کا) سر بہا - نور غلصی

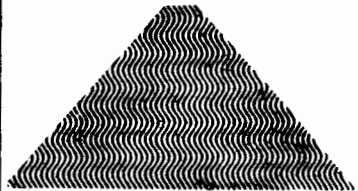
خونخوار شہزہ - خونخوار

خون لینا خون رفتن خون کشیدن - بشو زدن

خون نہیں چھپتا خون نمی خوابد
خون ہفتہ نمی ماند

خ (می)

خیابان کعبہ باغ - خیابان
خیال گمان - خیال توجہ
خیال چھوڑ دینا صرف نظر کردن
از صرافت افتادن
خیال کرنا گمان کردن - گمان بردن
خیالی پلاؤ پیکانا (۱) جولو خیال معان کردن
(۲) دماغ پر بیہودہ پخت خیال بالشت
خیراتی سکول مدرسہ خیریتہ
خیر خواہ ہوا خواہ - ہی خواہ - ہوا دار
خیمہ چادر - خیمہ
خیمہ (بڑا) فرگاہ
خیمہ (گھول) چادر پوش - قلعندی
خیمہ لگانا چادر نصب کردن
چادر زدن - اقامہ کردن



د

(۱۱)

داتن مسواک
داتا جواد - سخی - راد - کریم
داد عدل - انصاف - تصفیت
داد فریاد وادیل - آہ و بکا - دافریاد
داد پانا بدادر رسیدن - بچی رسیدن
داد چاہنا فریاد کردن - دادخواستن
داد خواہی - فریاد آوردن
دادوینا تعریف کردن - مرجع گفتن
دادا جد - پدر بزرگ
نیا (جمع نیاگان)
داوی جدہ - ننبابا

دارالامراء مجلس الاشرف مجلس گردا
دارالامراء

دارالعوام مجلس عموم - مجلس وکلاء
مجلس شمولی دستہ
دارالخلافہ دیکھو پائے تحت۔

دارو دوا - معالجہ

داروغہ باشی - ناظر - میر - قیم
داروغہ اصطلح میر آخوند
داروغہ توپخانہ میر آتش - میر سلاح
داروغہ جنگلات باشی جنگلی
داروغہ جیل میر غضبی - میر بندی خانہ
داروغہ دربار میر دربار - صاحب الدولہ
داروغہ شہر ناظر بلدیہ - میر شہر

دارحی ریش - محاسن

دارحی چھیدی کوسدیش
دارحی خفشی مہدی پی
دارحی گول قپ ریش
دارحی گھنی ریش انبوہ - توپ ریش
دارحی لمبی ریش دراز - ریش بلند
دارحی منڈھنا اصلاح صورت
دارحی بڑھانا ریش دراز کردن - بلند کردن
دارحی دھوپ میں سفید کرنا
(۱) ریش برباغ سفید کردن

(۲) ریش از آسیا سفید کردن
داستان روان - داستان - قصہ
داستان گو قصہ خواں - معرکہ بندہ - نقال

داغ کدہ - داغ - نشان

داغدار (۱) کدہ دار (۲) مٹوٹ

داغ بیل ڈانا ابتدائے کار کردن

طرح خواندافتن

داکھ مویز منقہ - کشمش

دال آتش

دالان تالان - گاری

دال میں کالا ہے کاسریر پریم کاسہ بہت

دام (۱) پول داگ (۲) قیمت

دام کولے کام ندبریر فولاد نہیں نرم شود

داماد شوہر دختر - فرزند مجازی

دامادی عروسی - تاہل

دامن یل - دامنه

دانا عاقل - فہم - زکی

دانائی زکات - فہم - درک

دان بخشش - بذل - بکرم - عطیہ

دانی دکیو " دانا "

دانت دندان

دانت اکھاڑنا دندان کشیدن

دندان برکندن

دانت بناوٹی دندان عاریہ -

دندان مصنوعی

دانت پینا خرچ خرچ کردن

دانت بکام خود بزدن

دانت دکھانا دندان نمودن

نداح کردن - تیر کردن

دانت صاف کرنا دندان شستن

دانت کڑکڑانا دندان باهم خوردن
غریبچه کردن -

دانت کھٹے ہونا دندان کٹہ شدن

دانت کھٹے کرنا شکست دادن

دانتن دکیو "دان"

دانتری دس

وانہ

(۱) عدد

(۲) دانہ - تخم

مثلاً یک دانہ زار

(۲) دانہ گندم نہ بود

دانہ پانی قسمت - نصیب

دانہ کھلانا جو کردن - علف دادن

دائی کا پیشہ ماہ گیری

(د ب)

دبانہ چپانیدن - پشت کردن

دبانہ (زور سے) فروشانیدن - تیر کردن

دباؤ فشار - زور

دباؤ ڈالنا فشار آوردن

دب جانا پھل وغیرہ پیچ شدن

دبیدہ فر - کروفر - شکوہ - جبروت

جلاّت - شوکت

دُبہر مقعد - بانی مخصوص بموضع مقعد

دُبلا لاغر - نحیف - زار و نزار

دبے پاؤں چلنا آہستہ رفتن

بے آواز پارفتن

(د خ - و)

دخل داخلہ

دخل معقولات پاتوی حرف نندن -

نکول -

دخل دینا کارداشتن

دست اندازی نمودن

دایاں راست - یمن

دائرہ حلقہ - چنبر

دائی (بچہ جننے والی) قابلہ - ماہیچہ

دائی (دودھ دانی) شیردہ - مَرصِیغہ

دروادھے سرکا شقیقہ
 دروسرکا صداع - دروسر
 دردرا جکوب - کوبیدہ
 درزی خیاط - جامہ دوز
 درشن زیارت
 درگذر عفو - چشم پوشی
 درگز کرنا چشم پوشی نمودن -
 درمٹ کلوج کوٹ
 درمیان در (عرف جابر)
 اندرون - درون - قونی

دروازہ در - باب
 دروازہ استقبال در نصرت
 طاق نصرت
 دروازہ بڑا در ب
 دروازہ شیشہ کا آغشتہ
 دروازہ کا در لنگہ در - تخته در
 دروازہ بند کرنا دبستن -
 در را پیش کردن -

دروازہ کھولنا دروا کردن - درگشان -
 دروازہ کھٹکھٹانا حلقہ نندن - دھک کردن
 در کوفتن - دق الباب کردن

دوڑا رویش
 دومی شیرگیہ - شیرگیہ -
 دوهیال خویشی پوری - نسب

(۱۷۱)

دراڑ شگاف
 دراز (میزکی) رباۃ میز - جعبہ
 درآمد وارد -
 دارادت -
 درآمد و برآمد واردات و صادرات
 درانتی منگال - درس - دہرو

دربار درخانہ - بدگاہ - درخانہ
 دیار عام کرنا بار دادن - بسلام نشستن
 دیبازی لباس رخت سلاخی - لباس رسی
 دیبوس دیار
 دیپے در صد - دیپے
 درخت شجر - درخت

درو ربخوری - ناخوشی - علت
 دروپی ذات الجنب
 دروینہ ذات الصد

دروازہ نذر زور سے کھٹکھٹانا

در طاق طاق نذر

دروازے کے سامنے دم در پیش

دروغ حلفی قسم نذر

درہ در بند۔ درہ گرد نہ تنگ

درہ دانیال بوغاریئے سیاہ

دریا بحر۔ درو خانہ۔ دریا

دزدیہ نگاہ سے دیکھنا مذکر گریستن

(د س)

دس دہ عشر

دست اسہال

دست آنا شکم روانی شکم روان گردیدن

دستاویز قرطاس۔ قبلہ۔ سند۔ وثیقہ

دستانہ دست کشش

دست پناہ انبر۔ آتش گیر۔ آتش کش

دست پناہ

دستخط امضا

دستخط کرنا امضا گذاشتن۔ امضا کردن

دستخط شدہ امضا گذاشتہ۔ امضایافتہ

دستخط ہونا امضاشدہ

دستخط مختصر پاراف

دستر خوان دیکھو۔ خوان

دستر خوان بچھانا سفرو چیدن

سفرو کشیدن

دشک دینا دیکھو۔ دروازہ کھٹکھٹانا

دست و گریباں ہونا جاویدن

بام آویختن۔ دست و گریباں شکن

دستہ بند۔ باقہ

دستہ کاغذ حرمہ

(د ش)

دشمن عدد۔ خصم۔ دشمن

دشمنی عداوت۔ خصومت۔ معاندت

دشمنی۔ بد سگالی

دشمنی پیدا کرنا دشمن تراشیدن

دشوار صعب۔ دشیم۔ دشوار

دشواری مشکل۔ دشامت

(د ع)

دعا دینا دعا گفتن۔ دعا دادن

دعا کرنا دست دعا برداشتن

ملت نمودن

دعوت کے شرکار مدعوین ۔
(واحد مدعو)

(د غ)

دغا فریب : خدع ۔ خدلیہ
گول ۔

دغا کرنا { گول کردن ۔ گول زدن
دغا دینا { دست غش نمودن

رد دست نمودن ۔ فریب دادن
دغا کھانا فریب خوردن ۔ گول خوردن
دغدغہ تشویش خاطر ۔ پریشان طبع

(د ف - ق)

دف دائرہ ۔ دف

دف بجانا دف نواختن

دفتر ادارہ ۔ مکتبہ ۔

دفتر ملازمت ادارہ تہذیب کار

دفتر رجسٹریشن ادارہ ثبت احوال

دفتر شماریات ادارہ ثبت آثار

دفع ہو (امر) دوشو ۔ از پیشیم بیعت

دفعۃً بغتۃً ۔ بالمرہ ۔ ناگاہ ۔

دعاے بد خدا گزند رابش کند
از عمر و جوانی بر بخورد ۔ وغیرہ وغیرہ
دعاے نیک از عمر و جوانی بر بخوردی
دیرمانی زندہ باد ۔ زندہ باش وغیرہ وغیرہ

دعوی ادعا ۔ دعویٰ

دعویٰ مقدمہ کا مرافعہ ۔ استغاثہ

دعویٰ دائر کرنا مرافعہ بردن ۔

استغاثہ نمودن

دعویٰ کرنا کسی بات کا ادعا داشتن

مثلاً ادعا دارم کہ او خواہر گریخت

میں دعویٰ سے کہتا ہوں کہ وہ بھاگ جائیگا

دعویٰ (تخریر) ادعاناامہ

دعویٰ کرنے والا مدعی ۔ دادعواہ

داد طلب ۔ عارض

دعوت صلا ۔ دعوت

دعوت عام صلائے عام شیلان ۔ سور

دعوت عام کرنا شیلان کشیدن

صلائی دادن

دعوت سرکاری شام رسی

دعوت کرنا مہمان دادن ۔ وعدہ گرفتن

دعوت دادن ۔

دفع کرنا خاک کردن - مدفون کردن
زیر خاک نهادن - بنجاک سپردن

دق مرض شش - تپ کہنہ
دق کرنا ممے دربینی کردن
کیک درشلوار کردن
دق ہونا دیکھو "تنگ آنا"

(دک)

دوکان حانوت - منہا - دوکان
دوکان چھوٹی تیمچہ
دوکان بند ہونا دوکان تختہ شدن
اشٹا دوکانش تختہ شدہ
اس کی دوکان بند ہو گئی ہے)
دوکان بند کرنا تختہ کردن - تختہ نمون
دوکان کھولنا دوکان داکرہن - باکرہن
دوکان بہاہ انداختن

دکھانا نشان دادن
دکھاوا کرنا نمائش کردن - نمود کردن
دکھانا رنج دادن - بزحمت انداختن
دکھنا دعو کردن
دکھنا نظر آمدن - بنگریستن

دکھ مہبت - بلا - رنج - ایذا
دکھ بھریں بی فاختہ
اندے کھائیں کوئے
کوہ را فریاد کند و لعل را پر ویز یافت
دکھاوا نمود - نمائش
دکھن جنوب
دکھیا متلعج - بسکین - مصیبت زدہ

(دل)

دل جم غفیر - جامع - گروہ
دل دل باطلاق - دل
دل قلب - خاطر - ضمیر
دل - ددون
دل آزار بات کہنا گروہ گفتن
دل دھڑکنا اختلاج قلب
دل کے پھپھو لے پھوڑنا آبدل شکستن
علم غلط کردن -
دل کو دل سے راہ ہے
دل را بدل راہ است
دل سے آنا رنا از مرافقت انداختن
دل لگانا دل بچیز بستن

دل لگی خوش طبعی - ظرافت - مزاح
 دل میں بھانا خاطر نشان کردن
 ہمانیدن
 دل میں شرارت ہونا لکے زیرداشتن
 دل میں کہنا باغوش گفتن -
 بدل گفتن
 دل ہی دل میں پیش خود - بخود
 دلچسپ جالب توجہ - دگش
 دلاسا تسلیت تسکین بخشی
 دلال وکیل - جاکش
 دھکی چال مکہ - یورغہ - یورقہ
 دھن سروس - بانو
 دلیا بلغور - سمنو - دلیدہ
 دلیر قوی دل - بہادر - شجاع - جان ماز
 دلالی کوسیدوں - وکالت
 دلیری دیکھو "بہادری"
 دلیر کرنا دل دلون
 دلیل حجت - برہان - دلیل

(د م)

دُم دم اکش کش - پک - مک
 دُم دُم

دُم (سانس) نفس - نفع
 دُم (وقت) رحین - آوان - گاہ
 دُم دینا جان دادن
 روح کسی پر داز کردن
 دُم دینا (دھک) فریب دادن - گول زدن
 دُم سادھنا دم دکشیدن - دم خوردن
 دُم کھانا فریب خوردن - رودست شدن
 دُم کھینچنا دیکھو "دم سادھنا"
 دُم کھٹنا خفہ شدن - خگی دم گرفتن
 دُم لینا آرام گرفتن - آسائش گرفتن
 نفس گرفتن
 دُم لینے کا آلہ آلات نفی - آلات نفس کشی
 دُم مارنا جرات نمودن - جسارت کردن
 دُم نہ مارنا زبان دکشیدن -
 سکوت اختیار کردن
 دُمیل دُشیل
 دُمچی پار دُم
 دُم دار تارہ کیتہ ستارہ ذنب
 دُمک سنکوک - نلکہ
 دُمڑی کی بڑھیا سا سر منڈائی
 آقا - بخوجہ تخم
 دُمک تابندگی - درخشندگی
 دُمہ ضیق النفس - تنگی نفس

دوالیہ نکالنا چراغ روشن کردن
دوب عشب - فریہ
دوبدو دمقابل - مقابل - مواجہ پیش رو
دوپٹہ عورتوں کا چادر - مقنع - چارتہ
دوپٹہ مردوں کا عمامہ

دوپہر نیم روز - شمس النہار
ظہیر - عصر بلند
دوپہر ڈھلنا زوال
دوپہر کا آرام خواب نیم روز
دوپہر کا کھانا سر نہار

دوتارہ کمانچہ
دو دھارا تیغ دوم - تیغ دورو

دودھ شیر - بن
دودھ اترنا شیر فرو آمدن از پستان
دودھ پانی ملا ہوا شیر آبکی
دودھ چھڑانا شیر بیدن
دودھ بیتا بچہ شیر خوار - رضیع - در شیر
دودھ پلائی شیر دایہ - مرضعہ - شیر دہ
دودھ خچر جانا سفت شدن
دودھ چھڑاتا از شیر باز کردن

(د ن)

دن روز - یوم - نہار
دن بدن روز تاروز
دن چھپے عترنگ
دن دھاڑے رور روشن
دن رات دیکھو رات دن
دُنیل دُشیل
دنبہ کبش
دنتو گگازو
دندان ساز ستان
دنگا فاد - نزار
دنگل میدان مقابلہ - نورخانہ
دونندی روز کوری
دُنیا جہان - عالم - دنیا

(د و)

دوا وارو - مداوا
دوات آمہ - حجرہ - دوات
دواخانہ دارخانہ - داراشفا
دوالیہ تادان زدہ

دودھ شریک بھائی برادر رضاعی

دودھ کا جلا چھا چھ
پھنک مار کر پیتا ہے

ماگر زیدہ از ریاں می ترسد

دودھیل غرنہ

دودھی شیر گیاہ

دودھائی بیس دودھ تابست

دور بعید - دور

دوری بعد - مسافت - فاصلہ

دور دراز دور دست

دور رہنا برکنا ماندن

دور انقلاب - دورہ - دوران

دوری شاہ کاسہ

دورہ حاکم بلوک گردی

دورہ کرنا بلوک گردی کردن

دورین بچوں کے لئے (جعبہ شکیلی

مقبرین منظرہ منظرہ نظارہ مقبرہ

دورین آبی ہیدروسکوب

دور کی ہانکنا بالا خوانی

دور کی صاحب سلامت بھلی

پہنچ آفت نہ رسد گوشہ تنہائی را

دور کے دھول سہانے

آوازِ بیل از دود خوش است

دور ہوا امر گم شو - از پیشیم بُفت

دوڑا دوڑ دوادو - گریز اگریز -

ہنگ و دو

دوڑ بھاگ کرنا ہنگ و دو نمودن -

سعی نمودن

دوڑ دھوپ سعی - ہنگ و تاز

ہنگ و دو

دوڑنا گریختن

دوزا تو بیٹھنا زالوزدن

دوزخ سقر - نار - جہنم - جہم

دوست محب - ولی - صدیق

دوستی الفت - مصداقت - مرادہ

دوستانہ مودت - دلا

دوست وہ جو آڑے

وقت کام آئے

دوست آن باشد کہ گریزد دست دوست

دو سر در پیر شاہ حالی و درستانہ کی

دوسری اشاعت مین دوم - شانہ دم

دوشیزہ باکرہ - دختر خانہ - دوشیزہ -

دوشیزگی بکارت۔ مہر دوشیزگی

دوغلہ دوزخ۔ ہمیں۔ الالش

دوگنا مضاعف۔ دوچند۔ دوتا

دوکان حانوت۔ دوکان

دوکان بند ہونا دیکھو "دکان بند ہونا"

دوکان بند کرنا تختہ کردن

دولانی دقہی۔ رتان

دولت ثروت۔ ایات۔ اموال

دولتمند غنی۔ توانگر۔ متمول۔ مالدار

دولتی جفنگ۔ جفتہ

دولتی مارنا جفنگ اٹھان۔ کندن

جفتہ زدن۔

دولت کو دولت کھینچتی ہے

دیکھو برصا آید نہ صد بریکے

دولھا عروس۔ نوداد۔ نوشاہ

دو ملاؤں میں مرغی حرام

(۱) دقتیکہ باماچہ دواشد میرے پچھلے

(۲) دیگر شرکت بخوش نہ ہی آید

دو منزلہ مکان خانہ دواشیانہ۔ دوستفہ

دونا دیکھو "دوگنا"

دو (یعنی جانے دو) بگزار (مثلاً بگزارو)

بروند۔ (نہیں جانے دو)

دونالی بندوق تفنگ دولولہ

دوٹائی کرنا دادخواہی کردن

دوہشتر دوستی

دوہشتر مارنا سرکہ زدن۔ سرزدن

دوستی زدن

دوہرا دوتا۔ دوچند۔ مضاعف

دوہنا دھشیدن

(۵ ۱)

دھات آب پست۔ جریان

دھات (کان کی) فلز۔ کانی

دھاتیں فلزات

دھار تار

دھار (تلوار کی) دم۔ دم تیغ

دھاریدار کپڑا جامہ راہ دار۔ مخطط

دھاڑنا غزیدن

دھاگہ بیم۔ ترس۔ ہراس

بہشت۔ دہشت

دھاگہ رخ۔ رشتہ۔ ریمان

دھاگہ پرونا رخ کردن سوزن

دھان شالی۔ بشتوک

دھانس گاز

دھانہ دھنہ

دُہائی ذیل۔ امان۔ دائی۔ فریاد

دھبہ مکہ۔ داغ۔ بلخ

دُھب سرچگی۔ سیلی

دھتکارنا (کٹے کو) چمی مکدن۔ چک کردن

دُجھی پابہ جامہ۔ قزاق

دُہرا دیکھو۔ دوگنا

دُہرانا مراجعہ۔ باز خواندن

دُھرا مدار۔ تکرارادہ۔ محور

دُھرتی زمین

دُھرمٹ کلوخ کوب۔ کوبہ

دُھرم ایمان۔ عقیدہ۔ مذہب

دُھڑ تن۔ جسم۔ قاب۔ پیکر۔ جُتہ

دُھڑا دھڑ طاق طاق۔ یکے بعد دیگرے

دُھڑکا مُعَفِّ قلب۔ خفقان۔ پُسیگُل

دُھڑکا ترس۔ بیم۔ خوف۔ صدمہ

دُھتقان دستائی۔ بدوی

دُھکنا شعلہ کشیدن۔ زبانہ کشیدن

دُھکا دینا ہل دادن۔ ہل زدن

دُھکا دھکا دھکا۔ پھلوزدن

دُھکا کھانا دھش خوردن

دُھکم دھکا طغزہ زنی۔ ہجوم

دُھکینا دُھکوہ دُھکا دینا

دُھلیز آستان۔ عقبہ۔ سدہ۔ دُھلیز

دُھک کوفت۔ صدمہ

دُھکا کادہ

دُھکا چوڑی چپہ زدن

دُھکانا تہدید کردن۔ ترسانیدن

دُھن خیال۔ فکر

دُھن دولت۔ مال

دُھند سیاہی۔ غبار

دُھندا کاروبار۔ شغل

دُھندلا (۱۱) مائل۔ سیاہی (۲۱) غبار

دُھنک کمان۔ قوس قزح

دُھننا فرو رفتن

دُھنی بخور

دُھنکنا پنبہ زدن۔ واچیدن۔ فلزون

دُھنکی رشتہ۔ کاچھ

دُھنیا کثیر۔ کزبرہ

دُھنیا ندان۔ حلاج۔ پنبہ زن

دُھواں دود۔ دُخان۔ بخار

دُھولی گکار۔ قصار۔ رشت شو

دھوبی کاکتا
گھر کا گھاٹ کا

انہیں جادہ رانہ وازا بنجارانہ

دھوپ آفتاب۔ تموز۔ تمان

دھوپ دکھانا آفتاب دادن

دور آفتاب انگندن۔ آفتاب کردن

دھوپ میں ٹوکھا ہوا آفتاب خمرہ

دھوپ کھانا آفتاب شستن

دھوپ نکلنا آفتاب سرزدن

دھوکہ گول۔ فریب۔ غلو۔ التباس

دھوکہ دینا چاپ دھوب نندن۔ صابن مالیدن

کھک نندن۔ چپ دادن۔ دھوکہ دینا۔ کھک نندن

دھوکہ کھانا دھوکہ نندن

گول خوردن

دھول خاک۔ بٹار۔ گرد

دھول توہری۔ سرچنگی

دھول کھانا تغاوردن۔ کپڑا خوردن

دھول مارنا سرچنگی زدن

دھول دھول۔ سرچنگی

دھونا شستن۔ جامہ پاک کردن۔

شست و شو کردن۔

دھونسا دھامہ۔ نقارہ کلل

دھونکنی کل۔ پک۔ پختہ

دھونسا۔ آتش فروز

دھونکنا دھین۔ نفخیدن۔ پف کردن

آتش تیز کردن۔

دھونی بخورد

دھبی جھڑت۔ مات

دھبی جھانا مایدن۔ مات بستن

دھبی جھنا خفتیدن شیر۔ مات شدن

دھیا آہتہ

دھینکا شتی زرد خورد

د (ی)

دیا مہربانی۔ انعام

دیا چراغ۔ لالہ۔ مصباح۔ سراج

دیا سلائی کوئی کبریت۔ کبریت

دیانت دار۔ متدین۔ دیانت گر

دیپ اقلیم۔ کشور۔ ملک

دیدار نظارہ۔ ہلقا

دیدہ چشم۔ عین۔

ویر توقف۔ تاخیر۔ دنگ۔ تعوی۔ تراخی۔

دیوار کے بھی کان ہوتے ہیں
دیوار ہم گوش دارد
دیوار گیر لمپ چراغ دیوار کوہ
دیوالیہ در شکستہ - متفاس نفیس
دیوالیہ ہو جانا بوق زدن - در شکستن
دیوالی چراغان
دیوانہ بار - مجنون - از سرفتنہ مجنون
دیوانہ کتا سگ بار -
دیوان دربار - سلام خانہ - تالار سلام
دیوان خانہ شاہ نشین - دولت خانہ
دیوان قانونی شریعہ مدنیہ
دیوتا ارباب نوع
دیوٹ چراغ پایہ سرس - چراغندان
دیور جو - برادر شوہر
دیورانی سلفہ
دے مارنا زمین زدن
دیہات قریہ - وہ
دیہاتی بدوی - بدستال -



دیر کرنا معطلی کردن - تابانہ انداختن
دیرینہ مُزمن - قدیم - کہنہ
دیس زاد و بوم - مولد - وطن
دیی وطنی - مکی
دچکی گفت - کاچدان

دیکھنا دیدن - نظر کردن -
نگاہ کردن -

دیکھ بجال فارسی
دیکھنے اور سننے میں فرق ہوتا ہے
شنیدہ کی بود مانند دیدہ
دیکھو (کلمہ عجیب) ہوتی ! نا ! - یہ ہیں -
دیکھئے اونٹ کس کروٹ بیٹھتا ہے
تا پینم کہ از پردہ غیب چہ آید برون
دیگ میں سے ایک چاول
مٹھے نمونہ از خرداری

دیگ مرچل
دیگ موریانہ ترمہ - پورچک

دیو عفریت - دیو

دیوار سہ - جدار - حائط - دیوار
دیوار بنانا دیوار کشیدن - دیوار بنانا - نہادن

ڈاکٹر - داکٹر - دوقدر
 ڈاکٹر حیوانات - بیکار - دام پزشکی
 ڈاکٹری معائنہ کشف طبی
 ڈاکو - غارتگر - رہزن - قزاق - تالان
 ڈاکہ ڈالنا - الحج کردن - غارت کردن
 تاراج نمودن -

ڈال - شاخ - نثر شاخ -
 ڈالنا - انگندن - انداختن
 ڈالنا خط دیکھو - ڈاک میں خط ڈالنا
 ڈانٹ - زجر تنبیہ - زجر توبیخ
 ڈانڈنا - زجر نمودن - توبیخ کردن
 ڈانڈ - تادان - مصادره
 ڈانڈ لینا - تادان گرفتن - تادان کردن
 ڈانس - بق - پشہ مکلاں
 ڈاہ - حسد - پڑمان
 ڈانواں - ڈول - سرگشتہ - حیلان - سرسید
 ڈائریکٹر - مدیر - ڈائریکٹر - دیرکٹر -
 ڈائریکٹر جنرل - میر عام
 ڈائریکٹر صنعت و حرفت
 صنیع الممالک
 ڈائریکٹر دیل
 ڈائن - جگہ خوار

ط
 د

ڈ (ا)

ڈاٹ - بوج - سدا - سرپند
 ڈاٹ نکالنے کا بیج - بیج کس -
 بیج گردان - شیشہ کٹا
 ڈارمی - دیکھو - دارمی
 ڈارمیں - دندان آسیائی - درس

ڈاک - پست - پستہ - برید
 چاپار
 ڈاک ٹکٹ - تریپست - قریت
 ڈاک سرکاری - چاپار دولتی
 ڈاکخانہ - پست خانہ - پستہ - چاپار خانہ
 ڈاک میں خط ڈالنا - پست نمودن - سردارن
 ڈاک کا بکس - صندوق پست
 ڈاک کا محصول - پستہ
 ڈاک کا زائد محصول - اضافہ پست
 ڈاک کیہ - فراش پست - چاپار

 ڈ (آب-پ)

ڈبانا ڈبونا غرق کردن

مد آب فرو کردن

ڈبہ حقہ۔ درج۔ ڈبہ۔ داقون

ڈبڈبانا آنسو اشک در چشم آوردن

آب در چشم گردیدن

ڈبکی عوصی۔ غوطہ۔ پاغوش

ڈبکی کھانا غوط خوردن۔ پاغوش زدن

ڈبکی کھانے والا عواص۔ غوط زن

غوط خور

ڈبل دولا۔ دوتا۔ دوجند

ڈبل روٹی نان فرنگی۔ کپاچ

ڈبیہ قوٹی۔ درج۔ مجوی۔ قلی

ڈپٹی قائم مقام۔ نائب

ڈپلوما دیپلوم۔ استشهداد۔ دانش نامہ

ڈپٹ دیکھو "ڈانٹ"

 ڈ (ر)

ڈریم۔ ترس۔ پاک۔ ہراس خوف

ڈراپ سین پردہ می افتد

ڈراما مجلس۔ پردہ۔ تمثیل۔ تقلید۔

روایت۔

ڈراما نویس فاضل نگار۔ تمثیل نویس

ڈراما دشت کردن۔ تشر زدن

بیم کردن۔

ڈرا ہوا ترسیدہ بخائف ترسان

دشت خوردہ

ڈرائیور (بجی جہاز کا) خالقی۔ جاشو

ڈرائیور (ریل) قطاریچی۔ سائق

ڈرائیور (ہوائی جہاز کا) طیارہ راں۔ ہوابیا

بالو پچی۔

ڈرائیور (سائیس) خاطر عراہہ پی۔ چاکر۔

ڈرائرز زیر شدار

ڈرائنگ روم مجلسی۔ اطاق مجلس

ڈیا (یا) ڈیہ قن۔ اُفتد۔ کرتانہ

ڈیپوک کم دل۔ بزدل۔ خردل

ڈیل ترمین۔ دیندش

ڈیل کرنا مشق دادن

ڈرنا ترسیدن

 ڈ (س)

ڈسٹر گرد پاک کن

ڈنٹرکٹ ضلع
ڈنا گزیدن

ڈلی پابہ - بیزہ
ڈلیا سبڈان - چاشتدان

ڈ (ف.ل)

ڈ (ن)

ڈف دائرہ - دف
ڈف بجانا دائرہ زدن - نواختن

ڈنٹھل ساقہ - پست گندہ
ڈنڈہ بلنا جریدہ - تادان
ڈنڈ ڈنڈریشتر - شتا
ڈنڈیلینا شنوبازی
ڈنڈا کوٹک چاق
ڈنڈوت کورزش - تسلیات
ڈنڈی راہ - جامہ
ڈنڈی ترازو کی شایین -
چوب ترازو

ڈکار آردخ - آردق
ڈکارلینا آردغیدن
ڈکارنا بورد زدن

ڈکشنری قاموس - فرہنگ - لغات

ڈگ گام - خطوہ (جمع خطوات)
قدم -

ڈنک نیش
ڈنک کا نشان رزنیش
ڈنگا نقارہ - طبل - کوس
ڈنگا (۱) کج (۲) کج خلق

ڈگری سند - داپورہ - شہادت نامہ
ڈگری (دعویٰ) مرافعہ - استغاثہ
ڈگری ہونا فیصلہ جی مدعی شدن
ڈنگانا لغزیدن - پا از جارتن
ڈنگاتے ہوتے چلنا

کچ وچلہ راہ رفتن
ڈنگا دیکھو "ڈنگانا"

ڈ (و)

ڈوب (دوات کا) مدہ - یک قلم مداد
قطرہ

دوبتے کو تنکے کا سہارا

غزلیں دست انداز دہ کا ہے

دوب دینا جامہ دردِ گمشدہ

دوبنا آبِ از سرگزشت

بابِ فرد شدن - غرق شدن

دور تینگ کی جبل الطارہ

ریسمان کاغذ بلا

دوری ریمان - رسن - طناب

دوریا کلاب - سگ بان - معلم سگ

دولی دیا ڈولا لحاف - لوندی

ڈول دو - دلچ - سطل

ڈول حد - گرد

ڈول بنانا حد بندی - گرد بندی

ڈوم غنیاگر - مطرب - منہی

ڈومنی جنگی - مغنیہ - سرو ذوال

ڈوندی منادی - جاب

ڈوندی پٹوانا جازون - منادی کردن

ڈونگا فلک - کاس

ڈونگی قارب

ڈونی آب گرداں - قاشق - کفچہ

ملحقہ - ملاطہ

د (۱۵)

دھانا دہاں بند - رقام

دھارس دجونی - یاری - اُمید

دھارس باندھنا دجونی کردن

یاری دادن پشتی دادن

دھاک پلاس - پتہ

دھال سپر - جتہ - لجن

دھالنا در قلاب کشیدن - داخیدن

در قلاب زدن

دھانچہ کالبد - خاکہ - اشباح

استخوان بندی

دھانکنا سروش کردن

دھب طود - طرز - روش

دھٹائی بے حیائی - بے شرمی - بے عاری

دھکنا سروش

دھکیلنا از پس آنگندن - ہل زدن

پہلو زدن

دھلوان سراخیب - سرازیر

بغل ہیب

دُھنڈورہ منادی جاد
دُھنڈورہ پیٹنا منادی کردن جازون
دُھنڈورچی جارجی - منادی - مناد
دُھنڈورہ شہر میں لڑکا بغل میں
بار درخانہ دین گرو جہاں

دُھول ڈبل - طبل

دُھولکی دمالہ - طبلک

دُھول بچانا نوبت زدن

دُھول والا ڈبل نواز - بالائی

دُھونڈنا پیدا کردن - جستن
تلاش کردن

دُھیٹھ خیرہ - شوخ چشم

دُھیر تودہ - انبار

دُھیر کرنا جمع آوردن - انبار کردن

دُھیکلی مینفہ

دُھیل دنگ - تاخیر
تویقی

دُھیل دینا ملت دادن - رسن دلا کردن

دُھیلا کونج - مُد

دُھیلا (کھلا ہوا) کشادہ - گشادہ - فراخ

دُھیلا (سُت) تنبان - کسلان - کابل

دُھیل کرنا (رسی) شل کردن
دُھینگ وار - پاؤنگ

(د ی)

دُسیارمنٹ عمارت - ادارہ

دُسیوٹیشن ناٹنگان - ارسالہ - وفد

دُسیٹ معوضان

دُیڈ لیٹر DEAD LETTER خط بھول

دُیرا خرگاہ - خیمہ - چادر

دُیری فارم کارخانہ لبنیات

دُیسک پیش تختہ - طبقہ

دُیل قد - تن دولوش

دُیلگیٹ مندوب - نمائندہ

دُیو زبورسیاہ

دُیو کریٹ جمہوریت پسند - دیوکرات

دُیوٹ چراغدان - چراغ پاء - سراج

دُیوٹی ماموریت - وظیفہ - فرض منصبی

تکلیف

دُیوٹی می بالان - دہیز - آستانہ - عتبہ

دُینگ لاف - شاہ اندازی

دُینگ مارنا لاف زدن - حرفت زدن

سنن بے عزت گفتن

ذ

ذخیرہ اندوزی احتکار

ذره بھر یکسکی۔ یک خوردہ

ذریعہ سبب۔ دست آویز۔ ذریعہ

ذلیل غائب۔ خامس

ذمہ دار مسئول

ذمہ داری مسئولیت تکلیف۔ التزام

ذمہ دار بننا جہد و کوشش۔ بوجہ گرفتن التزام گرفتن

ذمہ دار ہونا عہدہ داشتن

ذومنی بات حرف پلہ دار۔ محفل انجمن

ذیلدار کلانتر

ذیابیطس تسلیل بول۔ ذیابیطس

ر

(۱) ر

راپی ازس۔ نشکرده

رات شب۔ لیل

رات آنے والی فردا شب

رات بسر کرنا شب بسر کردن

رات دن لیل دنہار۔ شب و روز۔

روز و شب۔

رات کا کھانا شام۔ صرف شب۔

شب چہرہ۔ سرشام۔

رات کا لباس رخت شب

رات کو جاگنے والا شب نندہ دار

شب بیدار۔

رات کو چلنا شب گیزدن

رات کی بات معتبر نہیں

حرف شب صبح نہ دارد

رات گزشتہ دیشب

راتب روزینہ۔ مقری۔ وظیفہ

راتوں رات شب شب

راج شاہی۔ جہانپانی۔ حکمرانی

دولت۔ آیات

راج معمار۔ بنائی

راجدھانی دیکھو پائے تخت

راج کنور ولیعہد

راج مزدور عملہ و فیل

راجہ حاکم سامیر۔ سردار۔

راپھ دند

راسته راه - شاہراہ -

سبیل - طریق - شارع - صراط

راسته (بند) کوچہ بن بستہ -

کوچہ در نزد

راسته بتانا راہ نمودن - قیادت نمودن

راسته بتانے والا دلیل راہ

راسته بھول جانا راہ گم کردن -

پلی کور شدن - کوچہ غلطی کردن -

از راہ در رفتن - از راہ پست شدن

راسته پالینا راہ یافتن

راسته پر چلنا راہ افتادن

راسته پر ڈالنا براہ انداختن

دلیل راہ بودن

راسته دیکھنا چشم براہ بودن

انتظار کشیدن

راسته دینا کوچہ دادن -

راہ دادن

راسته ڈھونڈ لینا راہ جتن جستجوئی راہ لہن

راسته ڈھونڈ لینا راہ پیدا کردن - راہ یافتن

راسته روکنا راہ گرفتن - راہ بستن

جلو گرفتن - دایستان - جلو گیری کردن

راسته کاٹنا راہ پیچودن

راسته کاموڑ قائمہ راہ

راسته کا کھانا توشہ - زاد راہ

راسته میں ساتھ ہونا در راہ ہاکے

جھفت شدن

راشی رشہ خور - زیر فرش خواہ

راشن جیو - رسد

راشننگ جیو بندی

راضی ہونا تن در دادن

رضادادن

راضی کرنا ہمنا ساختن -

خوشنود کردن

راکھ خاکستر - رماد

راگ

سرود - نغمہ - ترنم - ترانہ -

تقنیف

راگ وزنگ رقص و سرود -

عیش و طرب - نغمہ و سرود -

راگی مُطرب - منیاگر

رال گلیر - کھک - لعاب - آب دہن

رال ٹپکنا گلیر دہان شدن

رانڈ بیوہ - اربطہ (جمع اراٹ)

راگک رصاص

راہ دیکھو "راستہ"

راہی راہرو - عابر - مسافر

ابن السبیل

راہداری گمرگ - تمغا

راہداری کا پروانہ خط گذارہ -

(پاسپورٹ) پروانہ راہداری -

جواز - ہدکرہ - خط راہ -

راہزن قزاق - تطلاع الطریق -

راؤٹی چارطاق

رائی عز دل - سپندان

رائٹر روتر

رائتہ ٹیکٹہ

رائج ہونا اجراء گردیدن -

رائفل جزائل - شمال -

رائگاں ضائع - ہدر

رائگاں ہونا ضائع گردیدن -

بہدر رفتن -

ر (پ ت)

رہنما لغزیدن - شخیدن -

رہپورٹ راپورت - خبر - اطلاع

رہپورٹ (خفیہ) زیر آب کسی زون

رہپورٹ سرکاری راپورت مضابطہ

افادہ رسمہ -

رہپورٹر نامہ نگار - خبر رساں -

اطلاع دہ

رُت فضل - موسم

رتوندی شب کدی

رتیانہ سربان کردن

رٹنا ازبر کردن - حفظ کردن

ر (ج)

رجسٹر دفتر - کتابچہ

رجسٹر حاضری کتابچہ حاضر باشی

رجسٹر تنخواہ جریدہ

رجسٹرار صاحب دواں

رجسٹرڈ سفاشی - مسوکر - مکمل

ر (ب)

رہڑ محابہ گوجو - گم لاسٹیک

رہڑ (حروف ثنائی) ماد پاک کن

رہبشی سرشیر -

رجسٹری دینا (داخلہ کی) بار دادن
 دستوری دادن - دستوری خواستن
 رجسٹری کرنا و دارع کردن
 پدر و دونوں - دوارع گفتن
 رجسٹری و دوارع - دعاگی سووس

(د)

رو کرنا پشت پازدن - قلم کشیدن
 رو عمل عمل رجعت - ارتجاع - رو عمل
 روده (ایٹوں کا لایہ - چنیہ
 روی ناکارہ
 رزمیہ شاعری حماسہ سرائی

(س)

رس عصا - افترہ
 رسالہ تجلہ - مخزن
 رسالہ فوجی سوارہ - ارتون
 رسالہ ہاؤسی گارڈ سوارہ خاصہ
 رسالہ دار سپہدار - سپہ سالار -
 سالار - سرخیل - خیل تاش
 رسان سان

رجسٹرو خط کاغذ سفارش
 رجسٹری کرنا سفارش کردن
 رجسٹری کی فیس اُجرت سفارش
 رجعت پسند مرتجعین
 رجسٹری سوارہ - ارتون
 رجنا گواہین - گوارا شدن
 رجتا پچا خوشگوار - ہنیا میرا

(ح)

رحم رحمت کا بچہ دان - شاشدان
 رحم رحم ذیل ذیل - امان
 رحم کوو ذیل بہ - ذیل بہ - بیکش
 رحم کا طالب ہونا ذیل آمدن
 امان خواستن

رحل گرمی مصحف
 رحلت انتقال - وفات - فوتیگی

(خ)

رخسار ہزار - خد - رُخ
 رجسٹری (۱) بہلت (۲) تعطیل
 رجسٹری چاہنا دستوری خواستن

رسان رکنا آب دادن - ب رنگ ماندن
رسائی بار - رسائی - رسوخ -
پیش رفت

رسد رسود - جیره - آذوقه

رسدخانه سیورسات

رسل در سائل ارتباط - رسل در سائل

رسل در سائل بحری ارتباط دریائی

رسل در سائل فضائی ارتباط مخابراتی

رسم عادت - عرف - عدا - بدش (مواجم)

رسم گناه پوشی رسم تاج گذاری

رسمی طور پر - رمانه - مطابق عرف

رسمنا تراویدن - تراوده کردن

رسوائی فصاحت - بدنامی

رسوم تشریفات

رسته رسن - جل - طناب

رسی ریسمان - طناب

رسی جل گئی پر بل نه گئے

ریسمان سوخت و له کجی نہ رفت

رسید قبض - قبض الوصول - یافته -

خط الوصول -

(ر ش)

رشته { برادی - خویشی - خویشاوندی
رشته داری { قرابت -

رشته دار خویش - اعزہ - اقربا

رشته مانگنا خواستگاری - خواستاری -

رشته دینا شیرینی خوردنی

رشوت رشومہ - تعارف

رشوت دینا زیر فرش دادن

ریشی درویش خدا رسیدہ

(ر ض ف)

رضاعی بھائی مدش - بدار رضاعی

رضا کار مجاہد - خام

رضامند ہونا دیکھو "راضی ہونا"

رضائی بال پوشش

رعایا اتباع (واحد تابع)

رعایت امتیاز - مراعات

رعب صلابت - جلال

رعب الجلال - با اثر صاحب نفوذ

رعیت اتباع - تبعہ

زفتار سسوک - مراعات - روش
رفته رفته بتدریج - کم کم - پلہ پلہ
رفع حاجت کنار آب رفتن
سر آب رفتن
رفو کرنا بخیر کردن - رفو کردن
رفو کھلنا رفو برخواستن

(رق - م)

رقاصہ ٹولی - رقاصہ
رقابت ہم چشمی - رقابت
رقص کی محفل بل ہمسکہ - مجلس رقص
رقم وجہ - پول
رقم کا مبادلہ تبدیل پول

رکاب پادری
رکابی بشتاب
رکاٹ اشکال شکل -
رکاٹ ڈالنا اشکال تراشیدن
رکنا بازی ستان - بازی ماندن
رکپت رکھاپت
عزت ہر کس بدست خود است
عزت خود بدست خود

رگ عرق - رگ
رگڑ خراش - خدش
رگڑنا بہم سودن

رہم دکاخذ ماعون - بند
رہم معرکہ - ہندم - میدان قتال
رہمال دیکھو "جوتشی"

(رن - ن)

رن (۱) معرکہ (۲) رنم گاہ - نبرد گاہ
میدان قتال -
رن زن - عورت - نہیہ
رنج اکماہ تکلیف - طال
تاسف - دل گمرانی
رنجیدہ دل تنگ - ناخوش - دل غم
دل گیر - آرزو
رنجیدہ ہونا دل خمدن - دل خوردن
دل گمرانی داشتن
رنڈوا معزا - مرد بے زن
رنڈی لوی - فاحشہ - جندہ
کسی - رفت زن
زندگی بازی دل کاری - بکاری

زنگوٹ چریک - جرید جدید
زنگوٹ بھرتی کرنا جمع آوری نمودن

رنگ گونہ لون - رنگ
قام -

رنگ کے حروف قام (سرخ قام)
دام (زرد دام) گون (نیلگون)

رنگ کی اقسام :-
آسمانی آسمان گون - نیلگون

براون شتری
بھورا گندم گون - گندیں

بینگنی بادبانی
ترتوزی تربیزی

پہلا زرد - اصفر
جامنی جامونی

چیکترا ابلق - مکہ دار
دودھیا شیریں - سفید

دھاریدار غلط
نرد زرد - اصفر

زرد ہلکا شکہ آبی
سرخ امر - سرخ بھابی - بگلوں

سفید سفید - سپید - ابھیں
شکرینی شغرنی - لاجوردی -

سنہرا ندیں

عنبابی عنبی - بھابی

کالا سیاہ - اسود

کیسری عصفری - زعفرانی - ارغوانی

کیا سی شکہابی - شکری

گلابی امر - گلابی - سرخ - بگلوں

مٹیالا بجن

نارنجی نارنجی

نیل کبود - نیلگون

ہرا سبز - اخضر

رنگارنگ تنوع - مختلف اتون -

بولکون -

رنگارنگی متنوع - گونا گونی -

رنگا رنگی -

رنگ گہرا رنگ پر گروہ

رنگ بزرگہ دکیوہ - رنگارنگ -

رنگ اُڑنا رنگ بافتن - رنگ شکستن

رنگ فنی ہونا رنگ پیدن - رنگ بختن

رنگ بدلنا گونہ برگشتن

رنگرین صباغ - رنگرین

رنگین ندیدہ - مصبوغ - رنگین

زنگیلا ظریف - نندہ دل خوش مزاج -

(۱۰)

روپ لباس - تغیر لباس
روپ بھڑا روکش زدن
تغیر لباس کردن
روپہلی فقری - سیمیں

روپیہ پول
روپیہ توڑنا خمدہ گرفتن - خورد کردن
روپیہ کانٹ پول کاغذی
روپیہ کو روپیہ کہینچتا ہے
ازدکشد درجہاں گنج گنج
روپیہ کی ڈھال ڈال دے وبال
واکن کیسہ بخور ہر لب
روپیہ کے سب لاگو
روپیہ کی بہا ہے

زردار رادوست بسیار است
زردار رادوست بسیار است

روٹھنا دگیر شدن - آندن - رنجیدن
روٹی نان - قرص - بجز
روٹی پکانا نان بستہ - پنختن

روٹی پھیرنا نان بر وزن مالیدن
روٹرا سنگیزہ - کلون
روٹے اکانا داخلی گذاشتن
چاشنی گذاشتن

روزانہ اخبار روزنامہ
روزمرہ ہر روز - روزانہ
روزمرہ کی بات حرفِ یومیہ
روزہ صوم - روزہ
روزہ کھولنا افطار کردن
روزہ رکھنا سحری خوردن - روزہ داشتن
روزگار خدمت - ملازمت
روزگار مل جانا دست بہ کار بودن -
دست بہ کار بند شدن - دست بہ کار شدن
روزنامہ دفتر یومیہ
روزینہ وظیفہ مستمری

روس روسیہ
روش رفتار - طور - طریق -
روش (چمن کی) خیابان بکرت - روش
روشنائی مداد - مرکب - سیاہی
روشنائی پھیکی آنگی
روشنان شمس - باگیر - تابان - روزنہ

روشنی چھوڑ دو جلو روشنی رکھنا
روغنی برتن کاشی

روک جلو گیری۔ سدرہ
روک تھام حفاظت۔ پاس داری
جلو گیری۔

روکنا بازداشتن۔ سرباب کردن
روکنا (راستہ) دیکھو۔ راستہ روکنا
روکڑ آدھ

روکھا یا بس خشک
روکھاپن بیوست۔ خشکی
روکے رکھنا اپنے آپ کو
خود داری نہیں

روگ { دیکھو۔ بیماری
روگی
روگ کا گھر مانی

خرافات آتش افروز جہائی است

رول دیا رولر خط کش بمسٹر۔ پیانہ۔
شربک۔

رومال روپاک۔ منشفہ۔ منیل۔ دھمال
رومال (عورتوں کا) پشماق
رونا گریتن۔ گرہ بکھن۔ مہ بکھن۔ اٹھکھین

رونا (نذر ندرت) حیرزدن
روندنا پائے مال کردن۔ پاکوختن
رونی آب

رونگٹے کھڑے ہونا مونے دایتی شدن
مستے فراخیدن

روئی پنہ۔ قطن
روئی بیلنا فلیندن۔ نلغدن
روئی مھننا پنہندن۔ تازا کردن۔
روئی طہ۔ طریق۔ روش۔ سلوک
روئی بدلنا ودق برگرداندن

(۵)

روائش سکے۔ بودباش۔ اقامت
روائش رکھنا اقامت داشتن
امانت گذاشتن۔ بودباش داشتن

راہبر راہ نما۔ رہنما۔ ویل
رہٹ گھاگھد۔ دھلاب
چرخ آب کشی

رہنا دیکھو۔ روائش رکھنا
رہن گھو

رہن رکھنا گرو دامن
رہن سے چھڑانا از گرو بیرون آوردن

رہنما دیکھو "راہبر"
رہنمائی دلات - رہبری - براہ انداختن

ر (ای)

ریاست حکومت - ایالت - دولت

ریت ریگ - ریل

رہیت رسم - رواج

رہتی سونان - معمل - پرد

ریتنا سونان کردن - سونان ندن

ریشا نرمنٹ تقاعد

ریشا نر ہونا متقاعد شدن

ریجنٹ وکیل سیاسی - اثران

ریجنسی حکومت عوی - نیابتی

حکومت نیابتی

ریجھنا فریفتہ شدن - چشم پھیرے

مانل کردن

ریچھ خرس - میون

ریچھ والا خرس باز - میون باز - لوطی -

ریج گوز - تیرنگ

ریج خارج کرنا گوز کردن -

گوز دان - تنگ در انداختن

ریڈنگ کم دارالمطالعہ

قرأت خانہ

ریڈیٹنٹ وکیل ریاسی - اثران

ریڑھ مہرہ پشت - مہرہ صلیب

تیر پشت

ریڑھ کی ہڈی فقار

ریزولیشن قرارداد

ریس رشک - حد

ریشم ابریشم - رخ

ریٹم کاپڑا کرم پیل

ریشے اکیاف

ریکارڈ کرنا ضبط کردن

ریگ مال کاغذ - نمبارہ

ریگولیٹر سوزن تندولند

ریفرشمنٹ روم اطاق مشروبات

ریل (ھاگہ کی) چنگوکی

ریل پیل ہم ہم - ہجم

ریل گاڑی ترن - قطار - ماشین

سکتہ الحدید

ریل کا انجن تبارہ بجاہیہ - لوکو موٹو

ریلوے جکشن ایلمن

ریلوے سٹیشن اسٹیشن - عطف گار - رینگاہ

(ز ا ب)

زبان سان - زبان

زبان لغت - لغات

زبان پھیر لینا زبان گردانیدن -

از قول برگشتن - پاس عہدہ نہ داشتن

زبان حلق کو لتاڑا خدا بچھو

زبان حلق نقتا رہ خدا

زبان درازی کرنا زبان بڑی کردن

زبان میں تاثیر ہونا گرم و گیر بودن زبان

نفوذ داشتن حرف

زبان میں لگنت ہونا گیر خوردن زبان

زبانی شغابی - ازبر

زبانی یاد کرنا ازبر کردن - سر سبز کردن

حفظ کردن

(ز (پ ج - خ)

زئیل ہرزہ - یادہ - پوتج

زجہ زن ذابو

زخ کرنا تنگ کردن - شکست دالان

ریلوے لائن راہ آہن - خط آہن

ریمارکس ملاحظہ

ریٹینٹ ہف

ریٹنگنی عرق انساہ

ریٹنے والے کیٹے غرنہ

ریوالور شش میل شش لول

ریورٹ محلہ - رہ

ریورڈی فلاسیہ - بکیتہ

رئیس دولت مند - حاکم - صدر

رئی (معدہ بولنے کا آلہ) آب گردان

ز

(ز)

زار کی حکومت دولت تزاری

زار و قطار و نا خوش گریستن

زار گریستن

زائد اضافی

زائد فوج ردیف

زائد خواہ حقوق اضافی

زائد ٹیکس مایات اضافی

زخم ریش - جراحت
 زخم بھرنا جبر و گرفتن بندل شدن -
 اندمال یافتن
 زخمی زخم خورده - مجروح - خسته - میوب

ز (۱)

زرخیز حاصل خیز - حاصل ده - زرخیز
 زرد اصغر - نند
 زردوزی قلاب دوزی - نددوزی
 زردی نده - رُج
 زرد مسله امانت
 زرد خفتان - چهلته - زره
 زره بکتر یراق - اسلمه

زکام سردی - جانش بخکی - هوا خوردگی
 زکام ریش -
 زکام هونا خکی گرفتن - سرما خوردن
 زلزله لرزش زمین - جنبش زمین

ز (۲)

زمانه عصر (جمع معاصد) زمانه

زمین ارض - زمین
 زمین آبپاشی کی زمین پاریاب -
 زمین فاریاب
 زمین اُپچی زمین سرکوی
 زمین بارانی زمین جنبش - بارانی -
 زمین دیلی -

زمین بخر شوره - شوره زار - نمکزار
 زمین خالی معرا
 زمین (خاکه) زمین - خاکه
 زمین غیر مزروع زمین بائر
 زمین مژده

زمین مزروع شیار
 زمین جوتنا شیار کردن - قلبه دادن
 زمین پر وے مارنا زمین زند
 زمین پر گرنا زمین خوردن
 زمین کوبانی دینا آب پاشی کردن -
 آب پاشیدن -

زمیندار فلاح - کاشت کار
 زمینداره اسبانی

ز (۳)

زنا بالجبر وطی بالقهر - زنا بالجبر -

زبان خانہ حرم سرے حرم زنانہ
 زنانہ مکان اندرون خانہ حرم
 زنبور کلبان
 زنجیر سلسلہ بند - حلقہ
 زنجیر (بیزی) جولان - سلاسل
 زنجیر گھڑی کی کوستک
 زنجیر کھٹکھٹانا سلسلہ جہانیدن
 زنجیرہ بندوبست
 زن مرید شہر شیندن - مذکر سماعی
 زندہ دلی خوش مزگی - بذکر سخی
 زلفہ گوئی -

زنگ پڑک

زور (۱) قوت - توانائی - طاقت

(۲) جبر

زور والا باپرو بال - پدوال داشتن

زہر سم - ہلاک - زہر -

ز (می)

زیبر گداپ

زیادہ بیش - بانج - زیادہ - بسیار

خیل - زیادہ -

زیادہ باتیں کرنے والا بڑگوی - یادگر
 زیادہ سے زیادہ حد اکثر
 زیارت مزار - قبہ - مرقہ
 زیارت کرنے والا فائر - خاک بوس
 زین ساز سراج
 زین سرج - زین
 زینہ پلہ - سلم - پایہ -
 زردبان -
 زینہ پچدار پلہ پچ
 زیور حلیہ - زیور

س

س (۱)

سات ہفت - سبع (ہولی)

ساتواں ہفتم - ہفتیں

ساتوں سنگار ہر ہفت نمودن

سات پانچ کی لامٹی ایک جتنے کا بوجھ

دول یک شود بشکند کہ را

سات پانچ کرنا - سکرار نمودن

قیل وقال کردن -

سارجنٹ وکیل - باش چادرش
 سارس سار
 سازنگی چنگ - ہارب - بریط
 غچک
 ساری دیکھو "سارا"
 ساڑھو ہمزلف - ہیرس - ہمدرد ہمدامن
 ساڑھی سادہ
 سازگھوٹے کا یال - سرخپوش
 سازبجانا سازداشتن
 ساس (بیوی کی والدہ) خوشدامن - مادرزین خشتہ
 ساس خوشدامن - مادرشو
 ساکھ شرت - حصیت - عزت - اعتبار
 ساگ ترو - بنری - خضریات -
 ساگودانہ ساگو

سال سنہ (جمع سنون) سینن سال
 سال گذشتہ پیرار - سال پیش -
 سال پیشین
 سالگرہ رشتہ عمر
 سالانہ چنڈہ (اخبار و ٹیو کا)
 آگونہ - بدل اشتراک
 سالن خورش - نان خورش - قوتق
 سالم مسلم - مکمل - تمام -

ساتھ (۱) رفاقت - موافقت
 ہرہری - بمعیت - مع
 (۲) با - بہ - ب (حرف جار)
 ساتھی رفیق - موافق - ہم کاسہ -
 انباز - شریک -
 ساتھی (مددگار) معین - معاون
 ظہیر -
 ساتھی راستہ کا ہمراہی - رفیق راہ -
 رفیق سفر -
 ساتھی ہونا راستہ میں در راہ جفت شدن
 ساچھا شریک - شراکت
 ساچھی شریک - انباز
 ساچھے کی ہنڈیا چوراہے میں
 ایک شراکت یکسو نہی آید
 ساچتی خانندی
 ساربان شتر بان
 سادھو درویش - فقیر - گرا
 سارا جملہ - ہمہ - تمام - کل
 سارا دھن جاتے دیکھتے
 آدھا دیچے بانٹ
 ازخانہ سوختہ ہرچ بہت تیردوست
 ساریفکیٹ تصدیق تصدیق نامہ -
 اعتبار نامہ - شہادت نامہ - شہاد نامہ

سالوترہ بیطار

سالی خازنہ - خواہرزن

سامان ساز و برگ - برگ و نوا - براق

بار - بُنہ - قنار

سامان کرنا تدارک نمودن - برگ و برافتن

سامان جنگ اسلحہ - براق

سامنے دم - پیش - جلو - در جلو

علی البرزوں - در شرف - مقابل - روبرو

سامنے کرنا مدد چار کردن - روبرو کردن

مدد مدد کردن

سامنے ہونا دوچار شدن - روبرو ہونا

سان فان - چرخ - رَسَن

سان رکھنا سنگ دادن - بستان کشیدن

تینخ را دم دادن تینخ را آب دادن

بر سنگ تیز کردن

سان رکھنے والا چرخ گر - فان کش

سانپ مار - افنی

سانپ ناگن مار کچھ دار - مار جھری

سانپ زیر پلا مار آتشیں

سانپ کا پھٹنا کھنڈ مار

سانپ کی پھٹنا کھنڈ مار - فرس فرس

سانپ کا بچہ سٹولیا

(۱) طفل بہ شیر رجوع می کند

(۲) عاقبت گرگ زادہ گرگ شود

سانپ کاٹا رستی سے ڈرتا ہے

مار گزیدہ از ریسماں می ترسد

سانپ کے نہ لانا بھی ٹوٹے

کاری کہ بر نمی برآید درشتی نہ شاید

سانپ نکل گیا لکیر پٹا کر

چوں کار از دست رفت پشانی چه سود؟

سانپ کوڑیا لہ ارقم

سانچہ قالب - رُخ

سانڈ سانبندہ

سانڈنی جہاز - جماعت

سانس دم - نفس

سانس بند کرنا دم در گرفتن

دم کشیدن

سانس چڑھ جانا نفس سوختن

سانس لینا (آرام) نفس راست نمودن

سانس لینے کے اوزار

آلات نفی - آلات نفس کشی

ساننا گول کردن

سادون کے اندھے کو ہر ہی نظر آتا ہے

بدبہم سادہ می داند

سانولا گندم گوں۔ گندیں

ساہوکار دام دہ
سانی تقدّم - سلف - پیش دار
سانبان شامیانہ - غلہ
سانیس شاطر - عراہہ چی
سانس سیانہ
سانیکل دو چرخہ
سایہ ظل - عکس - سایہ
سایہ (چوغہ) پیش بند - چغہ

س (اب)

سب دیکھو "تام"
سب انپیکٹر نائب گزمہ باشی
سب بات گھوٹی پہلے دال روٹی
ادل طعام بعدہ کلام
سب پہلے از ہمہ اول
سبب ذریعہ - جہت - سبب
سبجیکٹ مضمون
سبجیکٹ کمیٹی مضمون کمیٹی
لجنہ قیننیہ
سبز اخضر - سبز

سبز قدم شوم - نخس - نامبارک - سبز پا
سبزی فروشش بقال - ترہ فروش
سبق درس - سبق
سبق دہرانا درس واپس گرفتن
پس خواندن - درس واپس دادن -
سبق یاد کرنا ازیر کردن
سبھا انجن - ادارہ
سبیل آب خیز - سبیل
سبیل کھولنا آب خیز کردن سبیل کردن
سبیل کشادن

سبیل پیدا کرنا
سبیل نکالنا { راہ پیدا کردن

س (پ)

سپاری پول - فوئل
سپاہی سراز - لشکر - عسکری
سپاہی پیادہ سالدات - پیادہ
سپاہی پیرہ دار کشیکچی
سپرو کرنا تسلیم کردن
سپرو کرنا (کام) خدمت کسی جودع کردن
سینٹنڈنٹ پولیس رئیس ضبطیہ
سینٹنڈنٹ پیگ ورس رئیس زماہ عام

سپنا خواب - رویا
سپوت خلف صدق خلف الرشید
فرزند ارجمند
سپر سالار سالار - بیگلر بیگی -
گزمہ باش -
سپین اسپانیہ - ہسپانیہ

س (ا ت)

ستارہ اختر - نجم - نجم (ج) انجم
کوکب (ج) کوکباتارہ
ستارہ ٹوٹنے والا شہب
ستارہ دُمدار دوزب - دوفداب -
دُبناد دار
ستارہ متحرک سیارہ
ستارہ گردش میں ہونا اختر در گردش
ستارہ غیر متحرک ثابت (ج) ثوابت
ستارہ آزدن - آزار دادن -
ایذارسانیدن -
سُتر شرم گاہ - سورت
سُتر ہفتاد
سُتر بہتر پیر فروت - کہن سال -
سال نمودہ

سُتلی رسن ریمان
سُتو سوین
سُتون عماد - ستون
سُتھرا صاف - شفاف - خوب -
قشنگ - رنق
سُتھیا کمال

س (ٹ)

سٹاف افسر ناظم ملہ
سٹ دست
سٹائل اسلوب
سٹ پٹانا دست پاچ شدن
سٹریٹ راہ - کوچہ
سٹک جانا دیگران را غفلت دادہ
از میان بدر رفتن
سٹور انبار - خزینه
سٹور کیچر انبار دار
سٹول اسکد
سٹھیانا فروت شدن
سٹیج مصعبہ
سٹیج تھیٹر کا مصعبہ تیشل
سٹیج مجرہ مثال - پیکل

یٹچو لوہے کا مجسمہ چینی

سٹیشن

قرارگاہ

سٹیشن ماسٹر رئیس اتاسیون
سٹیشن ریل کا اتاسیون۔ ایستگاہ
سٹیشن دائرہ لیس کا دستگاہ
سٹیشن خبریں قبول کرنے کا

RECEIVING STATION

دستگاہ وصول

سٹیشن جہاں سے خبریں جاتی ہوں
دستگاہ مناجاہ

بُخار

سقیم بچن ماشین بُخار

سقیم کشتی دودی کشتی بُخار

سٹینو گرافٹر مختصر نویس غلام نویس

سٹی انپیکٹر فراش بلدیہ

سٹی کوٹوال داروغہ بلدیہ

س (ج - ج)

سج زیب - زیندگی -

سجاوٹ آرائش - زینت

سجانا آئین بن - آراستن - پیراستن

سجن دبر - محبوب - مشتوق

جانان - محب -

سجی شہنار

سجیلہ برانزدہ - خوش قوارہ -
تشنگ

سج حق - راست - ضدق

سج حرف جواب آری - بلی - درست
سچا صدیق - راست گو - حق گو -

سچائی صداقت - راستی

سج جھوٹ کرنا یک تیغ کردن

سج سچ (تکمار) راستی - درداقہ

لاریب - بے شک -

سج کا بول بالا

راستی موجب رضائے خدا است

سج بات کڑوی ہوتی ہے

سخن راست تلخ می باشد

سج کو آریخ ہمیں

آزاد کہ حباب پاک است از حباب چہ پاک؟

سحری سمود

سخت نشن - دُشت - اکید

سختی دشتی

سختی سے اکیداً۔ شدت
سختی کریم۔ راد۔ جواد
سختوت بذل۔ دہش۔ داد۔ کرم۔
جود۔ فضل۔

س (۵)

سدا ہمیشہ۔ دمام
سداہار درستی۔ صحت
سداہانا آموختن۔ تربیت دان
سداہا ہوا جانور دیکھو پالتو
سدول خوش ترکیب۔ ہموار۔
متناسب الاعضاء

س (۶)

سمر ترغ۔ نغمہ تصنیف
سراونچا ہم
سرنچا زیر
سرطانا نوا کرتن
سمر تارک۔ سرفرق (معنی
"ناگ" حج مفارق)
سرٹھانا طغیان کردن۔ مرتباً تفتن

سرانکھوں پر بسرچشم
علی الروس والین
سرزنا ہونا گوئی شدن
سرزنا نواختن

سر مہر لاک زہ۔ مُر کردہ

سر مہر

سرپٹ دو اں دواں۔ چہار فعل
سرپٹ جانا جلو یز رفتن
سرتاخت دیدن

سرٹول تنازعہ۔ مناقشت
سرپٹنا ہزندن۔ سرکلہ زدن

سرپرست قیم
سرچھانا سرچھ خوردن۔
دولان سر۔

سرٹھانا ہار کردن
سرٹھناتے ہی اولے گرے
اول دود برآمد

سرکی چوٹی تارک۔ جعد
سرکی چٹائی کولہ
سر میں خاک ڈالنا ماتم کردن
سر سے اتارنا قربان کردن
سر نکالنا (کھڑکی سے) سرکشیدن
سنگوں ہونا دارد نہ شدن

سرزنش سکوفت۔ گوشمل۔ تورہ
 سرزنش کرنا سکوبی کردن توزیح
 سرس سلطان الاشجار
 سرسبز مریخ۔ آباد۔ سرسبز
 سرسراہٹ خوش۔ خوش
 سرسری ملاقات دیدن کردن
 سرسوں شرف۔ غزل الاضر
 سرسہلانا دست بر سر کشیدن۔
 سرسے پاؤں تک سرایا۔ از سر تا پا

سرکار حکومت۔ دولت۔
 ایالت۔

سرکاری رسمی۔ دولتی
 سرکاری افسر ارباب دولت
 ارباب حکومت صاحبان۔
 سرکاری رپورٹ افادہ رسمیہ
 راپورٹ دولتی
 سرکاری عمارت آمیزہ دولتی
 سرکاری طور پر رسانہ
 سرکاری قرضہ استقراض دولتی
 سرکاری قرضہ کے نوٹ
 سندات استقراض
 سرکاری گزٹ اعلان رسمی

سر۔ ابتدا
 سراغ لگانا پے بردن۔ اشارہ راسخ
 سرائے رباط۔ کاروان سرائے
 سراہنا ستون
 سرٹیفکیٹ دیکھو۔ سرٹیفکیٹ
 سراوان بکن۔ سلفہ

سرخ احر۔ سرخ
 شرباب خنام
 سرد خشک۔ یخ۔ بارہ
 سردرد صداع۔ دیدہ سرد

سرد سیر { سیر مقام۔ سیر سیر
 سردی نکلی۔ بردت
 سرا (موسم)

سردی کا موسم زمناں۔ سرا
 سردی کھانا آچاندین۔ سراخون
 سردی لگ جانا { خشکی گرفتن
 سردار میر۔ بیک۔ کائنات۔ سردار
 سرداری ریاست۔ ایالت

سرشتہ تعلیم محکمہ معارف
 ادارہ معارف

سرکاری ملازمت خدمت دولتی

سرکاری نوکر نکر باب

ارباب اختیار

سرکاری وکیل مدعی علی العموم

سرکارنا یکس کردن - از جابر داشت

سرکار پر دانه - تذکرہ عمومی

بخشنامه

سرکش طاعنی - باغی

سرکش چوشر

سرکشی تردد - طغیان - عدوان

سرکنڈا یراع - کھک - نئے

سرکھ فعل - برک

سرکی چوٹی - تارک - جعد

سرکی الا حقیق - حتی استاده

سرگذشت - نمک - توڑک (نک)

سرگوشی کرنا توگوشی کردن

سرمرہ کھل - سرمه - توتیا

سرمدانی کھل دان - کھل

سرمرہ (سری) یکمل - کھلی - میل

سرمرہ لگانا سرمه کشیدن

سرمری رنگ سرنگین

سرنامہ عنوان - سرنامہ

سرنگ نقب

سرنگ لگانا نقب زدن - خانه بریدن

سرنگوں ہونا دارو نہ شدن

سروتا تردد

سرمانہ بالیں - بالش - وسادہ -

تیکہ - تنکا -

سرسی کلہ - قدح سر

سرسی پکی ہوئی کلہ جوش

س (ٹ)

سٹراسٹر شپاٹ - شپاٹ

سٹراہوا ٹوگرفتہ - پڑ عفوٹ

سٹران بُو - عفوٹ - تعفن

سٹرک

راہ (عام) شاہراہ (بڑی)

سیل - طرقي - صراط

جادہ (بٹیا)

سٹرک سچتہ ماہ شوشہ

سٹرک (بند) کوچہ درندہ - کوچہ بن بستہ

سٹرک (باغی) لڈش

سٹرک پڑ پتھر بھانا حجریت کردن

سٹرک کا چوک چہار سو - چہار سو

سکیاں بھڑنا، نر کو کردن
سکیوں سے دم رگنا
گریہ در گوافت دن
سطحی معلومات رکھنے والا
آشپز ہر کاسہ

سُتِ کاهوڑ قلم راہ
سُتِ نرنا بوی گرفتن - نو کردن
سُتِ مجنوں - مالوک - دیوانہ
مجنوط الحواس
سُتِ عفتوت - پاداش - کیفر - سزا

س (ف)

سفارش کرنا، توفیق کی دادن
سفر کا سامان بار و بھ
سفر کے لئے خوراک توشہ
سفر میں ٹھہرنا ایست نمودن -
اطراق نمودن
سفری سکول مدرسہ تجولہ
سُفرہ دسترخوان
سُفرہ مقعد - جائے مخصوص جائے متاد
سفیدی رصاص - سفید کاری
سفیدی کرنا سفید کاری کردن
سفیر قونسول - قنصل - سفیر وکیل دولتی
سقا آب کش - سقا - آبکار

س (ک)

سکت نذر - توانائی - طاقت - نیرو

س (س)

ستا ارزاں - نازل -
کاسہ
ستاروئے بار بار
مہنگاروئے ایک بار
گراں بخت ارزاں بحکمت
ستی قیمت قیمت نازل - ارزاں بخت
ستانا خستگی گرفتن
سُست کابل - تینبل - کسل
اجال -
سُستی تینبل - کابل - کسات - گراں بجائی -
بطار -
سُست رفتار کم رو
سُست رفتار گھڑی گذر کار
سُسر خسر - پدزن - پدشو
سُسرال خضرانہ - بیت الصبر

سمن پروانہ طلبی - طلب نامہ
 پروانہ اطلاع - احتضاریہ
 سمندر بحر - محیط
 سمندر جھاک کف دریا - کھک دریا
 سمندری تار سنگدان بحری
 سموسہ سنوسہ - سنوسق
 سمیٹنا فراہم نمودن - فراہم آوردن -
 جمع آوری نمودن - گرد کردن -

س (ن)

سُن (امر) باش - گوش دہ
 گوش کن - گوش دار
 سنا ہوا شنیدہ - گوش خندہ
 سناہ زرگر
 سناہ جانا گوش ندن شدن
 سنبل کھار سم اسفار - مرگ موش
 سنپولیا بچہ مار
 سنپیر مار افسا - مارگیر
 سنتری کشیکی - قرادل
 سمنانا جھگڑا فیصل کردن
 سمننا فراہم آمدن

سلاح خانہ دیکھو اسلوحانہ
 سلجھانا وا کردن - حل کردن -
 عقدہ کشودن
 سلفی طشت و لگن - چلائی
 سلوٹ پڑنا انجیندین - تربجین
 سلوٹ مارنا دیکھو سلائی دینا
 سلوک رفتار - طرز - سلوک
 سلوک کرنا رفتار نمودن
 سلوتری بیطار - دکوتر و خوش
 سلیبس بزنامہ - نصاب -
 سلیپر کفش سرپا - پاشنہ خواب
 سلیٹ لوح سنگی
 سلیٹ کی نپیل قلم حجر قلم اُسرَب

س (م)

سُم سُبک - سُب - سُم
 سنا گنجین
 سمجھنا حالی شدن - فہمیدن
 دریافتن
 سمجھانا حالی کردن - فہمائیدن
 سمدھی ہمسک - ہمسر
 سمدھیانا خراگی - معاہرت

سنگین نیزہ تفنگ
 سنگین ایک دوسرے کے {
 سہارے کھڑا کرنا
 چاتر زدن
 سناٹا گوش گزار کردن
 سناٹا اسفامودن - گوش گرفتن
 گوش دادن - شنیدن
 سنو (۱) دیکھو "سن"
 سنوارنا آراستن - پیراستن - تدارک بستی
 سنہرا مطلقا - طلائی - مذہب - زردانندہ
 سنہ عیسوی سنہ سیلابی
 سن ہونا (۱) تھپیرا - مود مود کردن
 سینچر شبنہ - یوم السبت

س (۱۰)

سو صد - مائة
 سوا جمال ہند - تہ - مہلہ
 سوار سوارہ - فارس - راکب
 سوار کے پیچھے پٹھنا ترک نشستن
 سواری راجہ - مرکب - نشستن
 سوال گندم جواب چنا
 (۱) سوال آرز آسمان جواب از ریسمان
 (۲) سوال گندم جواب چینا

سندر تفنگ - خوش گلی - خوبصورت
 سندھ شنگرف
 سند دیکھو "سرنیفیکٹ"
 سندھ کاری استوارنامہ
 سندیا پیغام - پیام
 سنڈا فرج - تنومند
 سنڈاس چاہ مبرز - چپچپ - کریاس
 سنٹانا (انگلیوں کا) چل چل کردن -
 مود مود کردن -
 سنٹا ہٹ مرمر - نشین
 سنٹی نیزہ بھان انگیز - بھجان نیزہ
 سنسی ماشہ - گاز امبر - کوب
 شکہ بوق - گوش ماہی - منقاف
 شکمیا ٹم افکار - سم - زہر
 شگھار دزک - آرائش
 شگھار دان برف - جیو دزک
 شگھار کرنا دزک کردن
 شنگدل سخت دل - ظالم -
 دشت مزاج
 شنگر حصار - حصین
 شنگ سلیمانی بابا خدی
 شکر مشین چرخ خیالی
 شکم ایصاق - لفظ اتصال

سُوتِج (بجلی کا) دکہ
 سُوتِج بورڈ دستگاہ اتصال
 سُوتِجنا اندیشہ کردن فکرہ کردن
 سُوتِج ہے کھا کے بتی حج کو چلی
 عصمت بی بی نے چادری

سُود تنزیل - رہا - سُود
 سُود خوار پول بہ تنزیل دہ - سود خوار -
 سُودا جنون - عتہ - دیوانگی
 سُودا غلط سیاہ
 سُودا (۱) خرید و فروش (۲) قیمت طے شد
 (مثلاً) (۱) او خرید و فروش کی کند، وہ سوا کرتا
 (۲) قیمت اس کتاب طے شد
 اس کتاب کا سودا ہو گیا

سوداگر بازارگان تاجر
 سوداگری خرید و فروش - بیع و شری
 سودیشی وطنی
 سودیشی کپڑے منسوجات وطنی
 سوڈا وائر آب جوش - آب بطری
 سوڈا لیونیڈ آب لیون

سُور نخوی گراز خنزیر
 سُور کی آواز بھ بھ

سوالی سائل - فقیر
 سوانگ بازی تقلید - تقلید -
 نقل بازی خندہ
 سوانگ بھرنا نقل آوردن -
 تقلید نمودن -

سُوت انبلاع - سوت - قرہ
 سُوت (چشمہ) عین - چشمہ
 سُوت (دھاگر) رہماں - ریس - رشتہ
 سُوت کا گولہ گردک - کلاڈرئس
 سوتیل باپ پدر بخازی
 سوتیل بیٹا ناپسر
 سوتیل بھائی نابراہ - پدر اندر
 آخیانی
 سوتیلی اولاد برانہ - پیرزادہ
 سوتیلی بہن خواہر اندر
 سوتیلی ماں مادر - نامادری
 سوٹ کیس حائط - جامہ دادن
 سُوجانا (ہاتھ پاؤں کا خواہا مندن
 سُوجنا آماسیدن - آماس کردن
 سُوج آماس - درم
 سُوتِج غور و فکرہ - تدبیر - تفکر - فکرہ
 اندیشہ -

سُورج مہر۔ آفتاب۔ شمس

خورشید۔ خور

سُورج گرہن کسوں۔ آفتاب گرہنگی

سُورج مکھی آفتاب پریت۔ گل آفتاب

آفتاب گرداں۔

سُورج نکنا آفتاب سرزدن۔

آفتاب بلند شدن

سُوراج روزن۔ رختہ

سُوراج میں گھٹنا خزیدن

سُوزاک سفلیس۔ بادِ فرنگ

سُوسائٹی ادارہ۔ ہیئت اجتماعی۔

اجتماع۔

سُوسن لیل۔ سوسن۔ صد زبان

سُوشل لائف حیات اجتماعی

سُوغات ارغمان۔ تحفہ۔ عراضہ

سُولجر سادات کشیکچی

سُول سرجن سرطیب۔ وکٹوریہ

سُول گارڈ امنیہ

سُول وار جگ داخلی

سُولہ بگھار ہر ہفت۔ ہفت دُہ

سُولی طباب۔ دارِ صلیب

تختہ۔

سُولی دینا [طباب انداختن۔ بردار دین

سُولی پرچہ چھانا بردار کشیدن۔

سُولی سے آوازنا ازدار کشادن

سُوکھنا خوشیدن۔

سُوکھا خشک۔ یابس

سُوکن انبار۔ سوت

سُوگ تعزیت۔ عزاء۔ ماتم

سُونا زر۔ طلا۔ ذہب

سُونا (معدہ) خفن۔ خوابیدن بخوابِ فتن۔

سُوپنا سپردن۔ تفویض کردن۔

تحويل کردن۔

سُونٹا کنگ۔ ڈوکس

سُونٹ زنجیل۔ بشنگیل

سُوند خرطوم

سُونف بادیاں۔ بادِ تخم

سُونگھنا بوتیدن۔ شمیدن

سُونے کا کرہ اطاق خواب۔

طاق یزک۔

سُونی سوزن

سُونی گھڑی کی عقرب

سُونی کا ناکہ چشم سوزن

سوئی میں دھاگہ ڈالنا

نخ کردن سوزن

سوئیاں پرشتہ آرد - شغیرہ - مایہ

خلال مائدہ

سوئیاں توڑنے کی مشین

ماشین رشتہ آرد بڑی -

سوہن سوہان - رمبرد

س (۵)

سہار برداشت

سہارا وسیلہ - ذریعہ - طفیل

سہاگن محضہ - شوہر دار

سہ درمی طاق ملاقات

سہ منزلہ مکان خانہ سہ آشیانہ

خانہ سہ درجہ

سہلانا دست کشی کردن - دست ہائی کردن

سہنا صبر کردن - تحمل کردن

سہیلی رفیقہ - ہمال

س (۶)

سیاست پولٹیک - سیاست

سیاسی آدمی دپلمات - تدبر - مرد سیاسی

سیاسی انجمن ادارہ سیاسیہ

ہمیت سیاسی

سیانا زیرک - ہوشیار - دانا

سیاہ اسود - سیاہ

سیاہی ظلمت - تاریکی

سیاہی (روشنائی) ملاو - مرکب - سیاہی

سیاہی چٹ { جاذب - آہنگ کن

سیاہی چوس {

سیب شفا

سیب (یا اسپلی) صدف - صدف

سیٹ کتابوں دیکھنا، دست

سیدھا بے مزہ - تفت

سیٹھی شپور - صیفر

سیٹی بیکانا (ہونٹوں سے)

شاخوت زدن - چیلیدن

سیٹی بیکانا (جانوروں کے لئے)

خونک زدن

سیخ کباب زنی - سفود

سیخ پاهونا چراغ پوشدن

سیدھا راست - مستقیم

سیر گلشت - چہل قدمی - تفرج

تفرج گردش -

سیر کرنا بگروش رفتن بگلشت کردن

چهل قدمی نمودن

سیر گاه گردش گاه

سیر جونا سیر آمدن سیر شدن

سیر محی سلم نردبان

سیر محی (دب) پله درج - دج زین

سیر محی چکودار پله پیچ

سیر محی پرچرخنا بر نردبان آمدن

سیر اسرب - سرب

سیکرٹری ناظر - دبیر اداره

سیکرٹری (پرائیویٹ) امین السرا - امین خلوت

سیکنڈ ثانیه - دقیقه

سیکنڈ آڈیشن طبع دوم - چاپ دومی

سیکنڈ ہینڈ کہنہ - جل - مستعمل -

بازاری شدہ - دست خوردہ

سیکنا آموزش - آموزیدن

تعلیم گرفتن - سبق گرفتن

سیکھ جا کو دیکھتے جا کو سیکھ سہائے

کار بوز نہ نیست بنجادی

سینٹ دیوان - مجلس سنا - دارالعیان

سینا دوزیدن - دوختن - درز گرفتن

سینا (اندھے) بال بر بیض کشیدن

سین منظر - چشم انداز

سینچنا آب دادن - آبیاری کردن

سینسر میز -

سیند نقب - نفم

سینکنا آتش کاری کردن

سینگ شاخ - سرودن

سینگ مارنا شاخ زدن

سینگونی زنی

سینگلی شاخ - حجام - شیشہ حجام -

شاخ

سینگلی والا شاخ کش

سینگلی لگانا احتیاج

سینگوں سے لڑنا کلمہ زدن

سینما تماشا - تصاویر متحرک

سینہ صدر - سینہ

سینہ کا درد فات الصد

سینے کی مشین چرخ خیاطی

سینی نمج - صینیہ

سینٹویرم آسائش گاہ - دارالعت

سیوتی نشترن - گل مسکین
سیون دوخت
سیونگ سرٹیفکیٹ استقراض دولتی
سندات استقراض

ش

ش (۱)

شاباش مرجا - ہڑا پلاؤ پراؤ
شاباس دینا دل دادن - مرجا گفتن
شاخ (دشت) نوچہ - شاخ شاخہ
شاح فزع (جمع فروغ)
شاخ (برایخ) شعبہ
شادی دیکھو "بیاه"
شادی کرنا لڑکی کی
عروس گرفتن - زوج گرفتن
تاہل نمودن - دست کسی گرفتن
شادی کرنا لڑکی کی
شوہر دادن - تاہل نمودن
شارٹ ہمینڈ خطہ - مختصر نویسی
شاطر بیلاج - بجلاج -

شال ترم - شال
شام منا - نگاہ - عصر بند
شام مغرب کا وقت عصر تنگ
شامیانہ آفتاب گیر - سایہ پوش
ساتبان - منظرہ
شان شیون - جلال - جبروت
شوکت - اجلال

شاہ

شاہ انگلستان پرنس آف ویلز
شاہ ایران شاہ
شاہ جاپان مکادو
شاہ جرمن قیصر
شاہ چین خاتمان
شاہ روس کناز - زار
شاہ مصر عدیو
شاہراہ عبور نامہ - شاہراہ
شاہی نشان فرانس کا عقاب فرانس
شاہی نشان ایران کا شیر و خورشید
شاہی دیکھو "مرکاری"
شائع کرنا - اشعار دادن
شائع ہونا شیعہ یافتن

ش (ب - خ)

شخون مارنا شخون آردن - شخون بردن

شخون نیدن

شب گشت گزیم

شبیه شش - ہم شکل - ہم صورت

شجاع دسیہ - بطل - باسل

شجرہ نسب کڑی نامہ

شخص نفر - کس - شخص

شخصی حکومت استبدادی - استبدادیت

اتو کرائی

ش (د - ل)

شراب مے - بادہ - خمر - نعل

صہبا - آب سُرَج

اُم الحباثت

شراب انگوری دُخت رز -

بنت عنب - مے انگوری

شراب جو کی نبید - آب جو

شراب ضعیف کی سحور

شراب خانہ میکہ - خراپات - مینانہ -

شراب پینا مے کشیدن - جانیدن

عرق خوردن - مے خوردن - مے گساریدن

شرابی میخند - بادہ خوار - بادہ کوش

قدح خور - بسکوش - خراباتی

شراب کا پیالہ جام - قدح شراب

شراب فروش آبکار

شرارت شوخی - شونج چشی

شرح چندہ بہائے اشتراک -

بدل اشتراک -

مشرط باندھنا گرد بستن

شرکت اشتراک

شرم

حیا - نجاست - عار

آرزم - شرم -

شرم کرو (امر) حیا کن -

نجاست بکشی

شرم کرنا نجاست کشیدن - حیا کردن -

استنکاف نمودن - انفعال بردن

شرمسار محبوب - شرگیس - شرمسار -

شرمندہ ہونا غرقاب شدن

نجاست کشیدن - سوتے پادیدن

عرق کردن - انفعال بردن -

شرمگاہ (مردکی) آتہ ناسل بخورت ناسل بخورت ناسل

شطرنج کھیلنا شطرنج باغیچہ
 شطرنج چیدن شطرنج گستر
 تختہ نندن -
 شغالو ہلو - خون
 شق ہونا ترک خوردن - ترکیدن

ش (ک)

شکار صید - پنیر - دست فروش -
 شکار
 شکار بند فزاک
 شکار گاہ مرصاد - قورغہ - شکار گاہ
 صید گاہ -
 شکاری صیاد - پنیر بان
 شکاری کتا قولا
 شکرا شکریہ پیغو - پیغو -
 عقاب - باز -
 شکریہ پنجرہ شکریہ
 شکریہ قندی آئینہ شیری
 شکرم کردہ - کردیہ
 شکردار جوہر - آئینہ
 شکریہ سپاس شکریہ
 امتنان -

شرمگاہ دعوت کی اندام - دعوت
 شرمگاہ دُبر - کون - مقعد
 جائے مخصوص - جائے مقام
 شرمیلا دیکھو - شرمسار -

شروع ابتداء - بدو - آغاز
 شروع کرنا بنا کردن - بنانداشتن
 آغاز کردن -

شروع کرنا (کام) دست بکار شدن
 آغاز کار کردن

شریر شوخ - شوخ چشم -
 بازی گوش

شریر عورت ناقہ - پیارہ

شریک ذیل - ہیمن -
 شریک (جمع شرکار) -

ش (ش - ق)

شست طلب - زہ گیر
 شست باندھنا نشانہ کردن
 شست گرفتن
 شش و پنج میں پڑنا
 پس و پیش کردن

شکوار زیر جامہ - تنبان بشوار
شکوکہ آعم
شماریات آمار - اعداد و شمار
شماریات کا ماہر آمار شناس
شناسائی معرئی - آگاہی
شناسا آگاہ - واقف حال

ش (۱۰)

شور غروش - غوغا - غریو -
شور و غل کواڑہ - سیا ہونی
شور و غل کرنا داؤدزن - فریاد بر آوردن
شیرین کردن -
شور کرنا خردشیدن غریو کردن
شور و شر ہنگامہ - ہرج مرج
شور بہ سوپ - شور بہ - آتش
شورہ زار کویہ - شورہ زار
شورہ پشت باغی - خود مر
شوق خواہش - اشتیاق - دل گری
شوق دلانا تشوین کردن
شوم بد بخت - بگول بخت - واثر طالع
سیہ نصیب -
شوم ہر شوی - خاندہ - زوج -

شکریہ ادا کرنا سپاسداری کردن
شکر نمودن - امتنان بجا آوردن
منت برداشتن
شکریہ جناب! متشکرم!
لطف شما زیاد!
شکست ہزیمت - شکست
شکست دینا زیر زدن - ہزیمت دلون
از پا در آوردن
شکست کھانا شکست خوردن -
زیر آمدن -

شکل صورت - پہرہ - خدو خال
شکل مومنال کروت کافراں
شیخ سیرت دیو صورت
شکن کڑج - آڑہنگ
شکن پڑنا بر خوفیدن - ترنجیدین
شکنجہ دہق

ش (۱۱) گ - ن

شگون فال
شگون بُرا فال بد - طیرہ
شگون لینا فال گرفتن
شلم لبو - لبوتنان - لیلابو

شوہارن پاشنہ کش

ش (۱۵)

شہتیر فرپ
 شہد عمل - آگین - شہد
 شہد کی مکی گس عمل
 شہد کا چھتہ لہ عمل - کند - کندیش
 شہر بلد - بلدہ - مدینہ
 شہر بد کرنا اخراج از شہر کردن
 نفی بلد کردن
 شہر بنیاد بارو - فیصل - بارہ -
 حصار - شہر بند -
 شہر { شہو - صیت - آوان
 شہر { اشتہار - معنی -
 شہر پانا آواز گشتن - اشتہار یافتن
 شہریت مدیت
 شہزادی شاہ دخت
 شہ زور پیلور - یل
 شہسوار سوار کار - شہسوار
 شہنشاہ امپری - امپراطور
 شہنشاہ کی ملکہ امپریٹیس
 شہنائی نفر - زناط - شاہ نائی

ش (۱۶)

شیشی لاف - شاہ اندازی - پرچاگی
 شیشی مارنا لاف زدن - شاہ اندازی کردن
 شان فروتن
 شیر اسد - بنیم - شیر
 شیریں جسات - دیری - ہمت -
 شیرہ چکیدہ
 شیر غلابچہ در شیر - صی - شیر خوار
 شیرازہ ہاندنا ترتیب دادن -
 شیرازہ سامتن - شیرازہ کردن
 شیشہ زجاج - آگینہ
 شیشہ گر زجاج
 شیشہ منہ دیکھنے کا دیکھو - آئینہ
 شیشہ دکھانا مزاح کردن
 تسخیر کردن
 شیشم سامم - بشیشم
 شیشی دیکھو - بولس



ص

ص (۱۱)

صابر متحل - سخت سر - صابر

صاحب (۱) آقا - دل نعمت

(۲) کلمه عزت و احترام کہ بعد از اسم مال می کنند

صاحب سلامت کرنا سلامی شدن

سلام دادن -

صاحب سلامت هونا متعارف بودن

با هم تعارف داشتن

صاف

پاک - بے داغ

پاکیزه -

صاف کرنا (بال) سُتردن

صاف کرنا (برتن وغیرہ) نوددن - پالودن

صاف کرنا (تحریر) پاک نویسی -

بے بیاض آوردن

صافی پالودن - دست مال -

ص (ب)

صبح یاداد - سحر - بگاه - فجر

صبح کی نماز نماز فجر - نماز صبح

صبح کا کھانا نہار - نهار - ناشتہ

صبح کا ذب صبح کور - صبح کا ذب

صبح و شام شام و بگاہ

صبح و شام کرنا بیت و عمل کردن

تاخیر نمودن -

صبر کرنا شکیبدن - قناعت کردن

صبر کا پھل میٹھا صبر بر شیریں دارد

ص (ج)

صحن پیشگاه خانہ - حیاط - صحنہ

میائگی - میدا پنچہ سرا -

صحبت (۱) مجلس نشست

(۲) ہم مجلسی - ہم کلامی

صحبت راست آنا محبت دیگر شدن

صحبت در گرفتن

صحبت کرنا جماعت کردن

جُھنت شدن

صحرا بیابان - دشت - صحرا

صحرائین چادر نشین - صحرائند

صدا (۱) آواز - ندا

(۲) گویہ گری - ندائے گویہ گر -

صدائے بازگشت بنت الہیل

صدائے بازگشت

صدر

رئیس - میر مجلس -

صدر مجلس - پریندیان

صدر دفتر مرکز عمومی - ادارہ مرکزی

صدر مقام عمل مرکزی

صدری جلدتہ - فتوحی - نیم تنہ

صدقہ ہونا { قربان شدن - تصدق شدن

صدقے جانا { بلاعین شدن - بلاگردان شدن

صدقہ رفتن -

صدر (۱) تکان (۲) ریخ عم

صدی صدال

ص (ف)

صف (فتح کی) تیب - رولف -

صف -

صف (چٹائی) حیر - فرش

صف آرائی { تیب بستن -

صف باندھنا { مقابل شدن

صفائی (۱) ترستی - نیرکی

(۲) پاکی - پاکیزگی

ص (ل - ن)

صلح آشتی - آذیم - دارا

صلح صفائی کرنا موافقت کردن -

از عداوت بیرون آمدن - یک تن شدن -

صلیب چلیبا - خاج - صلیب -

صلیب پر چڑھانا دکھو ٹولی دینا

صندوق جبہ - مامردان -

صندوق باجکا جبہ ساز

صندل نگاتا صندل مالیدن -

ص (ر)

صرافی

مینا گرابہ - شیشہ -

سائگین (شراب کی)

صراف نذرشناس - زنگر

صراف خانہ بورس

صرافہ بازار زنگار

صرف معنی - تنہا - نقط

صرف کرنا خرچ کردن - بہ استعمال آمدن

ص (۹)

صوبه ولایت - ایاله - استان
 صوبائی ایالتی (جمع ریالات) استانه
 صوبیدار والی
 صورت چهره - رو
 صورت بگڑنا اوضاع معشوش شدن
 صوف لیف - لیفہ دوات - پرز -
 صوف -

صوفہ نیم تخت - نیم کت

صیقل گر روشن گر - صیقل گر -

ض

ضامن کفیل - ضمین - ضامن
 ضامن ہونا { دربان بودن -
 ضمانت دینا { ضمین شدن -
 ضلع ہونا بریخ نوشتن - بہدر رفتن
 ضیاع -

ضبط کرنا خودداری نمودن

آٹک فرو خوردن

ضبط کرنا کتاب و غیرہ ممنوع قرار دادن

نہی کردن -

ضبط کرنا (الملک) بحق دولت جمع کردن

ضخامت کلفتی - حجم - ضخامت

ضدی لج بار - ضدی - لوج

ض (۱۰)

ضرب (۱) صدمہ

(۲) اصطلاح در علم حساب

ضرب شدیدہ صدہ سنگین صدمہ ٹھنک

ضرر نقصان - زیان -

ضرورت حاجت - احتیاج

ناگزیر -

ضروریات احتیاجات - لوازمات -

لازمہ - بایحتاج

ضروریات زندگی اوضاع زندگی

ضرورت مند مستمند

ضروری لازمہ - لازمہ - لایہ ناگزیر واجب

ضروری حتمہ جزو اہم - پانہ مہم

جزو لایہ تک -

(NO VECANCY) ضرورت نہیں

لازم نیست

ضمیمہ آویزہ

ضیا نور - روشنی

ضیافت مہمانی - دعوت - ضیافت

ضیافت عام سود - شیلان -

ط

طاقت ور توانا - دود آور - تنومند -

صاحب بیۃ

طالب علم محصل - (جمع محصلین)

طلب علم - جمع طلباء - طلباء -

طالبان علم - دانش جو - دانش آموز

طبع کرنا چاپ نون - انتشار دادن

طبع ہونا چاپ شدن - انتشار یافتن

طبیعت مزاج - طبع

طبلہ دیبک - طنبورہ

ط (ا)

طرز روش - انداز - طور

طرز -

طرز تحریر سبک الٹا - طرز تحریر

طرز حکومت انداز حکمرانی

کالستی تیوشن

طرف سمت - جانب - سوائے

طرفداری عصبیت - تعصب -

جاننداری -

طرفدار متعصب - جنبہ گیر - جانب دار

طرف داری کرنا روئے دیدن -

طرف دیدن - جنبہ داری کردن

طریقہ نحو - طرز - شعار - طریق -

طور - (جمع اطوار)

طریقہ سے چلنا کفایت شعاری ورزیدن

طرہ ریشہ دستار - طرہ دستار - طو

طشت طبق کلاں

طشتری نعلبکی - نابکی

طعنہ طعن تشنیع - ثنات -

طنز -

لعنہ مارنا نشأت کردن تیر انگندن
گوش و کنایہ زدن
طفیلی مُغت غور - پش تمام
ہمان خواندہ - طفیل

طلاق دینا پائے کشادن
طلاق دادن

طلابہ طلبد - ہرا دل - طلابہ
طلب خواہش - طلب - اشتیاق -
طلب کرنا طلبیدن - طلب کردن -
پے کے فرستان
طلبکار خواستار

طلانچہ توگوشی - نطہ
طنبچہ تفتنگی
طنع آرز - حرص - ہوس
طنز گشتگو گوش و کنایہ زدن

طوطی بولنا بُیل کسی خواندن
(شفا دینے والا) بلبلش می خواند
آجکل اس کا طوطی بول رہا ہے
طوطے کو پڑھایا مگر حیوان ہی رہا
خرمیں گرکہ بعد چوں بیاید هنوز خراب شد

طوطے کی طرح رشنا

مفہوم نا فہمیدہ ورد کردن
طوق گردن بند - غل
طویلہ کی سزا بندر کے سُر
بلانے طویلہ بر سر میون -
طویل دراز - بلند

طیار "دیکھو تیار"
طیش خفگی - ہوش غیض غضب - قہر
طیش میں آنا از چادر رفتن
طے کرنا فیصلہ نمودن - یکجہت گشتن
طے کرنا اکرایہ وغیرہ اکرایہ را در رفتن

ظ

ظاہر بدیہی - بروز - بیرون -
ظاہرات کو چھپانا طبل دذیر کلیم کردن
طبل دذیر کلیم زدن
ظاہر پرست طرف نما - ظاہر پرست
ظاہر داری سواکاری - رُخ گوئی -
ظاہر پرستی - نشر (دینی)

ظاہر کرنا وانمودن - از رنج پرکشتن

بروز دادن - آفتابی کردن -

ظاہر کرنا راز راز بر صرا نہادن

پرده بر گرفتن

ظاہر ہونا گل شدن - رُخ دادن

چشم شدن - آفتابی شدن -

بر آب بر آمدن

ظالم استبدادی - جائز -

جورنا - ظالم -

ظالمانہ طور سے جائزانه - مستبد -

از جور -

ظلم بر بریت - استبداد - ستم

جور - اجاف -

ظلم کرنا جور راندن - جفا کردن -

ستم کردن -

ظہور بروز - اظہار - ظہور

ع

ع (۱)

عاجز

(۱) پایل فروتن - خود شکن

(۲) درمانہ - فنامہ -

عاجز بھجنا بڑھ گرفتن -

بچھڑنے نہ شمردن

عاجز کرنا پیل اگلندن

ہز میت دادن

عاجز ہونا بستہ آمدن - بیل آمدن

فروماندن - درماندن -

پیرا گلندن - مُو در شدہ

عاجزی درماندگی - فروتنی - عجز -

عاجزی کرنا کلاہ نہادن - نیاز کردن

گردن نہادن - عجز آوردن

عادت خصلت - عینت فطرت

خو -

عادی خوگر - مقناو -

عارضی آتی - ہنگامی - وقتی - ناپائدار

موقتی - موقتی -

عارضی طور پر موقتی

عارضی قیام اقامت موقتی

عاشق پاسوزہ - دل باختہ - دل سوختہ

خواستگار - شیفہ - مفتون -

عاشق وارہ - جان سوختہ -

عاشق ہونا دل باختن - جان باختن -

پاسوزہ گردیدن - دل گرم کردن - چشم گرم کردن

عاقبت انجام خاتمہ - اختتام
عاقبت اندیش بن کار دیدہ -
مال اندیش - عاقبت بین
عالم آثار قدیمہ کہنہ پروردہ -
عام حالات عوامل عادی

عبادت بندگی - پرستش - عبادت
عبادت خانہ معبد - عبادت گاہ -
عبارت عبارتہ

ع (ج)

عجائب خانہ { فدا گاہ - موزہ - موزخانہ -
عجائب گھر { نادر گاہ - متحف -
دارالآثار - دارالتحف -

عجیب نادر - عزیز - عجیب - عجیب -
عجوبہ نادرۃ ندر گاہ

ع (د)

عدالت نعت - عدل -
انصاف - داد -

عدالت کا کمرہ دیوانہ رافہ - ہدیہ دیوان

عدالت پاسبان کے لئے محکمہ استیانت -
محکمہ رافہ
عدالت دیوانی محکمہ الحقوق
عدالت فوجداری محکمہ جزا
عدل دیکھو "عدالت"
عدد عدد - نمبر - نمبر
عدد پھلوں کے لئے دانہ
عدد و سکتہ کے لئے مبلغ - موازی
عدد و پیشی کے لئے سر
عدد کاغذ وغیرہ دست

عذر معارضہ - معذرت
عذر کرنا پوزش نمودن - عذر فراست

ع (ر)

عربی عرب - عربان - اعرابی
عرصہ گاہ - عین - مدت
عرصہ دراز دیباذہ - مدت دراز

عزت ناموس - برہمنیت -
عُزت - احترام -
عزت کرنا احترام گذشتن - حرمت داشتن

عزیز واقارب اعزہ - اقربا -
خویشان - نزدیکان

ع (ش)

عشر دہ - عشر
عشق دل گرمی - دل سوزی - سُب
عجت عشق
عشق پیچہ عشقہ - بلبلاب - عشق پیچہ
عشق دعا عشق مہاشقہ

ع (ص)

عصر زمانہ
عصر (جمع عصور - اعمار)
عصرانہ شام - عصرانہ
عصمت درمی بے صوت کردن
دست بترکیب کسی دادن

ع (ط)

عطران معطرہ
عطرگانا عطرالبدن

عطیہ وجہ اعانہ
عطار (۱) دوا فروش
(۲) عطارہ -

ع (ق)

عقل دانش - فہم - بینش
خرد - دایت - ادراک
عقلمند صاحب خرد - خردمند -
صاحب بینش -
عقل کا اندھا نا فہم - بیدانش -
بیگانہ از خرد
عقل کا اندھا گانہ کا پورا
دیوانہ بکار خویش ہوشیار

ع (ل)

علاج درمان - دارو - معالجہ
علاج کو ڈھونڈنے نہ ملنا
از بہر دعا نیافین -
از بہر توتیا ہم نہ مانمن
علیحدہ جدا - تنہا -
منفرد -

عندیہ معلوم کرنا دست توئی کسی بُردن
عنقریب عماقریب۔ در مستقبل قریب

ع (۱)

عورت زن۔ ضعیفہ
عورت (بیوی) زوجہ۔ زوج۔ ہمسرہ
عم خوابہ۔
عورت (شریہ) پتیارہ۔ ناقہ
عوضی منصب عاریتی
عوض معاوضہ۔ قائم مقام۔ عوض
پاداش۔
عوضانہ حق الخدمت

ع (۵)

عہد پیمان۔ قول۔ وعدہ
معاہدہ۔
عہد کرنا عہد بستن۔ قول دادن
وعدہ دادن
عہد لینا خط گرفتن۔ وعدہ گرفتن
عہد پورا کرنا ایفاء دہندہ کردن۔
انجام دہندہ کردن۔

علیحدہ ہونا رسوا شدن۔ یکسو شدن
کنارہ گرفتن
علیحدہ ہونا فو کر می سے
بر طرف شدن۔ توقیف شدن۔
علی الصبح دم صبح۔ بگاہ

ع (م)

عماری ہودج۔ چوبین
عمامہ دستار۔ حمام
عمدہ شگرف۔ غیب۔ قشک
خوش نما۔
سن سن سال ہمر
عمر تیر کرنا بر بُردن
عمر قید حبس و دام
عمل کرنا دستور گرفتن۔ کار بند شدن
عمل میں لانا صورت دادن
عملی قدم اقدام معمول

ع (ن)

عنان لجام۔ عنان۔ جلو کش
عندیہ مقصود۔ مقصد۔ عندیہ۔

ع

ع (۱)

غارت کرنا چاہیدن۔ غارت کردن

غازہ آغوز

غافل ناشی۔ بے خبر

غالب زبردست۔ ستوں۔ غالب

غالب ہونا کلاہ باندن۔ غالب آمدن

غالیچہ قالی۔ زیلوچہ

ع (ب د)

غبارہ بالون۔ بارب۔ آسمان پیم

غبن اختلاس

غمر غم کی آواز غمغمو

غٹ غٹ کرنا جرحہ۔ قرت قرت

غٹ غٹ پینا یک بارگی نوشیدن

غدر ہنگامہ۔ تاہی گرمی۔ بغاوت

غدر پڑنا اختلال دماغ دیدن

غدرود کُندہ

عہد سے پھر جانا دیکھو زبان بھیر لینا

عہدہ ماموریت۔ منصب

عہدہ دار صاحب منصب صاحب نشان

ارباب دولت۔

عہدہ داری لینا بگردن گرفتن۔ ذمہ گرفتن

ع (ی)

عیاش آرام پسند۔ بدکار

عیاشی دل کاری۔ عیاشی۔

بد کاری۔

عیب بدی۔ خرابی۔ عیب

عیب جو بدگو۔ آہو گیر۔ عیب جوین۔

عیب جو۔

عیب جوی کرنا در پوستیں اُفادن

عیب جستن

عیب ظاہر کرنا ران کشادن

عیب پیچھے ٹرو شے کہ بعد از جنگ آید

بر کلا خود بایزد

عینک منظرہ۔ چشمک

غ (۱)

غرضمند با ولا ہوتا ہے

صاحب الغرض مجنون

غور غز کرنا خرخر نمودن

غور غز دہن خوبہ - تغر غز - غور غز

غور غز خود نمائی - خود پسندی - تکبر -

غور کرنا مغرور بودن - خود نمائی کردن -

غور کرنا کامرانی - تکبر - ازیل را خاک کرد

غریب مفلس - تلاش - تنگدست -

غریب خانہ (۱) بندہ منزل

(۲) مسافر خانہ - کارواں سرانے

غریب ہونا کوچہ افتادن

غ (س)

غسل خانہ مطہرہ - غسل

غسل دینے والا غسل - مڑہ شو

غسل کرنا جان شستن -

غسل نمودن -

حمام گرفتن -

غ (ل)

غل شور - غوغا - ہنگامہ

غل غپاڑہ شور و شغب -

شور و غوغا -

غلاف (تکیہ کا) جلد تکیہ

غلام بندہ عابد - پروردہ - بردہ -

غش آنا { از حال رفتن -
غش کھانا { غشی نمودن - از ہوش افتادن
غش کردن -

غشی بہوش - مہوش

غصہ غیض - خشم - غضب
غصہ -

غصہ برداشت کرنا خشم فرو بردن

سرودن غصہ - خشم فرو خوردن

غصہ سے مرجانا غصہ مرگ شدن -

غصہ میں آنا از جا در رفتن -

متغیر شدن - ناخوش گردیدن - ختم گرفتن

بختم آمدن - بغیض درآمدن -

غصہ پینا دیکھو "غصہ برداشت کرنا"

غصہ کھانا دیکھو "غصہ میں آنا"

غملگین دل تنگ - ناخوش - دل خور
غملگین ہونا دل خور ہون - دیگر شدن -

غ (و)

غور دقت - تدبر -
تفکر -

غور کرنا دقت ہون - غور کردن -
غور سے دیکھنا (۱) کنجکاری کردن -
نظر امان کردن
(۲) بخود نگہ بستن -

غوطرزن آب باز غوط خور - غوط
غوط مارنا غوط خوردن - غوطی کردن
غوغا دیکھو - غل
غول گردہ - انبوہ - جوق -
غول کے غول جوق در جوق - انبوہ کثیر -

غ (ی)

غیبت کرنا پشت سر حرف زدن
غیبت کرنے والا تمام غیبت گو -

غیر اجنبی - دیگر -

غلامی بندگی - عبودیت -

غلبہ استیلا - تسلط -

غلط نادرست - غلط -

غلطی اشتباہ - خطا - مغلط -

غلطی کرنا غلط کردن - راہ خطا پیودن -

غلطی نکالنا خوردہ گرفتن -

غلطی سے نادانستہ - اشتباہاً -

غلطی ثابت ہونا پرتو نمودن -

غلط فوہ اراجیف -

غلط فہمی ہونا اشتباہ داشتن -

غلہ خوب - اجناس -

غلہ اڑانا آبشیں کردن -

غلہ کاٹنا درود کردن - درس کردن -

غلہ { مہنتہ - غلولہ - کروہ -

غلیلہ زالوک - مہرہ کان -

غلیل کان کروہ - جلاہق -

غ (م)

غلم الم - رنج - اندہ - ہم (جمع ہوم) -

غلم کھانا غصہ کردن -

ناخوش گردیدن -

غیر جانبدار غیر محارب - بے طرف
غیر ملکی غیر وطنی - خارجہ
غیر ملکی زبان زبانِ خارجہ
غیر مناسب نا اُخت

فالودہ فالودہ - پالودہ - پالودہ ح -
فالودہ والا پالودہ پز - پالودہ فردش -
فالودہ بند -
فانوس جار - چل جاق - مرزگی
لالہ آویز دار
فانوس خیالی فانوس گردان

ف

ف (۱)

فاختہ سلیطہ - لوند کسو
فاختہ صلصل - فاختہ قری
فاختہ کی آواز ککو
فارغ بے کار - فارغ البال
فارغ خطی برآء - خط پاک -
طلاق نامہ -
فارن فٹر دزیر خارجہ

فائدہ صرف - نفع - منفعت - سود -
فائدہ اٹھانا صرف بُردن - برگرفتن
طرف بستن - آب خوردن
فائدہ مند سودمند - نفع بخش
فائر شلک تیر -
فائر کرنا تیر خالی کردن - تفنگ خالی کردن
شلک کردن
فائر (خالی) کرنا تیر بہوا انداختن
فائر اڑتے جانور پر کرنا ترے تیر ندن
تیر تار کی انداختن - رستے ہوا زدن
فائر بریگیڈ - طلبہ - طلبہ - طولیہ -
آہستہ اطفائیہ - آتش نشان -
فائر بریگیڈیئر - تلبہ چی - طولیہ چی
فائوٹن پین - قلم خود کار
قلم خود نویس

فال شگون - فال
فال لینا | تفاعل - فال گرفتن -
فال نکالنا | فال جستن - شگون گرفتن
فال دیکھنا شانہ دیدن -

ف (ت)

فتراک شکار بند - فتراک
فقتنه آتشب - اختلال - ہرج مرج
فوجی صدیر - صدیریہ

ف (ٹ)

فٹاٹ بزودی - مستعلا
فٹ اسٹول کرسی زیر پا
فٹ بال گولے پا - توپ
فٹ بال کھیلنا توپ بازی
فٹ پاتھ مرد نو
فٹ ٹوٹ پانچو - ذیل - حاشیہ زیریں
فٹن گاڑی کاسک سرباز
درشکہ نوواز

ف (ل)

فراش بباط انگن
فراک کوٹ کمرچین
فرامین نامنات - فرامین

فرانس

فرد کاغذ دفتر - قائمہ
فرسٹ آنا اول ہون
فرسٹ آنے والا قربان
فرسٹ گریڈ { نبو تول مرتبہ اول
فرسٹ ڈویژن { درجہ اول -
فرش بباط - فرش - حصیر
فرشتہ ملک - سوش - فرشتہ
فرصت محال - فرصت - موقع -

فرض واجب - لازم (جمع لازم)

ونلیضہ

فرض پورا کرنا از عہدہ برآمدن
فرض کرنا گرفتن دشمن گمیدیکہ اولیہ نہایت
فرض کرکے وہ بوم نہیں

فرمانبردار اطاعت گزار - فرمانبردار
میلح - منقاد -

فرمانبرداری کرنا اطاعت نمودن -

برناخن ایستادن

فرخ کٹ برش فرانسوی

فرنیچر اثاثہ البیت - اوضاع زندگی
مکلفات - اثاثہ

فرنگی بننے والا مستفنگ

فرنگی جیسا فرنگی ماب - فرنگی نا
فرودی فرید

فریم پیکره - چارچوب
فری مین فراموش خانه

ف (س - ص)

فریاد داد - فریاد - استغاثه
فریادری دادخواهی - فریادری -

فساد احتلال - آشوب - فتنه
فسادی فتنه انگیز - فتنه سامان

فریاد کرنا دادخواستن - دادزدن
فریاد برآوردن

فساد رگ زن - فساد فصد کشت

فریاد کوشتنا بفریاد رسیدن -

فصل (۱۱) لداعت (۱۲) موسم

استغاثه شنودن جبر ظلم کردن

فصل خریف زراعت تلاق

فریادی دادخواه - فریاد زن -

فصل زیمع زراعت تلاق

مستغیث - دادطلب

فصیل باره - شهرناه - فصیل -

سور - دیوار شهر - باره

فریب خدیجه - گول - دغا
کوک و کک

ف (ض)

فریب دینا گلزدن - دجبال کردن

فضا ج - هوا - غلا -

گول زدن - چپ دادن - بازی دین

فضا -

فریب دادن - نمودن دست زدن

فصول نامریط - لغو - مهمل -

فریب کھانا نمودن دست شدن -

یاده

فریب خوردن - دُم خوردن -

فصول بکنا لاف زدن -

خم کسی خوردن -

لا قیدن -

فریبی کولی - نمودن دست زدن - فریب کار

فصول خرج مُسَو - دل خرج
پول صرف - زیادہ خرج کن -
فصول خرجی اسراف

ف (ط ن)

فطرت مرثت - خلقت
جہلت فطرت - طینت
فطرتی آدمی شریہ شوخ - فتنہ انگیز

فکر (۱) غور - تدبیر - فکر
(۲) اندیشہ - خیال
فکرنا گوش خائیدن - اندیشہ نمودن

فلانی صوف
فلٹ کیپ کلاہ بندی
فلم (۱) تماشا (۲) جبتہ تصاویر

فنانس مایہ - مالیات
فنانس منسٹر وزیر مایہ

ف (و)

فوارہ ہزارہ - منبع آب

فوارہ (دوبہل کو بانی دینے کا) آب پاش
فولٹو دیکھو "تصویر"
فولٹو آمانا عکس انداختن - تماشائے گرفتار
فولٹو کشیدن - عکس برداری -
فولٹو گراف عمدہ تصویر
فولٹو گرافر عکاس تماشائے گرفتار
فولٹو گرافی عکاسی - تماشائے

فوج تیب - قشون - سپہ
نظام - خیل - سپاہ -
موبک - لشکر - آتش
فوج بیگاری قشون چریک -
فوج پیادہ پیادہ نظامی
فوج زائد مدیف
فوج محافظہ سانلو -

فوج کا اگلا حصہ مقدمہ - ہراول
فوج کا پچھلا حصہ عقب
فوج کا بایاں حصہ یمنہ
فوج کا دایاں حصہ میو
فوج کادریانی حصہ قلب

فوج کا قطار باندھنا تیب بستن
نظام بستن
فوج کا زمرہ لڑنے والا حصہ
اجزائے اردو - سیاہی لشکر
فوج کا جرنیل سر تیب - جرنال - نرنال

فوری آئی - عاجل
فون دیکھو "ٹیلیفون"
فونٹین پین قلم خود نویس - قلم ہداد -
قلم خود کار
فوٹو گراف آلہ حفظ صوت
آلہ مجلس صوت

ف (۵)

فہرست قائمہ - لائحہ - سیاہ
فہرس - فہرست -
فہمائش تادیب - تنبیہ - انتباہ -
فہمائش کرنا تادیب دادن - انتباہ نمودن -

ف (ی)

فیلڈ باغی - پہنک - یراق -
فیضہ سونے کا یراق طلا
فیر دیکھو فائر

فیس وکیل کی حق انفس
حق الکلام
فیس حکیم ڈاکٹر کی حق القدم

فوجی نظامی - پیادہ - لشکر
فوجی اتالیق نگہ نظامی
فوجی دستور العمل نظام نامہ
فوجی ڈیل مشق نظام - تمرین مکہ
فوجی سلام کرنا احترام نظامی -
پیشنگ نعت - نظامی دادن پیشنگ
فوجی عدالت مجلس نظامیہ
عدالت نظامیہ
فوجی کلرک مشرف
فوجی مائیس اتالیق
فوجی نمک اداره نظامی
فوجی وردی رخت نظامی -
لباس رسمی
فوجداری مقدمہ مراضہ جناب
فوراً فی الفور - دم نقد - جان دقت
در حال - یک بارہ

فی الفور فوراً۔ مستعجلاً
بزودی ہرچہ تمامتر

ق

ق (۱)

قابل ہائق شائستہ۔ باب
مثلاً اس قلم باب شائستہ: یہ قلم تھامے قابل نہیں

باب دست: ہاتھ کے قابل

باب دندان: چبانے کے قابل

قابل علاج چاق شدن۔ جبراً پذیر

قابل رسائی آسان گیر

قابلیت سر رشته۔ یاقوت۔

استحقاق۔

قابو طاقت۔ غلبہ۔ دسترس

تسلط۔

قابو پانا دست یافتن۔ دسترس داشتن

قابو میں رکھنا دست کسی زیر شکن داشتن

قابو میں آنا گیر آمدن۔ دست کسی بند شدن

قاصد برید۔ یک۔

پیامبر۔

فیس محرر کی حق القلم
فیس خبر لانے کی مرثہ۔ حق القدم

فیس سرکاری رسوم عدالتی

فیس بھرنا حق ادا نمودن

فیشن (۱) طرز۔ انداز۔ روش

(۲) طرز جدید۔ طرز فرنگ

فیشن ایل صاحب طرز جدید

فرنگی مآب

فیصلہ محاکمہ۔ فیصلہ تضاد۔

فیصلہ کرنا محاکمہ نمودن۔

فیصل کردن۔

فیصلہ کن جنگ

جنگ بر دو باخت کردن

فیصلہ نہ کر سکتا خیال بجائے بندہ شدن

بر نتیجہ نہ رسیدن۔

فیکٹری فابریک۔ دستگاہ۔ کارگاہ

فمیلی خاندان۔ عائلہ۔ خانوادہ

فیمیلی ڈاکٹر دکتور دوائی حکیم خانوادہ

فیل مرغ خروس تو قلمون

مایان بوتلمون۔ فیل مرغ۔

فی البدیہہ ارتجالاً۔ فی البدیہہ۔

اقتراحاً۔

قبضہ دستہ۔ مقبض
قبضہ کرنا تصاحب نمودن۔
بدست آوردن۔
قبول مستجاب۔ قبول۔ پذیرائی
قبول کرنا رضا دادن۔ پذیرفتن
تن در دادن۔ اجابت دادن۔

قتل عمد خون ہمدی
قتل عام کشتار
قتل کرنا کشتن۔ زیر تیغ کردن

ق (د)

قد قامت۔ قد۔ بلندی
قد چھوٹا بہت قامت۔ کوتاہ قد
قد بڑا طویل۔ دراز قد
قد ناپنا قد گرفتن
قد در وقت۔ قد۔ احتسام۔

قدرت دیکھو۔ قابو
قدرت پانا اقتدار یافتن۔ زور یافتن
تسلط گرفتن۔ دست یافتن

قدغن تاکید۔ قدغن۔
قدم گام۔ خطوہ (جمع خطوات)
قدم جانا پائے افشردن۔

قافلہ کاروں۔ قافلہ
قافلہ کار مہر چادش۔ دلیل راہ
قافلہ کا سردار میر کاروان۔ سالار قافلہ
قاق لاغز۔ نحیف۔ نزار
قالیچہ قالی۔ خالیچہ

قانون ضابطہ۔ دستور۔ آئین
عرف۔ قانون
قانون عدالتی آئین دلوری
قانون چنگیزی تورہ۔ باس
قانون روسی زاکون
قانون ساز مقنن۔ قانون ساز
قانون کا مجموعہ آئین نامہ
قائم برجا۔ بابر جا۔ قائم
قائم مقام نائب۔ جاستادہ۔
قائم مقام۔ نائب بنجاب۔

ق (ب ت)

قبر گور۔ تربت۔ مزار۔ قبر
قبرستان گورستان۔ مدفن۔ گودخاد
شہر خوشان۔
قبض خشکی۔ قبض۔

قدیم کہنہ - باستان - حقیق - قدیم -

ق (ر)

قرب نزدیکی - مصاحبت - قرب

قربان تصدق - صدقہ -

قربان -

قربان کرنا تصدق نمودن - برگردانیدن
صدقہ کردن - برصدقہ شدن -

قربان ہونا دور گردیدن -

برصدقہ شدن -

قربان جاؤں (کلمہ محبت) قربانت شوم
قربانی خداکاری

قرض دام - دین - عاریت -

قرض -

قرضہ سرکاری استقراض دولتی -

قرضہ لینا استقراض - بدہ داشتن

دام گرفتن - دین داشتن

قرضہ وصول نہ ہونا استہلاک دام

قرضہ لینے والا قرض خواہ

قرضہ لینے والا مقروض - دام گیر -

قرعہ یا نصیب - قرعہ
قرعہ ڈالنا قرعہ زدن - قرعہ انداختن
قرنی مصادرة احوال
قریب نزد - نزدیک - پیش - دم

ق (س)

قسطنطیہ استنبول - استنبول

قسم نوع - جور - نحو - قسم

قسم سوگند - حلف - بین - قسم
قسم دینا قسم دادن - حلف دادن -
حلف گرفتن -

قسم کھانا سوگند یاد کردن

سوگند خوردن

قسم کے الفاظ بخدا - واللہ - باللہ قسم
"ب" کسی اسم کے ساتھ مثلاً بسر -

ق (ص)

قصاب گادکش بڑکش قصاب -

قصد ارادہ - قصد -

ق (ل)

قلا باز رسن باز - بازی گر
قلا بازی کبوتری خوردن - پُشک ندن
معلق دارو نہ ندن

قلا پرخ جُست

قلعہ ارک حصن - حصار - قلعہ -
بارد - دژ -

قلعی رصاص

قلعی چونہ سفید کاری
قلعی کھلنا راز طشت از بیم شدن
قلعی برف کی بستی

قلم خامہ - کلمک - شاخہ -
قلم -

قلم بنانا قلم را سر کردن -

قلم تراشیدن
قلم تراش سکین - قلم تراش -

قلمی کتاب کتاب خطی -
نستہ - قلمی -

قلی بار بردار - حال - دہاش
قلیہ گوشت پختہ -

قصہ کرنا یازیدن - قصہ داشتن
قصہ بکشم بکینکام
قصہ حکایت - داستان - افانہ
قصہ خواں قصہ گو - داستان گو - معرکہ بند

ق (ط)

قطار صف - ردیف - قطار -

تیب (فوج کی قطار)

قطار باندھنا فوج کا تیب بستن -
صف بندی -

قطرہ چکر - نوح - قطرہ

قطعا اصلا - ہرگز -

قطعہ ٹکڑہ - قطعہ

قطرگانا قطر زدن - قطر کردن

قفل مغلق - مزلاج - قفل

قفل ساز غالاتی - قفل ساز

قفل لگانا قفل انداختن -

قفل زدن قفل کردن قفل بستن

ق (م-ن)

تہجی ترکہ - تعلیمی - چوبدست
تہجی کی آواز شرب شرب - پاشاپ
شرق شرق -

قمری کوکو
قیص پیرہن - قیص

قندیل چراغفہ - آویزہ لالہ
قنوطی بدین - قنوطی

ق (و)

قواعد غراطیق - قواعد -
صرف دعو -

قواعد فوجی تمرین - ورزش
قواعد کرنا مشق دادن -
ورزش کردن -

قواعد انجمن دستور العمل - نظامنامہ
دستور اساس

قوال مُطرب - آواز خواں - مغنی
غُناگر - سرور خواں -

قوالی لغت - نعت خوانی
قوام باوقی -

قوت طاقت - زور - قوت
قوت رکھنا پروبال داشتن -
قوت ظاہر کرنا دست نمودن
اظہار طاقت
قورمہ گوشت بریان - لحم شوی

قول وعدہ - عہدہ - قول -
پیمان -

قول پر ارجحانہ سر قول ایستادن
قول سے پھرنا زبان برگردانیدن -
از قول برگشتن

قول کا پاس مردوں کا کام ہے
قول مردوں جانی دارد

قومی مجلس دارالشوری ملی
قونصل قونصل - بالیوس -
تہقہ ہا کرہنشا بق خندیدن -
کرکرہ کردن

قوی زور آور - تہمند -
توانا -

قومیت تبعیت -

ق (ی)

قی قے

دل شورہ تہوع
تے۔ استفرغ

قی آنا

دل بہم خوردن

قی آنا دریائی سفر میں

دریا گرفتن

قی آوردن معنی جہرتی قی آورد۔

قی کرنا زمیں دین۔ صفر کردن
شکوفہ کردن۔

قیام

(۱) اطراق۔ قیام

(۲) سکونت۔

قیام کرنا تنگ کردن۔ زنت انگندن

سکوت داشتن۔ قیام داشتن۔

قیام کرنا سفر میں ایست نمودن

اطراق نمودن

قیامت حشر۔ روز جزا۔ یوم الحساب

روز آخری۔ روز آخرت۔

معاد۔ رستخیز۔ یوم النشور

یوم الدین۔

قیامت برپا کرنا قیامت آوردن۔

قیامت کردن۔ شور و غوغا نمودن۔

قیح کرنا

سر بال زدن۔

پر انداختن۔

قید

بند۔ محبس۔ زندان۔

دستاق۔

قید خانہ

محبس۔ بندی خانہ۔

توقیف۔ سجن۔ دستاق خانہ

قید خانہ۔

قید کرنا زندان فرستان۔ محبس کردن۔

مقید کردن۔ تولی انداختن۔

قیدی سجن۔ زندانی۔ مقید۔

اسیر۔ بندی۔ مجبوس۔

قیف تنگاب

قیلولہ خواب نیمروز۔ قیلولہ

قیمت

ارزش۔ بہا۔ ثمن۔

قیمت۔

قیمت پانا ارزیدن۔ بہا گرفتن

قیمت لگانا ارزیابی

قیمتی گراں بہا۔ بیش بہا۔ ثمن۔ بیش قیمت

قیمت کوفتہ۔ جوکوب۔ کوبیدہ

قیس قیں قار قار غار غار

قیح کرنا دیکھو پیچ کرنا
قیحی مقرر کا
قیحی پونے کاٹنے کی پڑھیں

ک

ک (۱)

کابک برج کفتر کفتر خانہ
جدید
کاپی سلیپ سرشت
کاتنا ریسیدن - پنیہ رشتن

کاٹنا بڑیدن - قطع کردن
کاٹنا قلم قلم تراشیدن - قلم را سر کردن
کاٹنا کھا ہوا قلم زن قلم نہ کردن -
قلم کشیدن
کاٹنا کپڑا قطع کردن - قطع و بید کردن

کاٹنا کھیتی درودن - درود کردن
کاٹنا جانور ذبح کردن
کار دہ کردن نہاد

کاٹنا کتے وغیرہ کا گزیدن
کاٹنا کچھو وغیرہ کا نیش زدن
کاٹھ چوب - خشب
کاٹھ کی ہنڈیاں بار بار نہیں چڑھتی
گل کاغذی را بہ شبنم چہ کار؟
کاٹھی سرچ - زین

کاج دکہ
کاجل دودہ - نوال (دوا و معطلہ)
کاربن پیمبر ورق کربون
کارپوش فکلی
کارٹوس فشک - فشنگ
سیشنگ

کارٹوس خالی فشنگ فارغ
کارٹوس کی پیٹی فاسکے کیے کمر -
قطار فشنگ
کارٹوس چلانا فشنگ اداختن
فشکے خالی کردن

کارٹون کاری کا قوری
کارخانہ کارگاہ - دستگاه - فابریک
کارخانہ لوہے کا لہنگری -
فابریک آہن سازی

کارٹ قارط۔ ٹپت کارو

کارنگہ افزارمند۔ ماکند۔ صنایع۔

اجیر۔ پیشہ ور۔ اہل حرفہ

کارک بوج۔ سرسند

کارٹھناکپڑا کشیدن۔ کشیدہ کاری

کارٹھنا دودھ شیرگرم کردن

کاشت کار مزارع۔ فلاح۔ برزگر

کاشت کار۔ زارعین (جمع)

کاشتکاری فلاحیت۔ زراعت

کاغذ ورق۔ قرطاس۔

کاغذ

کاغذ کارم ماعون۔ بند

کاغذ کی ناؤ آج

نہ ڈوبی کل ڈوبی

(۱) اس سب کو ترک کنند امروز فردا بشکند

(۲) گل کاغذی را بہ شبنم چہ کار؟

کاغذ دہانے کا فلن

سنگ رو کاغذ

ساک دیکھو۔ کارک

کال قحط۔ خشک سال

کالا سیاہ۔ اسود

کالا پانی گھوک سو۔ مدیائے شور

کالا پانی بھیجا تاپو فرستان

جس عبور دیا تے شور

کالج دارالعلوم۔ مدرسۃ العلم

مکتب عالی۔ دانش گاہ۔

کالج آرٹ دارالفنون

کالج انجینئرنگ کلیۃ الصناعہ

کالج فوجی دارالفنون حربیہ

کالج زراعتی کلیۃ الزراعہ

کالج قانون مدرسۃ الحقوق۔

دانشکدہ حقوق۔

کالج میڈیکل مدرسۃ طبیہ

کالر قبر۔ یخچہ۔ یاغ۔ یلقہ

کالزٹائی فکل

کالک سیاہی

کال بیل call Bell

زنگ اخبار

کالم اخبار ستون جریدہ۔ استوانہ

کام

کار۔ شغل۔ عمل

کام آنا کسی کے بددخوردن۔ بکاغذین

کام آنا (داراجانا) کشتہ شدن۔

قربان شدن۔

کام آنا (ماہر ہونا) ماہر شدن
 کام بگڑنا سر رشته از دست شدن
 سر رشته کار از دست بدر رفتن
 کام پر لگنا دست بکام شدن
 کام چلانا کارروائی کردن
 کام چل نکلنا رونق گرفتن
 کام شروع کرنا بنائے کار کرنا
 کام کسی کے سپرد کرنا
 خدمت بھی رجوع کردن
 کام مشکل ہونا موئے ازگف برآمدن
 کام میں لانا بھل آوردن
 کامیاب ہونا موفق شدن۔ کایا شدن
 کامیڈی کومدی۔ تمیل ہیئت۔

کان گوش۔ اُذن

کان کامل ہر کی گوش
 کان کی نو بنائے گوش
 کان کا کچھ گوش
 کان اینٹھنا گوش را پتک زدن
 گوش مالیدن
 کان پڑی آواز سنائی نہ دینا
 دنگ نہ شدن

کان پکڑنا
 کانوں پر ہاتھ رکھنا { توبہ کردن
 کان پر جوں نہ لگنا بچاک تباہ خوردن
 گوش نہ دادن۔ پشت گوش انداختن
 کان کھڑے کرنا گوش را مہر کردن
 گوش قلم کردن
 کان لگا کر سننا گوش نہان کردن
 گوش فراداشتن
 کان نہ دھرنا دیکھو کان پر جوں نہ لگنا۔
 کان دھاتوں کی معدن
 کانٹا خار۔ شوک
 کانٹا ترازو کا خد ترازو
 کانٹا (ترازو)۔ ترازو بہر مثال
 کانٹا پھلی پکڑنے کا قلاب
 کانٹا سر کے باؤں کا تونڈ لہی
 کانٹا اکھٹے کا شوکہ
 کانٹا چبھنا خلیدن بخار کستی بہ....
 مثلاً خار بہ پام شکست
 میرے پاؤں میں کانٹا
 کانٹ چھانٹ کرنا قطع و برید کردن
 کانٹے دیوار پر مچھنا تشوہیک کردن
 کانیک چشم۔ اعود۔

کانا (قلم) نیزہ - کلک

کانا پھوسلی سرگوشی - بخوی

کانا پھوسی کرنا توئی گوش گفتن

سرگوش کردن - سرز گوش آوردن

سرگوش گذاشتن

کانپنا لرزیدن - لرزہ برتن افتادن

کایچ مقعد - متشق

کایچ (بیشیش) آگینہ - زرجاج

کایچ نکلنا - بردن مقعد

(۲) بیرون از برداشت بودن

کاندھا شانہ - کؤل - دوش

کاندھادینا بروش کشیدن -

مخازہ برداشتن -

کاندھامارنا تمزدن - شانہ زدن

کانسی روئیں - رصاص

کانشیل قراول - سیا دل - کشیکچی

کانفرنس مجلس مذاکرہ - کنفرنس

کانگریس { گنگہ - مجلس - جمیہ

کاہل تنبل - اہمال

کاہلی کسل - تنبلی

کاہو خس - کوک

کائی پوندہ

کائی (پانی کی) عرق - گلاب - جل آب

جانہ نوک -

کائی لگنا جل بستن آب

کائیں کائیں کوتے کی نینق زنی - قارند

کاج تھاج

ک (ب)

کب کی؟

کب تک - تا کی - تا کی - تا چند

کباب تباہہ - توابہ

کباب کرنا کباب ندن - کباب کردن

کباڑ اسباب بوسیدہ - بازاری شدہ

کباڑی سمار

کبرا ابلق - خٹنگ

کبرا کوز پشت - قوز - قوزی -

پشت مخنی - کمرل

کبوتر حمام - کفتر - مہر -

کبوتر -

کبوتر قلا باز کفتر معلق

کبوتر گرہ باز کفتر چتری

کبوتر لوشن

کبوتر کی آواد بغو

کیوتری حله - عکریہ

کبوتر کے لئے سیٹی بجانا

خونک زدن - صغیر

کبھی گاہی . دقتی
کبھی کبھی گاہ بگاہ . گاہی گاہی

مرۃ بعد آخری

کبھی کبھار اتفاقہ - ایما

کبھی نہیں ہرگز

نہ شبہ آخر ہفتہ

ک (پ)

کپڑا کپٹی نیک . مڈیہ

کیاس پنہ

کیاس اوٹنا فلخون - فلیندن

کپتان قابودان - کاپیتان - یزباشی

کپتان ہوائی جہاز کا ران

کپتان بحری جہاز کا ناخدا

کپڑا جامہ - پارچہ - قاش

کپڑا پہننے کا جامہ - لباس - ثوب

دیکھو "کپڑے"

کپڑا دھایدار مخطط - جامہ راہ دار

کپڑا احمد شباطہ بونی کہ از جامہائی

کپڑا گند آتش گرفتہ می آید

کپڑے (پہننے کے) پوشش کپوت

رخت - لباس - ثوب

کپڑے (رات کے) رخت خواب

کپڑے آنا پاشدن - حیض آوردن

کپڑے آنا جامہ از تن کشیدن

جامہ کندن - جامہ دافندن

کپڑے پہننا جامہ پوشیدن

جامہ دید کردن

کپڑے تبدیل کرنا تبدیل لباس کردن

رخت عوض نمودن - جامہ بدل کردن

کپڑے سے چھاننا صافی کردن

کپڑوں سے ہوتا دیکھیں کپڑے آنا

کپڑی گزگزہ - رزہ - لرزیدگی

رخت - تشویرہ

گتا سگ - کلب

گتا پاگل سگ ہار

گتا شکاری ٹولہ

کتنے کا بچہ سگودہ - سگودہ

کتنے کو بھونکانا ہار کردن سگ

کتنے کو دھتکارنا ہتی کردن

کتنے کی بھول بھول عمو عفو عفو - عمو

کٹنی لاف کش - دلالہ - میاں دار
قوارہ -

کٹڑا بچہ گاؤ میٹھ

کٹورا مشربہ - کاسہ

کٹھ پتلی لوفت - لعبت - لعبہ

کٹھ پتلی بننا کسی کے ہاتھ میں

(۱) انگشت دست کسی بودن

(۲) آلہ در دست دیگران بودن

کٹہرہ دیوارہ - دست انداز

کٹھالی بونہ

کٹھا کندو - کندوج

کٹھوتی تغار - بتن

کٹیا کلبہ

ک (ج ح)

کجاوہ ہودج محل - کجاوہ - کشتی

کچی کٹری - کچی

کچا خام

کچا دھاگہ ریشہ بجان - تاری بجان -

کچا میوہ فنج - میوہ نارسیدہ

کتے کا کاٹنا گازنگ

گزیں گ

کتاب کے ورق کاٹنا

ب کتاب زدن

کتاب کی جلد باندھنا

صحافی کردن - جلد دوختن

کتبہ (مزار کا) لوح تربت -

لوح مزار - سنگ مزار -

کتبہ (مکان کا) لوح منزل کتابہ منزل

کترانا چپ زدن - راہ چپ کردن

کترن تراشہ - تریشہ - آرز

کترنی مقراض

کترنا تراشیدن - مقراض کردن

مقراض زدن -

کتیرا ٹول ٹڑوہ

کتنا چقدر - چنداں ؟

کتنے کو تا چند - بچند ؟

کتیا سگوار - سگ مارہ بشش پٹنا

ک (ٹ)

کٹار کتارہ

کٹم قبیلہ - خانوادہ - خانان

کرایہ اجارہ

کرایہ دار اجارہ دار

کرایہ پر لینا کرایہ نمودن۔

اجارہ کردن۔

کرایہ پر دینا کرایہ دلون

کرایہ کابل تعریف غزا

کرایہ نامہ تاجیر نامہ

کرپ (کارخانہ) کرپ

کرپتہ پیرہن۔ قمیص

کرپتی نیم تنہ۔ شاماکچہ

کرر جانا رخصتہ دار شدن

کرچھا تاج

کرسی صندلی۔ زیر گاہ

کرسی بچانا کرسی نہادن۔

کرسی انگنٹن

کرسی آرام کرنے کی نیمکت۔

صندلی راحت۔

کرکٹ کرت

کرکٹ کابلآ چفتہ

کرکری کرنا تندیل نمودن

کپالو قرقاس

کچھ چند۔ چندے۔ یک عدد

کچھار مُرداب۔ گنداب

کچھ کم کترک

کچھوا سنگ پشت۔ کاسہ پشت۔

لاک پشت۔ باغہ۔

کچھوی طوم

کچرا سفیجہ۔ کاک۔

کچری دستبر۔

کچہری دربار۔ دیوان۔ عدلیہ۔

محکمہ رافعہ۔

ک (د)

کدال کنگ: میفرق

کدو اُج۔ دُبّہ

کد دشمنی۔ عداوت

ک (ر)

کراہنا آہ زدن۔ آہ کردن۔

آہ دیک کردن۔ ناش کردن

کراہ آہ۔ ہائے۔ وائے

کرکل سرہنگ

کرکڑہ کرکرم - پیلہ
کرکڑہ کھایا ہوا کرکرم خوردہ -
بید خوردہ -

کرکڑہ گنا کرکرم خوردہ
کرکڑہ آتمو سیر

کرکیدنا کاویدن - کاوش کردن
کرکید کاوش - جستجو
کرکیدنی لوک - آتش کاوی
کرکیلا خیار الحمار - خیار الحمار

ک (کڑ)

کرکڑا سخت - خشک - صلب
خشن - کرخت
کرکڑا ماتھ کا یارہ - دست برنجن
دستوانہ -

کرکڑا ہی پاتمہ - طنجیر
کرکڑا (مٹی کی) قہقہہ
کرکڑا کرک - مقفہ - رعد -

کرکپج کرپاس
کرکڑوری کھا پڑی
دست خوردہ ان خود
کرکگا پاچال - منج
کرکرم کلا سلم - شرب
کرکرن شعاع
کرکرن انجیل کی پوک - فلس ماہی
کرکرن عمل - نتائج عمل
کرکڑنی رگل مایہ - اندازہ - مالہ
کرکڑنی بھرنی کرکڑنی خوش آمدنی پیش
کرکڑنی نوٹ اسکناس
کرکڑنیل میر آلاتی - مرتیب -
سپہ سالار

کرکوٹ پہلو - جنب

کرکوٹ لینا پہلو زون

پہلو تبدیل کردن

کرکوٹ پرسونا یک برہ خوابیدن
بہ پہلو خفتن

کرکوٹ کے بل چکی

کرکوٹ صدک

کرکوشیا ریل کشیدہ کاری

کرکوشیا سے کام کرنا بامیل چین - قلاب بازی

کیلا زُخت

کسی پر بیمار ک کرنا

ایراد شخصی

کسی کا ہاتھ چلے کسی کی زبان

مہرکہ دست از جہاں بشوید۔

ہرچہ در دل دارد بگوید۔

کسی کے حساب میں رقم لکھنا

بیانی کسی نوشتن

کسی کے ذمہ پھنا بیانی کسی بودن

(مثلاً۔ ایں کار بیانی من ست

یہ کام میرے ذمہ ہے)

کسی کے کام آنا بکار کسی نمودن۔

کسی کی مدد کرنا پشت کسی شدن۔

کسی کا گناہ کسی کے سر

بلانی طویلہ بر سر میمون

ک (ش)

کش یک۔ یک۔ کش۔ پف۔

کشتی زورق۔ سفینہ۔ کھلکھ

کشتی چھوٹی۔ خطیہ۔ قاتی۔ قاتی

باشو۔ کرجی۔

کڑوا تلخ۔ مر

کڑوا ہٹ تلخی۔ مرآت

کڑوڑ دہیلیون۔ کردور۔ مدک۔

کڑھائی قزغان

کڑی تیر سلف۔ تیر بام

ک (س)

کُش فرج۔ اندام نہانی

کسان مزارع۔ کشاوند پر درگ

کبی جندہ۔ فاحشہ۔ ٹولی

کستوری مشک۔ بیک۔

کسٹر اکل روغن گرچک۔

روغن کتا تو۔

کسم گل کا تیرہ

کسوٹی نمک۔ جھڑمتان۔ معیار۔

عیار۔ سنگ امتحان۔

کسوٹی پر پر لکھنا برعکس زدن

برعکس نہادن۔ برعکس نمودن

کشتی کلند

کسیرا ہنگہ۔ ظرف ساز۔

ظرف فردش۔

کسی قدر چندی۔ رتہ

کفایت شعاری میانه روی.

خانه داری. کفایت شعاری.

کفایت کرنا قناعت نمودن

کفایت کردن

کفش نعلین - پاپوش

کفگیر کفلیزه - مطفف

کفن لغافه - جامه مرگ

کفن چور گوشه گان - کفن دراز.

نباش -

کلیدی خیابان - قنات

ک (د)

کل آرام آرامش - آرام.

راحت.

کل تمام سانه - همه - جمله

کل دن (آئنده) فردا

کل (گنداهوا) دیروز - دوشین

کل رات (آنه والی) فردا شب

کل رات (گنجه) دیشب.

شب دوشین - پریدوش

کشتی بادبانی کشتی شرعی

کشتی تفریح کی توتکه

کشتی سامان کی دونه

کشتی کاچه پارو

کشتی چلاتا نندق رانند - یغینه در آب

کشتی کینا انداختن - شروع کردن

پارو زدن

کشتی خشکی پر چرطهنا بحیم شدن

کشتی بان سکانچی

کشتی مصارعت - کشتی

کشتی باز مصارعت کشتی گیر

کشتی رزنا باهم آدینختن - کشتی گرفتن

کشتی (خوان) دودی - خوان

کشتی (فیقرو کی) کطلول - بکبول.

کشته کرنا نکلیس کردن

کشت جلب - جذب - کشش

کش مش گوجه

کشمیری کشامره - کشمیری.

ک (ف)

کفایت شعار مرفه جوئی. میانه روی.

باریک روی.

کل کسی نے نہیں دیکھی

۲۵۵

کمال کرنا

کل کسی نے نہیں دیکھی فردا کہ دید؟
کل کل کرنا دعائی بد گفتن۔
لنڈ لند کردن۔

کلاک کا جھگل نیشان
کلمہ کی انجلی انگشت شہادت۔ بابہ
انگشت سیمہ۔

کلمہ تحسین پنج پنج۔ مرجا۔ جتنا
ہی ہی۔

کلتنگ کا ٹیکہ کتہ عذر

کلونجی سیاہ دانہ

کلورام فارم نوش دارو

کلورام فارم سے یہوش کرنا

نوش دارو کردن

کلہاڑا تیشہ۔ تبر۔ چوٹ لگان

کلی (پھول کی) گنگوہ۔ غنچہ

کلی کرد۔ کنہ۔

کلی زلفہ۔ آب بدن کشیدہ۔ کلی۔

کلی کرنا پف بہ آب بدن

کلیجہ شش

ک (م)

کم از کم { اقل۔ لا اقل۔ دست کم

کم سے کم { کم از کم

کمال کرنا معرکہ کردن

کلابتو زر پرستہ

کلاس صف۔ جماعت

کلاس فیلو ہم جماعت۔ ہم درس

کلاک رنگ ساعت۔ ساعت مجلس

کلال مے فروش۔ ساتی

کلابنج جت۔ لغو

کلابنج مارنا جستن۔ جت کردن

کلابنی معصم۔ ساعد۔ پج۔

کلبچ کپاج۔ کلیچہ

کلمہ زمین شومہ۔ شومزار

کلمک محور۔ دبیر۔ مرزا۔ منشی

کلف امار

کلف دینا امار دادن۔

کلف زدن۔

کلف زودہ امار دار۔ امار زدہ

کلس ہر طوق

کلفی جیقہ۔ جیقہ۔ تاج خروس

کک یراع۔ قلم۔ نے

کمان (۱) غلیل کروہہ۔

کمان کروہہ۔ قوس۔ کمان

کمان کا چلہ زہ

کمان کا چلہ چڑھانا زہ کردن۔
جلہ کردن۔ کمان را بزنه کردن

کمان (فوج کی) قیادت۔

مرداری۔

کمان افسر { مرتب۔ سرعسکر۔

کمانڈر { میرعسکر۔ مرتب

کمانڈر انچیف قائد اول۔ سردار اول

کمانا کسب کردن۔ اکتساب کردن

کمانی فز

کماؤ کاسب۔ پول پیداکن

کمانی دست رنج کسب۔ مزد

کمیل خرسک

کمیشن مسابقہ۔ مسابقت۔

کمپنی شرکت۔ شرکار۔ کمپنی۔

کمپنی ٹوٹنا انحلال شرکت

کمپوزٹر شاگرد مکتور

کم دیکھنا قعر البصر

کمر . پشت۔ میان

کمر کی پیچھے ہاتھ باندھنا

دست از پشت میان بستن

کمر میں ہاتھ ڈالنا

دست بہ میان محال کردن۔

کمر کی پیچھے بات گھنا غمازی کردن

پشت سر حرف نندن۔

کمر گنا میان بستن

کمرہ

اطاق۔ حجرہ

کمرہ پیچھے والا بستو۔ پستو تو

کمرہ جہاز کا دلبشر

کمرہ سونے کا اطاق بیک۔ جملہ۔

اطاق خواب۔

کمرہ کھانے کا اطاق سفرہ

کمرہ ملاقات کا اطاق پذیرائی۔ اطاق علی

کمرہ نشست کا اطاق نشین

کمرہ ہال تالار۔ تالار سلام

اطاق بزرگ

کمرہ کی آرائش اطاق بندی

کمزور نحیف۔ لاغر۔ کمزور۔

کینگی دود ہتی۔ نظارت
کھار کلال۔ کوزہ گر۔ کار ساز۔ کارگر
کمی پوری کرنا جبران کردن

ک (ن)

کنارہ کرانہ۔ کنارہ۔ حاشیہ
افرش و فیرقا
کنارہ دریا ساحل
کنارہ کشتی کرنا پہلو تہی کردن
اعراض نمودن
کنارہ گنا جہاز کا ٹکرا انداختن
کن انکھیوں سے دیکھنا
دیکھو "کنکھیوں سے دیکھنا"
کنبہ عشیرہ۔ خویشاوند۔ خانوادہ
عیال۔ اہل خانہ۔ نانہوار۔
کنبہ پروری خویش نوازی
کنپٹی شقیہ۔ کیمگاہ
کنٹر جنگ جلی
کنٹرول نظارت۔ قبضہ
کنٹھا بندگل۔
کنٹھ مالا خنازیر
کنجرا تعال بھری فروش۔ ترہ فروش

کمزوری نقاہت۔ لاغری۔ کمزوری
کم سننا ثقل سمج
کم دیکھنا قصر البصر
کم سے کم دیکھو "کم از کم"
کمشنر استاندار۔ صاحب الایاد
کم گو یک حرف زن
کمسن بچہ۔ طفل۔ صغیر السن
کمشنر دال۔ حاکم
کمک مدد۔ اعانت۔ کمک
کملانا افسردن۔ پژمردن۔
کلی محکم۔ پلاس
کمند دہتی۔ کند
کمند ڈالنا کند انداختن
کند انگندن
کیٹی جمعیت۔ انجمن۔ محلی
کیٹی (میںسبیل) دیوان بلدیہ
کیشن حق از حمت۔ حق الہی
دستوری۔ استقاط
کیشن سرکاری کیسیوں۔
توماسیوں۔
کیشن مقرر کرنا نوکیل کردن
کیسیوں کردن
کیئمہ دمن۔ پست نژاد۔ ناجیب۔ طلف

کنجڑا اپنے پیر کٹے نہیں بتلاتا
 تمس نکوید و رخ من شربت
 کنجوس لیتیم۔ بخیل۔ سخت دست
 کنجوس میکی چوس نان پشت شیر مال
 کنجی کلید۔ منہاج
 کنجی رقاصہ۔ لولی۔ سلیط
 کنڈا پاجک درستی
 کنڈا درخت کا ساق الشجر۔ تاپال۔
 کنڈن کرنا طلاکوب کردن
 کنڈھا تنہ۔ شانہ۔ کولہ
 کنڈھا مارنا شانہ زدن۔ تنہ زدن
 اشارت کردن

کنڈا قلب
 کنڈل ہالہ۔ غرمن آفتاب
 کنڈلی مارنا (سانپ) حلقہ زدن مار

کنڈی زنجیر۔ جفت۔
 حلقہ۔

کنڈی کھٹکانا حلقہ زدن۔
 سلسلہ جنبا نیدن۔

کنڈی لگانا جفت کردن۔
 جفت زدن۔

کنٹر دیکھو کنٹر

کنڈائی دو دم۔ گوش خرک
 کنسوئے لینا گوش فرا دادن
 گوش کشیدن
 کنیشن ٹکٹ بلیت رعایتی
 کنکر حصی سنگریزہ۔ جمارہ۔ جمار
 کنکوا کاغذیاد۔ بادبک۔ کاغذ ہوا
 کنکجورا ہزار پایہ صدا
 کنکھیوں سے دیکھنا زیر خیم نگاہ کردن
 ندیدہ نگاہ کردن۔

کنگال فقیر۔ مفلس۔ کم مایہ۔
 بے نوا۔ بے بضاعت

کنگن دست برنج۔ یارہ۔ سوارہ
 کنگنی گال

کنگورہ شرف۔ بنگرہ
 کنگمی شانہ سرجیل
 کنگمی کرنا شانہ کشیدن۔

شانہ کردن۔ شانہ زدن۔

کنواں چاہ۔ قلیب۔
 کنویں کی من لبہ چاہ

کنوارہ مجرد۔ ناکتدا

کنواری دوشیزہ۔ باکرہ۔ دختر
 زن ناکتدا۔

کنوار پین { دختری - بکارت
کنوار پیتا { دوشیزگی
کینی معمار کی ماہ - گل لایہ
کینی کمرانا راہ چپ کردن
کینیر خرنبرہ - دفل
کینیا دیکھو «کنواری»

ک (۹)

کوا زاغ - کلاغ -

عذاب -

کوے کی کانیں کانیں
زین زین - قارقار - قرقار -

کوے کی کانیں کانیں
سے ڈھور نہیں مرتے
آواز سگان کم نہ کند زنی گدارا

کوار تختہ - مصرع الباب

کوار کی چول
کوار کا قبضہ { پاشندہ

کوار پی دیچہ
کوبرہ (سانپ) مار کچھ دار
کونل غنچہ - زہرہ

کوتاہ میں کم نظر - کم سواد - کوتاہ نظر
کوئل یک - چنیدہ
کو تو ال شمنہ محبت - شب گرد
کو تو الی سرباز خانہ

کوٹ کلچہ - کمرچین - یل
کوٹ (قلعہ) حصن - در - قلعہ

کوٹنا کو فتن - کو بیدین

کوٹھڑی پستہ - پست تونی

کوٹھی شبتان

کوٹھی غلہ کی تاپاؤ - کندرج

کوٹج رحلہ

کوٹج کرنا رحیل نمودن

رحلت کردن

کوچ (couch) نیمکت - نیم تخت

صندلی تو شکی

کوچوان کاسکہ بان - عرادہ پی

در شکہ پی -

کوچی فتن - عزاوشہ - بشخہ

کورا صاف - جدید

ناشستہ -

کورا کپڑا ثوب جدید۔ جامہ ناشونی
جامہ ناشستہ
کورا برتن ظرف آب ناپیدہ۔
ظرف ناشونی۔
کورا جواب انگار یک سر

کورٹ عدلیہ
دارالقضاء

کورٹ سیکرٹری منشی خدمت۔ دفتر
کورٹ فیس رسوم عدالت
کورٹ مارشل مجلس عسکری
مجلس نظامہ
کورٹ مارشل چیف مجلس عسکری
کورٹ مارشل رجمنٹ کا
مجلس عسکری آلائی
کورٹ مارشل مرکزی
مجلس عسکری صدر

کورس نصاب جداول دروس

کورٹا تازیانہ۔ شلاق
کنک

گھوٹا
گھوٹا کوٹ { استحال۔ استحال۔ رشت
آل د استحال

کوٹے مارنا

شلاق زدن۔ حد زدن

شلاق کاری کردن۔

کوٹوں کی سنرا کنک کاری

کنک زدن

کوڑی خرہرہ۔ پشینیز۔

مہرہ۔

کوڑی (گندگی کی) تلی خاک ریز

کوڑی (ناف کی) استخوان سینہ

کوڑی (عدد) بست عدد

کوڑہ جذام۔ برص

کوڑھی مجذوم۔ برص۔ مجذام زدہ

کوس فرنگ۔ کردہ۔ میل

کوس کانشان سنگ میل

کوس نہ چلی بابا پیاسی

اول سفرہ و خوشی

کوستا بد دعا کردن۔ دعائی بد کردن

کوشش سعی۔ مساعی۔ جدوجہد

کوشش ناکام سعی نامتام

سعی لا حاصل

کوشش کرنا سعی نمودن۔

دست پانڈن

کوفتہ کوبیدہ۔ قانیت

کوکین کھائی
کوکہ رضیع - ہشیر - برادر رضاعی
کوکھ تہیگاہ
کوکھو سواڑ - معصام - پرخشت
کوکھے مشکانا قربلی کردن
کوکھا شانہ - کف
کومیدھی تیشل - بھت - نقل بہت
رعایت مجونہ

کوتل ببل ہند - ببل - ہزار
کوتلہ زغال - وفال
کوتلہ پھر کا فم جری - زغال سنگ
کونی بھی پیچ یک - پیچک - کسی
کویا پیٹولہ چشم - کچھ چشم
کویل دیکھو - کوتل

ک (۵)

کونیل شگوفہ
کونج کلنگ
کوندنا برق زدن - برق درخشیدن
کونڈا تغار - آجان
کونسل دارا شورلی مجلس شورلی
مشورت خانہ -
کونسل آف سیٹ دیوان ہمایوں
کونسل منشیل دارا شورائے ملی
کونہ زادیہ - کچھ - گوشہ -
پنڈورہ -
کونہ کونہ گوشہ گوشہ
کونین گرنہ گرنہ
کون ؟ کدام - کو
کون ہے ؟ کیست

کھاٹ چارپایہ - پٹنگ
کھار شخار
کھاری شور - اُجاج
کھاری پانی آب جوش -
آب بٹری -
کھال پوست
کھال بھیر بکری کی تیمار
کھال کی ٹوپی تپان - کپاک
کھال کینہنا پوست کنند
پوست کشیدن
کہاں ؟ کہاں
کہاں راجہ بھوج کہاں کا گھڑا تیلی
چہ نسبت خاک را با عالم باک
کہانی حکایت - قصہ - افسانہ

کھانا طعام - مائدہ - خوراک

کھانا رات کا شام - صرف شب
شب چہرہ

کھانا صبح کا نہار - سہرا - چاشت
کھانا کھانا نوش جان کردن -
خوردن -

کھانا کھانا صاف شدن -
کھانا جلدی جلدی ہونکی خوردن -
کھانے کا کمرہ اطباق مغرو

کھانسی سرفہ - سعال
کھانچا سدرخ - سہ ماکیاں
کھاد زل

کھادوینا بزین رشتہ دادن
کھانی خندق
کھاوت قتل - ضرب اشل

کھتہ چٹو - چکی کار - دست چپی
کھیرا نجیف - منجوف

کھیریل سفاد
کھشا ترشش
کھشک غیش
کھٹکا شہرناک

کھٹکا اندیشہ - خوف - بیم - ہراس - فکر
کھٹ پٹ عداوت - خصومت
کھٹ کھٹ قق قق - بھم بھم
طلق طلق

کھٹکھٹانا دروازہ
دکھو "دروازہ کھٹکھٹانا"

کھٹکھٹا دل کا خطورہ - اعتلاج
کھٹکھٹانا میز طلق طلق کردن
کھٹ میٹھا میٹھا خوش - ترش شیریں
کھٹل سرنک - ساس - بنگ
کھٹولہ (جھولہ) ننو - ننوئی - ننئی

کھجلی خارش - جرب - کیولہ
کھجلا نا خار خار کردن - خارش کردن
کھجور (ددرخت) نخل - خرما
کھجور نثر - خرما - رطب

کھڑا آتش خور - آتش عاشوری
کھڑی پکانا آتش پختن منصوبندی

کھڈ غار
کھڈی قدح
کھڑ مہم - ظلف

کھرا خالص - سرو - لی بیل

کھرا ایستادہ - قائم - برپا - بپا

کھرا کرنا سرو نمودن
کھرا سکہ صاع - سراسر
کھری مزدوری چوکھا کام
مزدور خوشدل کند کلا پیش

کھرا کرنا برپا کردن - قائم کردن
کھرا ہونا سرپا شدن - پاشدن
ایستادن
کھرا ہونا دست برینہ ایستادن
برناخن ایستادن -

کھڑے زدار
کھڑے تہ گیری - قرارہ
کھڑچیا تہ گیری گرفتن
قرارہ پالودن

کھڑے ہو جاؤ دامرا پاشو - سرپا بایت
کھڑاؤں کدرک - قبقاب - پانقار
کھڑچوئی کفش چوبی
کھڑکھڑ خرخشہ - خشخہ

کھڑکھڑ شبنم
کھڑچانا ہوامہ شدن
کھڑکھڑ کرنہ - جب - پوست زخم
کھڑکھڑ درشت - رخس
کھڑکی آنور

کھڑکی دریچہ - غرقہ

کھڑکی آئینہ دار اُروسی
کھڑکی پھانک کی دب
کھڑکی جالی دار پنجرہ - قفسہ
کھڑکی سے باہر دیکھنا دیکھو جھانکنا

کھڑیا رنبہ
کھڑیا مٹی جس
کھڑیا قشو - فرشہ تار - مٹہ
تا پورغ - ستور خار

کھڑکھڑ کرنا جاویدن - سرگوشی کردن
کھڑکھڑ حرف زدن
کھسوٹنا حوئی برکندن

کھڑیا کرنا تیار کردن
کھڑیا پھینا قشو کردن

کھیت مزرع - کشت

کشت زار

کھیتی زراعت - کٹا دڑی -

کاشت کاری

کھیتی کرنا حاصل کاشتن

زراعت کردن

کھیر شیر برنج

کھیرا خیار - باد رنگ - قند

کھیں غیش - فرد

کھیمہ کیمہ - گریبان - خریط

کھیل بازی - لہو - لعب

کھیلنا لعب کردن - باختن -

بازی کردن

کھینا کشتی راندن - پارو زدن

شراع کردن

کھینچنا جلب نمودن - کشش نمودن

کھیں جانی -

کھیں کھیت کی سنے کھلیان کی

(۱) سوال از یسماں جواب از آسمان

(۲) من چہ می سلیم و طنبدرہ من چہ می سراید

ک (ی)

کیا، آیا، چہ؟

کیا ہے؟ چیت؟

کیا مجھے اجازت ہے (جانے کی)؟

رخصتم؟

کیا مجھے اجازت ہے (اندھ آنے کی)؟

ما دوقم؟

کیاری خیابان - منیلان

کیاری بنانا گرد بندی - حد بندی

کیتلی سادر - کتلی - قوری

کیتھوک جاثیق - کاتویک

کیمٹ یشین - عکر - دُرد

کیمچ { دُعل - غلاب - گل

کیمچ { وشل - گلاب - با طلاق

کیمچا گل خورہ - خراطین

کیٹرا کرم - بید

کیٹرا رنگنے والا خرمندہ

کیٹرا ریشم کا پیلہ

کیڑے کھایا ہوا کرم خوردہ

بید خوردہ

کیڑے خون میں پیدا ہونے والے

جرم (جراثیم)

کیس (خانہ) قاب

کھنکارنا تنخ کردن - اُرخ تَف کردن
 گلو روشن کردن
 کهنی آرنج
 کهنی مانا دست به آرنج نزن

کھوپا { منفر زاجیل
 کھوپرا
 کھوپری کتہ - کاسہ سر
 کھوٹا کاسہ - دخل تلب
 جعلی - تقبلی
 کھوٹا سکہ ناسرہ - جمل - دخل

کھوج سُراخ - خوش -
 تفتیش - پُروش - اُرتش
 کھوج نکالنا مَویا برداشتن
 پے بردن - جھو کردن
 کھوجی مُدزن - سُراوسان -
 آشکار ساز - پُرو ہندو

کھوجانا گم شدن
 کھودنا کاویدن
 کھوسا کوسہ
 کھولنا کشدن - باز کردن - واکرن
 کھولانا جوش دادن

کھسنا نخل - شرمندہ
 کھسنا ہونا بیدار شدن

کھلانا خورائیدن - طعام دلون
 کھلائی دایہ - حاضنہ
 کھلائے کام نہیں رلائے کام
 نیکی برباد گناہ لازم
 کھلی شور و شر - ہرج مرج
 فتنہ و فساد

کھلی پڑنا ہرج مرج پاشدن
 کھکھوڑنا بہم نزن
 کھلنا داشدن - کٹودہ شدن
 کشودن

کھلونا بازیچہ - لُتہ
 کھلی کنجہ - کنجار
 کھکھلا کر ہنسا کر کر کر کردن
 ہر ہر کردن

کھلیان خرمن - گدس
 کھبا تیر - میل - عمود

کھنڈ خرابہ - غار
 کھنہ جل - قہیم - کھنہ
 کھنکار نخہ

کیس (مرغ کا) تاج خروس

کیس (مقدم) مرافقہ

کیس (سگرٹ کا) قاب سگار

کیسری زعفرانی - اکسون

کیسہ خریطہ - گریبان - جیب - کیسہ

کیش (cash) نقدیہ - نقد -

کیش بک - پول

کیش بک - آورج

کیش بکس - مجری - مجری پولی -

مجری پولی - صندوق دخل

کیفیت - ملاحظہ - چگونگی - عوالم

احمال - کیفیت -

کیک - نان خشک - کلوچ

کیکٹرا - کرنال - سرطان - خرچک

کیکر - بول - مخیلان

کیل - میخ - مسد - دند (مربی)

کیلنا - ماربستن -

کیل - موز - مین

کیل - مٹوٹکا - میخ کو فتن - میخ ندون

میخ - کردن

کیلنڈر - خریطہ تاریخ - سال نامہ

سال نامہ -

کیلومیٹر الف متر

کیمرج - کامبرلاج

کیمرہ - جبہ عکس - عکس ریز

اشعہ مجہول

کینجلی لیزہ - پوست مار -

کینوس - کرپاس -

کینہ - حقہ - بد سگالی

کیوٹرا - کازی

کیو کا اسباب زہر خانہ

کیوں؟ چرا - ازچہ؟

کیونکہ؟ چگونہ - چساں - چرطوبہ؟

کئے جانا (استمرار) "ہی" کردن

(مثلاً او ہی می خورد)

وہ کھاتا رہا ہے)

گ

گ (۱)

گاجن - آبتن - باربار

گاجن کرنا کشیدن (مثلاً این مادیں را)

پس دقت کشیدہ کیا آپ اس گمشدہ کو کجا گاجن

سرایا ہے؟)

کالی دینا سقط گفتم. دشنام دادن
دشنام گفتم.

گالیاں سگ برگرد پدرش بشاند
قرساق - خردوپا - پدر سگ
پدر سوخته - مادر بخفا -

گالا ندیف - پنبه زده -
مندوف -

گانا (اسم) ترانه - نغمه - سرود
تصنیف -

گانا (مصدر) تصنیف خواندن
سرودن - سرانیدن - نغمه سازیدن
ترانه زدن - سرود آوردن -
شعر انشا کردن -
گانا بجانا رقص و سرود

گانٹھ گره - عقد - عقدہ
گانٹھ دینا گره بستن - عقد بستن
گانٹھ لگانا گره زدن - گره نهادن
گانٹھ پڑنا گره خوردن - گره افتادن
گانٹھا دیکھو "پست قد"
گانٹھنا دفعن - دفعیدن - پیوستن
گانٹھنا (تیار کرنا)
کسی را پختن

کاجر گذر - زندک - جود
گارا گلاب - گل لائی - وصل
گارد ساغلو - مامور
گازنی ضمانت - تامین - تضمین
گازنی کرنا ضمانت دادن - تضمین شدن
تضمین کردن

گاژنا دفن کردن - زیر زمین نهادن
گاژها کشف - غلیظ - گمنده

گاڑی درشکه - عرابه - عاده
کاسک -

گاڑی کھلی هونی درشکه سرباز
گاڑی بان عاده چی - کاسکچی -
درشکه ران -

گاڑی چلانا عرابه راندن
گاڑی (ریل) ترن - قطار - شندفرز
باشین -

گاڑی مس هونا { خطا کردن
(گاڑی چھوٹ جانا) { ترن
گال رُخ - رخسار - عارض

گالی دشنام - سقط -
کلمه بد -

ہگتی درگو۔ پرگو۔ حراف۔ یادہ گو

ہگتی نیمچہ
ہگتہ مارنا لاف زدن۔ یادہ گفتن

گتہ مقوی
گتہم گتھا مشاجرہ۔ ہشت ہشت۔
گتہم گتھا ہونا ہشت ہشت شدن
مشاجرہ کردن۔
گتھلی کیہ۔ غریط۔

گ (ٹ)

گٹا بند دست
گٹ پٹ بون مون۔ لون بون
گٹھا پٹہ۔ پٹتارہ
گٹھل دانہ۔ پٹم۔ استخوان
گٹھ کٹا کیہ بڑ۔ گرہ بڑ
گٹھیا وجہ مفاصل۔ باد مفاصل

گ (ج)

گجر جرس۔ زنگ

گناختنا دوستی (اُلفت قائم کردن
بنائی دوستی گذاشتن

گانجا بگ دشتی
گاندھی (۱) عطر فروش
(۲) قوی از مہنور

گادوی ابلہ۔ سفید
گاؤنکیہ پستی

گاؤں دہ۔ اُستاق۔
اُوستا۔

گاؤں بسا نہیں پیکھے {
پہلے ہی موجود ہیں
ہنوز مسجد تعمیر شدہ کہ کورن پرورش نشتند
گاؤں کا بھار کورٹیوں
سے نظر آ جاتا ہے

دوش بہ ہیں عاش پرش
گاؤں کا گنوار جابل مطلق۔ اجیل
گاتن زن غنیگار
گاہک خریدار۔ مشتری

گ (ب۔ ت)

گبرو جوان۔ رغا۔ تنومند

گجریلا قبولِ زندگی
گجرا بار۔ طوقِ گلو
گجی علائقہ
گچھا خوش۔ جماع

گ (د)

گدا سائل۔ گدیگر۔ سوالی
گدا دوشک
گدا اسپرنگ دار دوشک فادی
دوشک فزی
گداگر دیکھو گدا

گداگری سوال۔ درپوزہ گری
گداگری کرنا گدیہ کردن۔
سوال کردن

گدڑی مرقع۔ ژند۔ دلق
گدڑی بیچنے والا کہنے فروش
گدگہ انا { تعلق کردن۔ غلج کردن
گدگدی کرنا { خارخار کردن۔
گدلا متعفن۔ مکد
گدہ لاشہ خوار۔ کرگس

گدھا خر، حماد۔ دوازگوشت

گدھا سواری کا اولاغ۔ اولاغ
گدھی مادہ خر۔ ماچر
گدھے کا بچہ خرکہ
گدھے کی آواز عوام۔ زفر۔ نہیق
گدھے پر بس نہ چلے تو اندیشِ فزنی رہ
گدھیا کے کان اینٹھے۔ بہلاں جی پید
گدھی قفا۔ پشت سر
گدھی کرنا گودال کردن
گدھی سواری کی تسکوت۔ زین
گدھی تنور کی لپہ۔ لپہ
گدھی حکومت کی تخت۔ تخت و تاج
گدیہ دیکھو گدا

گ (ذ)

گدننا غرض نمودن۔ پیش کردن
گذاشتن
گزارہ معاش
گزارہ متعلق نہ ہونا
معاش بدست ہوا بودن
گذرنا گذشتن
گذرنا (مرزا) ملت نمودن۔ انتقال کردن
مردن۔

گرامر غلطیوں - قواعد صرف و نحو
 گراوٹ دلت - آفادگی
 گرہ مسکین - عقبہ زیر حمیر - مارزیر گاہ
 رگرتا پڑتا افغان و خیزان
 گرج تند - رعد - نواب
 گرگجا صومعہ - کلیسا - کینہ
 گرگجا غزین - فروشیدن تندر
 فروشیدن رعد -
 گرد و غبار - خاک - گرد و غبار
 گرد آڑنا غبار برخاستن

گرد گرد - حول - دود - گرد
 گرد گرد گرد دود دود - چار سو - دود
 گرد جمع ہونا / گرد کسی آمدن
 گرد ہونا / گرد کسی رفتن

گردون - عشق - جید
 (جمع احیاء)

گردون کامنکا مہر گردن
 گردن مارنا گردن زدن
 گردنی مارنا سیل ندن - برتھاندن
 گروہ کلیہ

گذشتہ باستان - ماضی - گذشتہ
 گذشتہ باتوں کو یاد کرنا کاہ پارینبادون

گ (ڈ)

گلدیا شبنم - گلہ مان
 چاروا دار -

گلدی غلط ملط - غلط پلٹ
 گلدی مارنگ GOOD MORNING
 صباح ماں بخیر گند
 مَسَاكُ اللہ بِالْخَيْرِ

گلدی مارنگ GOOD NIGHT
 شب بخیر - شب خوش گفتن
 گڈی دیکھو "پنگ"
 گڈی کرنا گودال کردن

گ (ر)

گڑ قاعدہ کلیہ - ضابطہ اصل
 گراموفون ساز فرمی - صدا جس کن
 گراموفون
 گراموفون میں آواز بند کرنا
 درگرا فون ضبط کردن

گرفتار

دست گیر

گرفتار

گرفتار کرنا گیر کردن - دیکر کردن

گرفتار ہونا دست گیر شدن

دست افادان گیر آمدن

گرگٹ بوتلوں - گلیک - جڑوا

آفتاب پرست

گرم مصالحہ دیگ افزار

گرم مقام قشلاق - گرم سیر

گرم گرم سنانا دشنام دادن

گرمی رحمت - سست - حرارت

گرمی موسم تابستان صیف - گرما

گرمی پڑنا ہوا گرم بودن

گرنا افادان - زمین خدودن

انپلو آمدن

گرنا گھوڑے سے

از اسب پرت شدن

گرو پیر - مرشد

گرو {

گروی رہن

گروی رکھنا مرہون کردن

گروہ جامعہ - جرگہ - محضہ

گمرہ عقد - عقدہ - گمرہ - دکر

گمرہ لگنا عقد خوردن - گمرہ افادان

گمرہ ہستی خانہ دار

گمرہن (چاند) خوف

گمرہن (سورج) کسوف - گرنگی آفتاب

گری منز

گریبان بخ - گریبان - یا قہ

گ (نر)

گنڈ فداغ - فداغ - گنڈ

گنڈ (۱) گانڈ - اعلان دکی

اخبار دکی (۲) تجلہ

گنڈ نقل - تنقل (جمع تنقلات)

گزی پلاس

گ (ٹر)

گڑ قند - قند سیاہ

گڑ بڑ ہیا ہو - ہیمان - شود و شر

گڑ بڑانا زیر دود کردن

زیر دود کردن

گڑھ قلعہ - دژ - حصن

گرٹھا

۲۷۲

گلاب پاش

گفتگو کرنا صحبت داشتن
حرف زدن

گ (ل)

گلا گلو - جھڑ - حلقوم
ملق -

گلا کوٹ کا بیخ

گلا پڑنا آواز بند شدن - آواز گرفتن
گلو گرفتن -

گلا دانا خفہ کردن

گلا گھٹنا خفہ شدن

گلا گھونٹنا خفہ کردن - گلو افشردن

گلے پڑنا در صد کسی بودن

گلے لگنا (۱) معافہ کردن بے گیشیدن

گلے لگانا (۲) ترم نمودن

گلے تک بھڑا تا گلو پڑ کردن

گلابی وردی - سُرخ -

گلابی -

گلاب گل گل سُرخ - گلاب
گلاب پاش رشاشہ - گلاب زن

گرٹھا مٹاک - گود - گودال - بیق
گرٹھی آبادی - آبادانی - قریہ - وہ
گرٹڑا ہٹ غریو آسا

گرٹڑا نا لجابت نمودن - زاری کردن - الحاح کرنا
گرٹڑا ہٹ لجابت - زاری - الحاح
گرٹیا عود مک - لعبت - بلوچک

گ (س)

گستاخ شوخ چشم - چشم سفید
بے جا - بے عار

گستاخی شوخ چشمی - بے حیائی

گستاخی سے پیش آنا ادب نہ کردن

استزام واجب نہ داشتن

گشتی چہی تذکرہ عمومی

گشتی مراسلہ { مراسلہ عمومی

گشت دورہ - بلوگ گردی

گ (ف)

گفتگو صحبت - مکالمہ - محاورہ - مکلم
اختلاط - گفتگو

گلاب چھڑکنا

۲۷۳

کنجا

گلاب چھڑکنا گلاب بندن۔
گلاب پاشیدن

گمراہی ضلالت
گمراہ ہونا راہ گم کردن
خود را گم کردن

گمشدہ چیز لقط
گملاگیدہ چلیک۔ کوزہ گل
گننام غیر معروف۔ گنام
گننام خط خط بے امضار

گلاس گیلاس
گلانا گداختن
گلاہوا بوسیدہ

گلچھڑا کچھ دین
گلٹ ملع

گلٹی طاعون بخیارک

گلدستہ دست گلی بگلدستہ

گلام عنایب۔ بیل مرغستان نیز دہنا

گلگیر گل چیں

گلو بند دھال گردن۔ بگلو بند

گلہری موش پراں۔ دارموش موش خرا

گل لینا (چراغ سے) سوختہ پھیدن

گل از چراغ گرفتن

گل کنا (چراغ) کشتن بلموش کردن

گلگی پس کچھ تنگانی

گلی دھڑا چایک۔ چکمر

گ (ن)

گن خوبی۔ ہنر

گنا نیشکر۔ قصب

گنا مقابل۔ (دو گنا)

سہ مقابل سہ چند (تین گنا)

گنا شمرن۔ شمار کردن

گناہ عصیان۔ جرم۔ خطا۔

گناہ بخیا۔

گناہ کرنا غلط کردن۔ خطا کردن

گناہگار مجرم۔ عاصی۔ جنایت کار

گناہ فاسق۔

گنجان توپ

گنجنا سکی

گ (م)

گمراہ راہ گم کردہ۔ ضال

گندہ غلیظ۔ کثیف۔ گندیہ
گنداندہ ستم نئی۔ لُق۔

گندگی غلاظت۔ کثافت
گندی نالی زیراب

گندھک گوگرد۔ کبریت

گندھی عطر فروش

گنوار دوستائی۔ بدوی۔ دہقان

گنڈاسہ تیشہ

گنئی دینار

گ (۱)

گوالا شبان۔ گلہ بان

گواہ شاہ۔ گواہ

گواہی شہادت۔

گواہی دینا آقا شہود کردن

شہادت دادن

گو بر سرگین۔ فضلہ

گو بھی (بند) کلمہ بیج۔ کرم بیج

گو بھی (بھول) کلمہ کرم کلمہ

گو بھی کا پھول قرمیط

گو پھیا فلاخن۔ ثروپین
منجینق۔ کلوخ انداز

گوت خاندان۔ خاواہ

گوٹ ٹمرہ۔ بڑ

گوٹ کپڑے کی حاشیہ

گوٹ۔ گوتا زرتار۔ یراق طلا۔

زردق

گود کنار۔ آغوش

گودا مغز

گودام بازارخانہ۔ مال خانہ

انبارخانہ۔ مغانہ

گودڑ جل کہنہ۔ زندہ

گودڑ پوش

گودڑ مارنگ صباح تاں بخیر گند

گودڑی کرنا گودال کردن

گور تربت۔ مزار۔ قبر۔

مدفن۔

گور میں پاؤں لٹکائے ہوتے

آفتاب بام۔ چراغ سحری۔

گورنٹ دیوان۔ باب حکومت

دولت

گورنٹ سکول مدرسہ امیریہ

گورنمنٹ گزٹ کاغذ دولت
 اخبار عالی - اخبار رسمی
 گورنمنٹ ہاؤس آرک -
 دارالایات -

گورنر ایٹمن - متصرف - والی
 نائب السلطنت - استاندار
 گورکھ پند - ستارہ -
 حلقہ شیطانک
 گوریلا جنگ جنگ چاول
 چاولی

گوز تلنگ - ریح - تیر
 گوز مارنا - تلنگ در رفتن
 ریح خارج شدن - گذر کردن
 گوشت - لحم - گوشت
 گوشه گوشه - خلوت - انزوا
 گوشه اختیار کرنا منزوی زیستن
 گوشه انزوا گرفتن - گوشه گرفتن -
 گوشه نشین خلوة نشین - منزوی
 گوشه گیر - خلوت گیر
 گوشمالی تعریک - گوشمالی
 گوشمالی کرنا تعریک کردن -
 تویح نمودن - گوش مالیدن

گوکھ و خک
 گوکھ دیال موسی پوپچ

گول گرد - دور - مدور
 گول گیندکا سرگاز - دروازہ
 گول کمرہ مجلسی - اطاق پذیرائی
 گولہ - گولا - خمپازہ - سنگ - سحر -
 گلولہ - بوم -

گولہ باری بوم بارہ - رشاشہ
 گولے کا پھٹنا انفجار گولہ
 گولی چلانا دیکھو "فائر کرنا"
 گوکک غوکک - غلہ دان
 گوکک چندہ کا صندوق احانہ
 گول مول بات حرف پہلوار

گولی حب - گندہ
 گولی (بندوق کی) بندوق - گولہ - میہ
 گولی بنانا گلولہ ریزی
 گولی مارنا تفنگ انداختی -
 تفنگ خالی کردن
 گوڑ غدہ - دوشپیل
 گوون جوال - خورمیں
 گونج مادکھ - آواز بازگشت

گھانا خاہ . زیاں . تفتیات
گھائی کدک . گردنہ . تنگہ . دبند
گردن کوہ . درہ . اسکلہ .
راوی کوہ .

گھاس کاہ . چیش . پتیر . گیاه
گھاس خوردو . علف ہرزہ . علوفہ
گیاه خوردو

گھاگ مرد کہن سال . جنگ
گھائل فگار . زخم خوردہ . زخمی .
گھاؤ زخم . ریش . جراحت
گھاؤ بھرا اندال . مندل شدن

گھرانا دست پاچ شدن . خود را ہفتن
سرا ہ شدن . عصبانی شدن
گھراہٹ سراہیگی . دست پاچی
گھنا ابریلہ . ابرہ . میخ .

گھانا کی کردن . کوتاہ کردن

گھنا ہوا جبرہ کشیدہ
گھنا کاستن . کم شدن

تقلیل شدن
گھنادم خٹہ شدن . جوگیر شدن

گھٹنے زانو . رکبہ . کعب . ہنوساق
گھٹنے چلنا غشردن

گوند ضغ . آزدی
گوندھنا آنا خوشیدن .
دست کردن . بشیوانیدن

گوندھنا بال موباختن
سرشتن

گونگا گنگ . لال . اکیم .
گونگھا صدف پچاک

گوہ سومار
گویا بوکہ . شاید کہ . گویا .

گوئی .
گویا مطرب . خوانندہ .
آواز خوان . بخنیدر

گ (۵)

گھات کین . کیگاہ .
مرصد .

گھات لگانا اکین بستن کین کردن
گھات میں بیٹھنا کین نشستن .
گھاٹ پایاب . معبر . جگہ .

مشرہ . ممر . سکوی دریا
آبشخوہ . مشرب .

گھٹنے ٹیکنا زانو زدن۔ زانو نشستن
پچھ پچ در آمد۔ انبوہ۔ اُردھام

گھر خانہ۔ سرا۔ محل۔ منزل
بیت۔ مکان۔ اقامت گاہ۔

گھرانہ تبار۔ خاندان۔ خالوادہ۔

عائکہ۔ دودمان۔ زن و فرزند

گھر بار { زن و زندگی۔ ابا بیا ڈاری
گھر کا اسباب { رخت۔ خرت پرت۔
کالائی خانہ۔

گھر میں دانے نہیں {
اور اماں پیسے چلی {

درخانہ آردنی در کوچہ دو۔۔۔۔؟

گھر جانا محض شدن

گھر ٹوی خانگی

گہرا عمیق۔ ثدف

گہرائی عمق۔ قعر۔ گودال

گہرا دنگ دنگ پُر گرفتہ۔ پُر دنگ۔

گھڑا سب۔ جڑہ

گھڑی ساعت۔

شیشہ ساعت

گھڑی الام کی ساعت شمار
ساعت دنگ دار ساعت بیدار کن

گھڑی جیبی ساعت بغلی

گھڑی دستی ساعت ساعد

گھڑی گھنٹہ گھر کی ساعت مینار

زنگ ساعت۔

گھڑی کلاک ساعت دیوار

گھڑی میز کی ساعت مجلسی

گھڑی کے پرنے

چرخ ہائی ساعت۔

گھڑی سُست رفتار کند کار

گھڑی بند ہونا خوابیدن ساعت۔

دشلا ساعت خوابیدہ میری گھڑی بند ہو گئی

گھڑی ساز ساعتی۔ ساعت گر۔

ساعت ساز۔

گھڑی کاری گولیٹر سوزن تند و کند

گھڑی کالیور رتاقص

گھڑی کا ہندسہ خط ساعت

گھڑی کی سوئی عقرب

گھڑ گھڑا ہٹ عزلیہ۔ عزلیہ آسا۔

گھڑیا سبوجہ

گھڑیال دا۔ جرس

گھنا خزیدن۔ فردفتن بدیدن
 رگھنا سولن۔ سائیدن
 گھیارہ علان۔ غلف بڑکاه فروش
 گھینٹا کشیدن
 گھمکی بندھنا گھوگرتن۔ دم از گریہ گرفتن
 خنڈ شدن۔ گریہ ملوگیر شدن۔

گھانا یر دادن

گھنس راجتباسر
 گھنڈ غود۔ تکبر۔ نخوت۔ سرکشی۔ فرد۔
 گھیر سر پہنچ خوردگی۔ دوران سر۔

گھن نفرت۔ کراہت۔
 حقارت۔

گھن تیک

گھن کرشک

گھن لگنا کرشک بستن

گھن کھایا ہوا کرشک بست

گھن (چاند) خسف۔ ماہ گرفتگی

گھن (سورج) کسوف۔ آفتاب گرفتگی

گھنا زلید۔ جلید۔ ملی

گھنا گنہان۔ توپ۔ تودرتو

گھنٹہ زنگ۔ جرس

گھنٹہ (وقت) ساعت

گھنٹہ بجانا زنگ زدن

گھنٹہ کی آواز، جرنگ

گھنٹہ گھر مینار ساعت

گھنٹی اطلاع کی زنگ اخبار

گھنڈی تیکہ۔ ڈکے۔ کٹہ

گھنکرو زیل۔ زنگ۔ زنگولہ۔ قلعہ

گھنڈو پڑنا گلہ میں دیکھو گلہ پڑنا

گھمکی بندھ جانا دیکھو گھمکی بندھنا

گھنی دارھی توپ ریش۔ تپ ریش۔

ریش انبرہ

گھوٹا جہو کشیدن

گھوٹا وادیدن۔

چشم نمودن

گھوڑا خیل۔ اسپ۔ فرس

گھوڑا تیز خنگ۔ بادپا۔ یکران

گھوڑا سفید اشہب

گھوڑا سیاہ ادہم

گھوڑا مٹھی شبدیز۔ مٹھی

گھوڑا دور کا اسپ شرط

گھوڑا بار بار بارگر

گھوڑا الف ہونا شکو خیدن۔ سیخ پاشدن

گھونٹ ہونا (ہوا) باد خف شدن
اعتباس

گھونس خرموش

گھونسا مُشت۔ سیل

گھونسلآ آشپاء۔ لاند۔ غال

گھونسلانانا غال کردن۔ آشیان نائن

آشیان کردن۔ آشیان بستن۔

آشیان چیدن۔ آشیان نہادن۔

گھونسا بازی ہشت مُشت

گھونگا گوش مابی۔ صدف پیماک

گھونگٹ نقاب۔ پردہ زنبوری

گھونگرو دکیو۔ گنگدہ

گھونگرو بال مرغول بشکن شکن

گھی روغن زرد۔ نمُن

گھیا کدو۔ قرع

گھیرنا دوہر رفتن۔ احاطہ کردن

درمیان رفتن۔

گھیرنا (فوج) محاصرہ کردن۔

محصور ساختن۔

گھوڑا اڑانا ہی کردن

گھوڑے پر جم کر بیٹھنا ران فتردن

گھوڑ دوڑ کرنا اسب روانی کردن

مسابقت کردن

گھوڑ دوڑ مسابقت۔ اسب روانی

گھوڑ دوڑ کا میدان آسریس

گھوڑے کا اُچھلنا گنبک کردن

گھوڑے کو کان پکڑ کر کھڑا کرنا

ہبر گرفتن۔ ہبر کردن

گھوڑے کا ہٹ کرنا یک برہ رفتن

کھگیری کردن

گھوڑے سے اترنا ران کشادن اترنا

فرواد آمدن

گھوڑے سے گرنا

از اسب پرت شدن

گھوڑے کو سدھانے والا

شہسوار۔ سوغاں گیر

گھوڑی مایاں۔ مادہ اسب

گھوڑی کا بچہ۔ کرہ۔ کرہ اسب

گھوسی گاؤ پرود

گھونٹ جرء۔ قپ۔ دم آب

گھونٹ گھونٹ پینا جرء کشیدن

سخت گفت محروم

گ (ی)

گیا وقت بھر، خدا آتا نہیں

وقت از دست رفتہ بازی آید

گیا ہے سانپ نکل
اب لیکر پیٹا کر

چوں کار از دست رفت پشیمانی چہ سود؟

گیت تصنیف - آواز - سرود

گیت گانا تصنیف خواندن

گیٹس بند جراب - زانو بند -

پاچہ بند -

گیڈ شفال - تور

گیڈ کی آواز زوندہ کشیدن

مد ہا کشیدن

گیرو گل ماشی - گل ارمنی

گیس گاز - چراغ گاز

گیلا تر - نم - نمدار

گیلری گالری - رواق

گیند توپ - گونی - برگل - طوپہ

گیندا صبرنگ - صبرنگہ - صبر

گیند بلا گونی وچوگان

گیندا کرگدن

گینوں گندم

ل

ل (ا)

لاب حرص - آرزو - طمع

لائبریرین کتاب دار

لاپرواہ بے نیاز

لاپرواہی بے مبالغہ - بے نیازی

لات کدہ - مت

لات مارنا کدزدن - جفتہ زدن

لاٹری

لاٹری - حراج

یانصیب

لاٹری ڈالنا قرعہ انداختن

لاٹری کا ٹکٹ ورق انصیب

لاٹھی چوب دستی - عصا چاق

لاج شرم - حیا - آرم

لاونا بار کردن - عمل کردن

لاڈ ناز - عشوہ - محبت

لاڈلا ناز نازند - ناز پروردہ

لاله شقیقه - لاله -
 لالک کوٹ کاتبی - فرغل - فرغل
 لائزل آفیسر افسر ارتباط - افسر رابطہ
 لائق دعوہ - لائق - مزادار
 لائق ہونا شاستن - سزیدن
 لائبریری دارالکتب - مکتبہ
 لائسنس جواز نامہ - دسک - امتیاز
 لاکاج مددہ المحقوق
 لائن راہ آہن - میر

ل (ب)

لبادہ فرغل - یاپونچہ -

لباس کسوت - پوشش
 رخت جامہ تشریفہ (جمع تشریفات) لباس
 لباس بدلنا رخت عوض نمودن -
 جامہ بدل کردن -
 لباس رات کا رخت شب
 لباس عورتوں کا رخت زنانہ
 لباسی آرمی آزمائش گاہ بمیل - ہارنٹو
 دارالبحرہ -
 لبحانا فریفتہ کردن - فریقن

لارڈ لرد - امیر الامرا -
 لارڈ شپ رئیس الاساتفہ
 لارڈ پلیدی بطریق
 لارڈ چانسلر مستوفی المملک
 لازم کر لینا لازم داشتن
 (بخود) ہوا نمودن
 لازمی لایمی ضروری - جتنی - جہم -
 اجاری -

لاسہ دینی - سریشتم
 لاش میدہ - نعش
 لاکھ لک - شمع احمر
 لاکھ (عدد) ملین - صد ہزار
 لاگ (دشمنی) عداوت خصمی - دشمنی
 لاگ چاشنی
 لال اہر - سُرخ
 لال (تقریر) اصل - یا قوت - جواہر
 لال (پرنده) کبچک سُرخ
 لالین لالہ - فانوس - قدیل -
 لائرن - لائرن
 لالچ آرز - طمع - شرہ - حرص
 لالچی طاع - حریص - طامع
 لالچی محروم رہتا ہے
 طع لالہ حرف است دہر رہتی

برل پارٹی حزب الامرار۔ احرار

ل (پ)

لپ کف دست

لپاٹیا کذاب۔ مدع گو

لپاٹیا کونا کاه گل کردن

لپٹ شعلہ آتش

لپٹ خوشبو، شیم۔ نشر

لپٹ جانا ہلکار شدن۔ بغل کردن

آغوش گرفتن۔ گردن بگردن شدن

لپٹا آریختن چسیدن

لپسی سمنو

لپینا آریختن۔ نویدن۔ چسیدن

لپیٹ لینا چسیدن۔

لپینا (کاغذ) لوک کردن

لپیٹ لا۔ تہ۔ پیچ۔ نند

ل (ٹ)

لٹ شاخ گیو

لٹانا خمابیدن۔ مدار کردن

لٹانا بتاراج دادن۔ بیاد دادن۔

لٹس غارت۔ یغما۔

لٹنا غارت شدن۔ غارت خوردن۔

لٹنا آویختن۔ آویزناں کردن۔

لٹو فرو۔ چرخک۔ دقار

لٹو پھرا فرزہ گردانیدن۔ چرخک کردن

لٹو جونا فریفتہ شدی۔ دل باختن

پاسو گردیدن

لٹہ جھاق۔ دنگ۔ چوب دستی

بار چوب۔ بار میزم

لٹیا دکیو "لاٹھی"

لٹیرا یغما۔ غارت گرتاراج گر

غارت زن۔ یغما

لٹہ آفتاب۔ مطہر

ل (ح - د)

لچکنا دقتا شدن نجیدن۔ چسیدن۔

لچک خمیدگی۔ نزاکت

لچہ شوخ۔ پارہ کار۔ طل

لچھن طود۔ روشش۔ خصلت۔

عادت۔ اطوار۔

لحاف بالا پرش - بالا کش -
دراج - شادیچہ -

لہو بارش - بار بردار - بارگیر
لہان بار - وزن

ل (لٹ)

لڑائی جنگ - خصومت -

نزار - ستینو

لڑائی کا مول ٹانسی

ظرافت آتش افروز جہل است
لڑائی میں مٹھائی نہیں

درجنگ علوانہ می بخشنند

لڑاکا ستیزندہ - ستیزہ کار -
جنگجو -

لڑاکا عورت پتیارہ - دعوائی

لڑکا

فرزند طفل - پسر بچہ
کودک - طفلک (اسم تصغیر)

لڑکا دیوی کے پہلے شوہر کا لیب

لڑکا نعل میں ڈھنڈورہ شہر میں

یار درخانہ ومن گروہاں می گروم

لڑکپن طفولیت - کودکی
لڑکی دختر - صبیہ - تالی - دخترہ -

دخترک (اسم تصغیر)

لڑکی (محبوبہ) سوگلی - دست چلو

لڑنا سرکلزندن - بہ نزاع برخاستن
ستیزیدن - دافآدن جنگیدن

لڑکھڑاتے ہوتے چلنا

کچ و کوچ راہ رفتن

لڑھکنا غلطیدن

لڑی رشتہ - سک - سمط

ل (اس - ش)

لٹ دیکھو " نہرست "

لٹن سیر - نوم

لسوڑا سپستان - فحاش

لسی دوش - باست - آبدوش

لشکر خیل سپاہ - موکب - قشون -

تیب - نظام - فوج - لشکر - آرتش -

لشکر تیار کرنا عسکر سوق دادن

لشکری دیکھو " فوجی "

ل ا ط - غ

لُطَف (۱۱) خوبی (۱۲) مہربانی -
عطوفت -

لَطِيف شوقی - لطیفہ : جمع لطائف
ظرافت - فی دلیہ

لُغَت فرنگ - قاموس : لغت
لغو : بے ہودہ - ناکارہ - ناہنجار - لغو
از کار گذشتہ - از کار ماندہ -

ل ا ف - ق

لُغَا فہرست - لغت - لغت نامہ -
لُغَا فہرست کرنا لغت نمونہ

(نامہ) درجہ گذشتہ
لُغَت LIFT ماشین رفع -
آسانسور - بالارو -

لُغَتِ نَت نائب اول - ملازم اول
لُغَت واژہ
لُغَت دیکھو "شاہ"
لُغَت لپچہ - لقمہ

ل د ک

لُکچر لکچر کن - مقرر خطیب
درس گو -

لُکچر لکچر - خطبہ - تقریر - خطاب -
لُکچر دینا لکچر دادن - خطاب کردن
کنفرانس دادن -

لُکڑ لکڑ کندہ - چوب کلاں -

لُکڑی چوب

لُکڑی (ایندھن) ہیزم - ہیمہ

لُکڑی (چھڑی) تعلیمی - چوبدست

لُکڑی جھونکنا ہیمہ دہشت زدن

لُکڑی سے مارنا دم چوب گذاشتن

لُکڑی کے بل بندر یا ناہتھی ہے

گوسالہ بزور تیغ می جہد

لُکڑ ہارا ہیزم کش - خاک کش

خطاب - ہیمہ بڑ -

لُگنت گیر خوردن زبان

لُکھ پتی ملونیر - صاحب اٹاک

لُکھا ہوا [لوشہ - بنشہ - مرقومہ - چکامہ

لُکھائی [رقم زدہ - تحریر -

کھائی کے پیچھے پڑنا

درصد نوشتن بودن

کھنا رقم زدن - نگاشتن -

نوشتن - تحریر نمودن

لکیر کھینچنا مسطر کشیدن - سطر کشیدن

لکیر کا فقیر مقلد بے معنی

ل (گ)

لگاتار بیانی - متواتر - پیہم

لگام عنان - بجام - جلوش

بگ -

لگام تھامنا عنان گرفتن

جلو کشیدن

لگام دینا لگام کردن - لگام نہادن

لگام برسر آپ کشیدن - افادہ کردن

لگ بگگ کما بیش - نزدیک باں

تقریباً

لگان باج - خراج

لگاؤ انس - محبت - علاقت - تعلق

لگن (۱) آفتاب

(۲) آفت - عشق - محبت

ل (ل)

لچکانا شرہ کردن - حرص کردن

لکنا (۱) لغو زدن

(۲) دعوت مبارزت دادن

لگو پتو خوشامد - چالپوسی تعلق

لگو پتو کرنا آشامی کردن - لا بے گفتن -

تملق کردن

ل (م)

لمبا - لمبی { دراز - بلند

لانبا { طویل

لمبائی درازی - بلندی - طوالت پہنائی

لمدھینگ قاز

ل (ن)

لنجا شل - زہن

لنچ عصرانہ - صرف شام - شام

لندن لندرا - لوندرا

لندورا - لنڈی - لنڈا دُم بُریدہ

لنگر

شرع - لنگر - انجر
شرع کشیدن -
لنگر برداشتن -

لنگر اٹھانا

لنگر ڈالنا

لنگر انداختن - لنگر کردن
لنگر انگندن -

لنگر گاہ

باد انداز - لنگر گاہ

لنگر

لنگ - قزل

لنگر اٹھانا

لنگ کردن

لنگر اٹھانا (جانور کا) ٹم انگندن

لنگر اکر چلنا کج و چلا راہ رفتن

لنگاہ رفتن

لنگوٹی (یا) لنگی

لنگ - قیزہ -

لنگوٹہ - آفتابی -

لنگوٹیا یار دوست دیرینہ

ل (و)

لوا صیغہ اس بگیر - بستان

لوا (کان کن) نزد گوش

لوا (دچی کی) زبان - زبانہ - افزا

لوا (گرم ہوا) سموم - با گرم

لوا آرزو - تمنا - مراد

لوا اٹھنا (دچی میں) زبانہ کشیدن

لوا چلنا با گرم وزیدن

لوا لگنا تمنا داشتن - آرزو کردن

لوا لگنا آفتاب خوردگی - آفتاب زدگی

لوا کا کلی - وریج

لوا بھہ حرص - طمع - آرز

لوا بیا ترا شک

لوا طاعت اعلام بازی - پستی -

بچ بازی -

لواٹ

لیفا - غارت - تاراج

لواٹ کھسوٹ

چپاولی -

لواٹنا تاراج نمودن - غارتیدن -

لواٹ کردن - تاراج کردن

لواٹنا مراجعت کردن - بازگشتن

پرت شدن

لواٹا آفتاب - مطہرہ

لواٹے کی ٹونٹی لور آفتاب -

شیر آفتاب

لواڑی منافات - بنگہ

لواکی کدو - قرع

لوا (۱) دست بھیدہ - شل

(۲) پائیدہ

ل (ی)

لیاقت استعداد - جذبہ -
 لیل سرچسپاں
 لیبارٹری محل - لابراتور -
 آزمائش گاہ
 لے بھاگنا درلودن - اخذ کردن -
 لے پالک پر خواندہ - قتی - دلی
 لیپ ضامد - طلا -
 لیپ پوت آرم
 لیپنا پسیدن
 لیت و لعل کرنا مللن کردن -
 بہ امروز و فردا گذاشتن
 لیت و لعل امروز و فردا -
 پس و پیش
 لیتوگرافر سنگ چاپ کن
 لیتوگرافی چاپ سنگی
 لیٹنا دلازیدن پشت دادن
 لیٹنا (آرام کرنا) دالمیدن - دکاشیدن -
 لیٹنا (دراز ہونا) دلاز کشیدن -
 لیٹرکس کبس مکاتیب - صندوق پستہ -
 صندوق پست

لوگ مردم - اشخاص
 لوٹری بدواہ - روہ - شعب
 ٹون ٹنک - بلج
 لونگ میٹک
 لونگ قرنفل - کلپتر دماغ
 لوہا آہن - حدید - جمود
 لوہار آہنگر - حداد
 لوہے کا برادہ سار آہن

ل (و)

لچون دیکھو - لوہے کا برادہ
 لہر موج - زنجیرہ - سلسلہ -
 لہریہ دار مارشچ
 لہسن سیر
 لھتی دودھ - ماست - آب زیر پیر
 لہو خون - دم
 لہو لہان کرنا بخون آغشتن -
 خون آلود ساختن
 لہلہانا سرسبز شدن - شاداب شدن
 لہنا فائدہ - نصیب -
 لہنگا شوارے کہ زمان ہنود
 پہنشد -

لین دین کرنا دادوستد رفتن
مراد وہ نمودن۔

لیورگھڑی کا رقص
لٹی امار۔ لڑاق

م

م (۱)

ماپ پیمانہ۔ کیل۔ وزنہ

مات شکست

مات کرنا شکست دادن۔ بسقت بُردن

مات کھانا شکست خوردن

بازی بافتن

ماحت تحت تبو۔ لمحہ۔ (جمع لواحقین)

ماتم سوگ۔ عزاء۔ شیون۔
ماتم۔

ماتم پرسی تعزیت۔ عزاداری۔

سرسلامتی۔

ماتم پرسی کرنا مویہ کردن۔ عزاداری نمودن

لے جانا ربودن۔ دہربودن

مجلسٹیو مقننہ۔ مجلس آئین ساز

لیڈ سرکین۔ روٹ۔ فضلہ

لیڈر پیشوا۔ قائد۔

لیڈری قیادت۔ رہبری۔

لیڈنگ آرٹیکل مقالہ مدیریہ۔ مقالہ خصوصی

لیسنس دیکھو۔ لائسنس

لفٹیننٹ ستران

لیکچر دیکھو۔ پکچر

لیکچرار دانشیار

لیکھ (جون) صوابہ۔ رشک

لیکھ (بٹا) بے راہ۔ چپ راہ جارہ

لیگ اتحادیہ۔ انجمن

لیلی کو مینوں کی آنکھ سے دیکھو

لیلی راجپتہ مینوں بنگر۔

لیمپ لاپہ۔ چراغ ٹوٹی

چراغ گانہ

لیمپ دیواری لالہ دیوار کوب

لاپہ دیواری

لیمپ لکھنے والا آویزہ۔ لالہ آویز دار

لیموننڈ لیونی۔ لامونادہ

لینا حریفان۔ ستاد

لین دین بہہ بستای۔ دادوستد بمراسہ

ماتم کرنا مویہ کردن - عزاداری نمون
مائی لباس بھامہ آبی - جامہ تلخ
ماتھا جبین - پیشانی -
ماجرا سرگزشت - واقعہ کیفیت -

مارپیٹ زرد و خورد
مار تبول - تافاق
مارشل لا حکومت نظامی

مارنا زدن - ندوکوب کردن
مازنا (زیادہ) خورد و خمیر کردن
مازنا (کھڑی سے) دم چوب گزفتن
مازنا (جان سے) کشتن - بقتل رسانیدن
مار پیچھے سنوار غنڈ گاہ بدتر از گاہ
مار کے آگے بھوت ناپتتا ہے
گر نبودی چوب تر فرمان نہ بُردی کا دزد
ماسٹر اخوند - استاد - استاذ (جس استاد)
ماشکی آبکش - سقہ -

مال دولت - ثروت
مالدار متمول - توانگر - دولت مند -
مال بکری کا مال فروش
مال غیر ملکی مال خارجہ

مال واپس کرنا دے آوردن
مالی امداد معاونت و جہی
مال و متاع اثاثہ - ہست و نیست
مال حرام بجائے حرام

مال حرام بعد بجائی حرام بود
مال گاری داگون - بارکش
مال گذاری [مدخل - محاصل - مخارج
مالیہ [مالیہ - مال دیوان - ارتفاع

مالا سبھ تسبیح
مالش کرنا تیمار کردن - عرق گیری کردن
روغن مالیدن -
مالک صاحب - دارا - ارباب
مالی باغبان - چمن آرا - گلچیں -
گمشن آرا -

ماما پرستار - نندہ - خادمہ
ماموں خال -
مامی زن خال

مان مادر - امی - ام - والدہ
نندہ (بچوں کی زبان میں)
ماں پر پوت پتا پر گھوڑا [اگر پند نہ تازند
بہت نہیں تو تھوڑا تھوڑا [پس نہ تازند

مایہ (دوت) سواہ - دوت -
ثروت -

مایہ ابار
مایہ لگانا انازدن
مایہ کو مایہ کھینچتی ہے
یکے برصد آید نہ صد بریکے

م (ب)

مبادلہ زر آرز - اسعار
مبارکباد تہنیت - مبارکباد
مبارکباد و سنا تہنیت دادن -
مبارکباد گفتن -
مبارز طلبی نہیب زدن -
دعوت مبارزت دادن -
مبتدی نوجو - نواآموز - نوبادہ -
مبہوت دنگ - گچھ شدہ -
مات و مبہوت -

م (ت)

متقی پسر خواندہ - دلی - متقی
متحیر ہونا دوامندن - مات شدن
ماج و ماج شدن

ماپنٹا ہیمودن - پیاٹش کرنا
مانپ دیکھو - باپ
مانجھنا سفید کردن -
ماندا (یا) ماندہ دیکھو - بیمار
ماند پڑنا (۱) روشنی نازل کردن -
(۲) مات خوردن شکست خوردن
مانڈا رقتا - نان ٹنگ -
مانع ہونا جلو ایستادن - راہ گرفتن
مانس آدم - آدمی - انسان
مانگ (سرک) فرق - تارک
مانگ (آرزو) طلب - خواہش - آرزو
مانگ مطالبہ
مانگنا خواستن طلبیدن - سوال کردن
مانگنا (دعا) غارت خواستن -
ماننا پذیرفتن - قبول کردن -
مان نہ مان میں تیرا مہمان
مہمان ناخواندہ

ماہنامہ رسالہ مجلہ

ماہواری (۱) ماہنامہ (۲) شاہرو
ماہواری دیکھو - حیض -
ماہر کرم کار - ماہر - پچیدہ کار
ماہر سیاست دلوامات

مٹانا ناپید کردن - ناپید کردن
مٹانا (تحریر) محک کردن - برداشتن و
پاک کردن - محو کردن -

مٹر شنگ - نخود فزگی
مٹکنا جنیدن - بشوہ فروختن
مٹکا - مٹکی - خم - سبو - کلوب -
مٹھا - دیکھو - "تسی"

مٹھاس - حلاوت - شیرینی
مٹھائی - شیرینی - قند
مٹھ - دیر - بنگہ - منم کہہ - منم خانہ -
بُت خانہ -

مٹھ بیٹھ ہونا دو چار شدن
مٹھی - مٹت
مٹھی باندھنا کف غنچہ کردن
مٹھی چپی کرنا مشتمال کردن

مٹھی - رگل - بُراب - خاک
مٹھی دینا خاک بر قبر بخین
مٹھی میں ملنا بازیں مہوار شدن
مٹھی کا برتن کپال - ظرف رگل
آوندگی -
مٹی کاتیل نُفت - نُفت

مترادف ہمدہ - مترادف - ہم معنی

مترود دیکھو "مہبوت"

مترود ہونا دیکھو "متحر ہونا"

متعد والی زن صیغہ - زن متعد

متفق ہونا اتفاق دادن - اتفاق کردن

متفق ہونا ریزویشن پر - اتفاق قرار دینا
تصدیق کردن

مٹلاشی کچ کاؤ - راز جو - متجسس

مٹلون مزاج ہر دم خیال

ہر دم رنجی زدن

مٹلی - تے - تہوع - دلشد
مٹلی -

مٹلی آنا دل بہم خوردن -

دل را با ہم زدن -

مٹلی آنادریا میں دیراگفتن

متواتر دیکھو "گگاتار"

متوالا مست - سکاں - زند

متوجہ ہونا رد کردن - با کسی بودن

متحنا شیر زدن - آند شیر داندین

م (ٹ)

مٹاپا فرہی

مثال مثل - مانند - گونہ - مثال
مثانہ آب دان - شانہ

م (ج)

مجارٹی اکثریت - کثرت - مائوری
مجامعت کرنا ہمبستری شدن
جفت شدن
مجاور استاء نشیں - آستانہ گزیر
مجامد - سجانہ نشیں -
مجال طاقت - فرصت - موقع

مجبور لاچار - مجبور
مجبور کرنا وادار نمودن - واداشتن
لاپہ ساقتن - واساقتن -
مجبور ہونا لا ب شدن - چارہ نہ داشتن
چارہ کار از دست رفتن
مجرأ رقص - مخفل - رقص و سرود
مجرانی رقم اعتبار
مجرم عامی - حیانت کار
مجتہد ہیکل - مثال - مجتہد
مجمع اڈھام - مجمع - انبہ
مجمع اکٹھا کرنا معرکہ کردن

مجموعہ ہمد - ہگونہ - ہمگانہ - ہنگی -
مجموعہ قوانین آئین نامہ
مجیدٹہ فوہ - اردنگ - ادناس

م (پح)

مچاق { سقف بار - تلمبار -
مچانڈ { رت
مچلکا مقید - ضمانت
مچلنا بدستی کردن - بے قابو شدن

مچھر پشہ - بقی - طشیار

لبوض (مولی)

مچھردانی پشہ خانہ - پشہ گیر
مچھیل ماہی گیر

مچھلی ماہی - سماک - حوت (مولی)

مچھلی چھوٹی ماہی ریزہ
مچھلی سرخ ماہی قزل آلا
مچھلی پکڑنے کا کانا قلابہ
مچھلی پکڑنے والا دیکھو مچھرا

م (ح)

محاصرہ کرنا سیب بندی۔ محاصو کردن
چاتمہ زدن۔

محافظ دیدہ بان۔ محافظ۔ پاسبان۔

محاورہ مثل۔ ضرب المثل۔
محبت ولا۔ حُب۔ اُلفت۔ اُنس بعلادت۔

محبت کرنا اُلفت کردن

اُنس داشتن
محتاج دست خوش۔ حاجتمند۔

محرور نویسنده۔ دبیر۔ مرزا۔ منشی۔
محرور۔ دفتر نگار۔

محرم کی پیدائش
مدیش بہ پیش ماش پیرس

محصول محاصل۔ باج۔ خراج عائد
رسومات۔ مالیات۔ جرزیہ۔ (غیر سلوں)

محصول چنگی رسوم گبرگ۔
رسوم گبرگ۔

محصول دینے والا توجیہ بدہ۔
محاصل گزار

محصول ڈاکخانہ پرستہ

محصول لگنا پوستہ بُردن

مثلاً اس مال پر قدر پوستہ می بُرد ؟

اس مال پر کتنا محصول لگتا ہے ؟

محفوظ مصئون۔ محفوظ۔ باحفاظت

محفوظ ہونا سرود کردن۔

حفظ گرفتن۔

محکمہ ادارہ۔ نظارت۔

مدیریت۔ محکمہ۔

محکمہ پولیس ادارہ ضبطیہ
ادارہ سرکلانتری۔

محکمہ تحفیہ پولیس ادارہ کار آگاہی

محکمہ تعلیم ادارہ معارف

محکمہ ٹیکس ادارہ خراج۔ محکمہ جزیہ

محکمہ جی دیوان عالیہ

محکمہ سرکاری ادارہ دولتی

محکمہ فوج ادارہ نظامی

محکمہ قضاة دیکھو محکمہ جی

محکمہ ملازمت ادارہ تہیہ کار

محکمہ نظر ثانی دیوان تیز

محکوم زیر دست۔ تبعو

محل کاغ۔ قصر۔ کونک۔ محل۔

محل سرائے۔

محل زنانہ حرم - حرم - حرم سرے

اندرون - اندرون خانہ

مختانہ حق الزمت -

محو کرنا حک کردن - برداشتن

پاک کردن -

محو ہونا گم شدن - خود را باقتن

م (خ)

مخالف بر علیہ - خلاف - مقابل -

مخالف سمت طرف دیگر -

جہت مخالف

مخالفت کرنا بر علیہ برخاستن -

خلاف کردن -

مُخْبِر جاسوس - خفیہ نویس -

مُفْتَش خفیہ -

مُتَخَار صاحب اختیار - وکیل -

مُتَخَار عام وکیل مطلق

مُتَخَار عدالت وکیل رسمی

وکیل شرعی

مختصر نویسی خط درز

مخصوص ویدہ

❖

❖

م (د)

مداری لوطی - (جمع لوطیان)

تماش چچی -

مدبر سیاست دان - دپلمات

مدت عرصہ - آوان - جین

مدت سے از دیر یازہ - از مدت مدید

مدد اعانت - امداد - دیکاری

معاونت معاونت - یاری

دیکاری کمک (فوجی مدد)

مدد کرنا بازو دادن

یاری کردن - اعانت کردن - کمک دادن

مددگار ہمدست - معاون - مُدَد

دستیار - ظہیر - مساعد

ناصر - کمک کار -

مدرسہ مکتب - مدرسہ - مکتبہ -

آموزش گاہ

مدرسہ امدادی مکتب معاون

مدرسہ ابتدائی [مدرسہ ابتدائی

مدرسہ پرائمری] دبستان

مدرسہ بانگال مدرسہ مرشدیہ

مدرسہ پبلک مدرّۃ الشعب
مدرسہ جمعی مدرسہ حرّی.

دارالفنون حرّیہ
مدرسہ خیراتی مدرسہ خیریتہ

مدرسہ دواسازی مدرسہ اجزائیہ
مدرسہ سرکاری مدرسہ امیریتہ

مدرسہ مڈل مدرسہ رشدیہ مدرسہ ثنائیہ
مدرسہ مخلوط مدرسہ اہلیہ

مدرسہ مخمری مدرسہ متجملہ

مدرسہ ہائی مدرسہ عالیہ - دبیرستان
مدعا علیہ دادستان

مدعو کرنا دعوہ گرفتن

مدعو ہونا دعوت شدن

مدعی عارض - دادخواہ - مدعی -
داد طلب -

مدعی سست گواہ چسٹ

کاسہ از آتش گرم تراست
مدھم پست - زیر

م (ذ)

مذاق ریشتمند - ہنک - استہزا
مذاق کرنا مذاق کردن - ریشتمند نمودن

مذبح گوسپند خانہ - مذبح

م (ر)

مراعات اقیازات

مرتاکبیا نہ کرتا چون دست از ہاں بشوید
ہرچہ در دل آرد بگوید

مرتبان کلوک - مدہ - بستو

مرتبه درجہ - منزلت - قدر

مرثیہ خواں روضہ خواں - آواز خواں -
مرثیہ گو -

مربع (انعام حکومت) تیول - تیولی -

مرحبانہ پشردن - افسردن

مرّح فلفل

مرّح گول فلفل گرد

مرچیں لگنا از جادہ رفتن -

بنفیس درآمدن

مرحوم مبرور - مرحوم (یہ نظام سے

پہلے استعمال ہوتا ہے مثلاً مرحوم اکرام)

مردہ میت

مردہ کو نہ ہلانے والا غسال - مردہ شو

مردہ کی چیر بھار تشرک میت -

مرد عورت کے تعلقات زنا شوی

مردم شماری سر شماری - احصار - حصائیہ
مرزا پھویا مرزا قشتم
مرزنی دیکھو بندی

مرغ خروس

مرغابی مرغ - طیر الما

مرغی مکیان - دجاجہ

مرغی کا بچہ چوزہ - چوچہ

مرغی کو آندوں پر بٹھانا مرغ خواباندن -
خوابیدن مکیان

مرغی کی آواز قد قد

مرغ کی کلنی تاج خروس

مرغی کو تیکلے کا گھاڑ بہت ہوتا ہے

دغاۃ مود شنی طوفان است

مرکھنا شاخ زن

مرگ چھالا پوست تختہ - پوستین آہو

مرگئے مردود فنا تختہ درود

خس کم جہاں پاک

مرگی مرغ

مرلی نائی - نی - جزیر

مرمت شکست و ریخت - جبر و کسر

شکست و نمود

مرمت کرنا (سزادینا) تادیب نمودن

مرنا

مردن - جاں دادن

قالب تہی کردن - مردوم شدن

مرتہا کیا نہ کرتا ہر کہ دست از جاں بشوید

ہر چہ در دل آرد بگوید

مرتے کو مارے شاہ مدار

نزلہ بر عضو ضعیف می یزد

مروج معمول - متداول - رواج پذیر

مرہم لگانا مرہم نہادن

مرہم پی کرنا تختہ بندی کردن

مرید کو چک ابدان - مرید

م (د ر)

مرٹنا برگردیدن - خمیدن - خمیدہ شدن

مرٹوڑ پیچش یکناک

مرٹھنا خام کردن - خام کشیدن

م (ز ر)

ملج - طبیعت -

مزاج -

مزاج

مزاج پرسی کرنا استنطاق نمودن

پرسش بار کردن

مزاج شناسی نبض شناسی - داخل آمدن شدن

مزاج شناختن -

مزاج کرنا خود فردی نمودن

مزدور فعلہ - اجارہ دار - مزدور -

مزدوری اُجرت - مُزد - پائی مُزد

مزدورہ زمین زمین شیار

مزہ لذت - حظ - مذاق

مزہ دار لذت

مزے اُڑانا کیف کردن - جھگڑتق

مخطوط شدن

م (س)

مُسافر غریب - راہ نُو

مسافر -

مُساقرخانہ محل استراحت - رباط

مسافر گاڑی قطار الکراب

مساوی ہماں - مساوی از یک جنس

مست مدہوش - از خود رفتہ

فہلوی -

مست ہونا از خود رفتن -

بیخود شدن - فہل شدن -

مستی سکہ - مدہوشی - از خود رفتگی

مستحکم مُبرم - مستحکم - مضبوط

مستعد کمر بستہ - آمادہ - تیار

مستول دھل - بادبان - درخت جہاز

مِشر موسیو - آقا - جناب -

مُسخر ظریف - خوش طبع

مُسخری ظرافت - خوش طبعی

مُسکر کرنا دیکھو "کیر کھینچنا"

مُسکرانا جہم کردن - خندہ زیری

مکہ زُبہ - خلاصہ - عمدہ

مسل خواں میر عرض

مسلل دیکھو "لگاتار"

مسلمانی خندہ

مُسمر نیم جذبہ روحانی

مند چار باش - مند -

مسور حدس - نرسک

مُسوٹرا لٹہ - گوشت پائی دندان

مُشہ گندم - جٹیل - آرزو

مِسہری پٹہ خانہ

میں بھیگنا سبزہ آغاز کردن -

میں سبزہ خط - سبزہ ریش

م ا ش

مشابہت مثل - مانند تامل - گون
مشابعت کرنا - بدرقہ نمودن -
مشابعت کردن
مشاق دل گرم - دلگیر - خواستگار
مشت زنی - مشغور کردن - جلق کردن
استقامت

مشتری خریدار
مشعلی شمع - شمع - فانوس کش
مشغول مصروف - باکار
مشغول ہونا پرداختن -
درکار منہمک شدن - انہماک داشتن
مشت دوزش - ملاست - مشق
مزادت - پراکنک

مشقت ریاضت - تن کا ہی
مشک مک - مشک
مشک زق - مشک - مشکیزہ -
مشکین باندھنا کتف بستن -
دست پر کتف بستن -

مشتری (۱) کشیش -
(۲) مستحق

مشن (۱) جماعت تبلیغ - مبلغین
(۲) وفد -

مشورہ شورئ - مشاورت - مشورت
کنگاش - مذاکرہ - صلاح دید

مشورہ کرنا سرپرست ہونا
کنگاش نمودن - مشاورت کردن
مشورہ کا کرا قابضہ - کا بینہ -
دارالشوری

مشہور معروف - سمر -
مشہور -

مشہور (برائے) گلو سفید پشانی -
بدنام -

مشہوری شہرت - صیت -
شہرہ -

مشہور آدمی متشخص - متعارف -
سرشناس - نام برآوردہ

مشہور کرنا سمر کردن - شہرت دادن -
قلم دادن (مثلاً از خود را راجہ قلم می دهد)
وہ اپنے آپ کو راجہ مشہور کرتا ہے

مشہور ہونا شیوع یافتن (تحریر میں)

سمر شدن - نقل داشتن (زبانوں پر)
نام بآوردن - دروٹا نہا پیچیدن -

مضبوط استوار - محکم -
مضمون مقالہ - لائحہ -
مضمون (رف) مسودہ - خاکہ

مطالبہ تعریف
مطبوعات انتشارات -
مطلب عرض - مقصد - مفہوم
مطلقاً ابداً - اصلاً -
مظاہرے تقابہرات -
مظلوم ستم زدہ - ستم کش - بیدار کش

م (ع)

معاصر ہمعصر - ہمگاہ - معاصر
معاف بھل - عفو - تصدق
معاف کرنا - بھل نمودن - معذورداشتن
معافی معذرت - عفو -
معافی مانگنا عذرخواستن -
معذرت کردن معذرت گفتن -
معاظہ ختم ہونا آب از آبیافتادن -
معاون دیکھو مددگار -
معاہدہ قرارداد - عہدہ - التزام نامہ

م (ص)

مصافحہ کرنا دست بدست دادن
مصالحہ دکانے کا - افزار - مصالحہ
مصدقہ بل تعارفہ - امضایافتہ
مصری قند سفید - نبات - طبرزد
مصری کا کوزہ کوزہ قند - کلمہ قند -

مصنوعی علی -
مصنوعی بال موتی علی -
موتی عوض

مصنوعی دانت دندان عادیہ -
دندان علی -

مصنف نگاژدہ - مصنف
مصیبت بلیہ - رنج - تکلیف -
محنت - اندوہ - اوقات تلخی
مصیبت میں پڑنا گمراہی فسادن

م (ض - ظ)

مضائقہ نہیں صرفہ ندارد -
باکی نیست

 م (ع)

مغزور نمودنا. تشخص فروش. نمودر
 خودیں. گلو پُر باد. پُر مِیس
 مغزور ہونا پُر باد شدن.
 دماغ فرو رفتن

مغلوب زیر دست
 مغلوب ہونا دست خوش شدن
 تن مد دادن

 م (ف)

مُفت بھانا: مفت. بی قیمت

مُفت خور طفیل. کاسر لیں۔

مُفت کی شراب قاضی کو حصدل

مُفت راجہ گفت

مغزور فزاری۔ گریختہ۔ مغرور

مظہر شام۔ دستمال گردن بندی

مُفلس ناچار۔ لاچار۔ نادار

لات دولت۔ بی سروسامان

مُفلسی تنگدستی۔ ناداری

معانته رسیدگی۔ دیدن کاری

معانته کرنا باز دید کردن

معانته فوجی سان دیدن۔

معتبر موثق۔ قابل اعتبار
 مغز مغز شخص متشخص۔ سرشناس

معزول توقیف شدہ۔

معزول کرنا خلع کردن۔ توقیف کردن

معزولی عزل۔ توقیف۔

معزول ہونا دست از دست گاہ

برپیدہ شدن۔

معشوق دل ربا۔ محبوب۔ دل بر

معشوقہ سوگلی۔ محبوبہ۔ معشوقہ۔

دل آرام۔

معلوم کرنا پی بردن۔ دریافتن

معلوم ہونا بنظر خوردن۔ وقوف یافتن

معمار بنائی۔ معمار

معمتہ لغز۔ مہمہ

معمولی قیمت قیمت نازل

معمولی اعتیادی۔ عادی

معنون کرنا تقدیم۔ معنون کردن

مفلسی میں ہزار عیب ہوتے ہیں
مفلس و صد ہزار عیب
مفلسی میں آٹا گھیلا
داغ بالائی داغ

م ا ق

مقابلہ مسابقہ - مقابلہ - موازنہ
متاثر

مقابلہ کرنے والا { مقابل - مد مقابل
مقابل { ردیف -
مقابل ہونا طرف شدن

مقامی محلیہ - محلی

مقامی اخبار جریدہ محل - روزنامہ مقامی
مقامی حکومت ادارہ محلیہ
مقامی خبریں حوادث محل
مقبوضات مستملکات - متصرفات

مقدمہ مزاحمہ - ادعا - دادی

مقدمہ فوجداری مزاحمہ جنایتی
مقدمہ کرنا ادعا داشتن - پراغہ رفتن

مقررہ ناطق - نطق کن - خطیب -
واعظ -

مقررہ وقت مایون
مقررہ وقت داس وعدہ - وقت مہوڑ
وقت قرار یافتہ -

مقصد مرام - حاجت - نیل مقصود
مقے جوہرئی - قی آمد

م ا ک

مکنا دیکھو - گھونا -
مکار شاید - جیل ساز - پرکار
مکان خانہ - منزل - نشیمن -
اقامت گاہ

مکان کی منزل طبقہ - نزل

مکانات ابنیہ - عمارات

مکتب دیکھو - مدرہ -

مگدہ بیل

مگدہ ہانا بیل گردانی

مگر فریب - سلاوس

مگر جانا از حرف برشتن - از گفہ برشتن

عاشاکہ دن

مکڑ دیو پا

م (د)

مطلب صلح - آشتی - یاراش -
مطامع جاشو - آب شناس - ناخدا
کشتی بان
ملازم ارباب - خادم - فراش
پیش خدمت - اجیر -

ملازم بچوں کا لالہ
ملازم گھر کا خانہ شاگرد - فراش
ملازم ہونا دست بکار بردن
ملازمت ماموریت - خدمت
ملازمین چھوٹے کبہ و فعلہ - عملہ و فعلہ

ملاقات شناسائی - بازدید
ملاقات ہونا دیدن کردن - دوچار شدن
بر خوردن

ملاقاتی کمرہ اطاق پڑیلائی - قابینہ -
کابینہ

ملاوٹ تھابی - آمیزش -
خل و غش

ملاوٹ (اگر مفردات یکساں ہوں) آمیزو
ملائی سرشیر - قیاق - بالائی -

مکڑی تار بافو - عنکبوت - کلاش
مکڑی کا جالا تار عنکبوت
مکھن کرہ - زبدہ - خلاصہ - عمدہ
مکھڑا رُو - چہرہ

مکھی گس - ڈباب
مکھی اڑانا گس راندن
مکھیاں مارنا گس پرانیدن

مکھیوں کا بھنبھنا و زور کردن
مکھیا کد خدا - کلانتر
مکئی زرت کلاں
مکئی کا بھنا خوشہ زرت
مکے دینمو "گھوب"

م (گ)

مگد { میل وندش
مگد { میل زور خانہ

مگد ہانا میل بازی - میل گردانی
مگر (حرف شک) بوکہ - شاید - مگر
مگر چھ نہنگ - شیر آبی
مگر چھ کے آنسو بہانا آشکائی ریافتن

ملہٹی بیج نہک
ملیدی مالیدہ

م (م)

ممالک غیر دول خابہ
ممانعت قدغن غدغن۔ ربا۔

ممبر عضو۔ رکن۔ وکیل۔
اجزاء (جمع)

ممبر انتظامیتہ اجزائے انتظامیتہ
اجزائے مجلس منتظمہ

ممبر پارلیمنٹ اجزائے پارلیمان
ممبر خصوصی عضو خاص
ممبری عضویت۔ رکنیت
تمناز متشخص۔ مشخص۔ تمناز
ممنوع قدغن۔

مموالا صوبہ۔ دل جنابانک۔ دم سیمز
میسانا بکری کا منع بخ کردن

م (ن)

من قلب۔ دل۔

ملائی پڑنا سرشیر بستن۔
قیماق گرفتن شیر

ملبہ مغال خاکستر

ملٹری دیکھو "فوج"

ملٹری سکول مدرسہ حربیہ۔ دارالفنون
ملفوف کرنا درجہ گذاشتن
ملفوف کردن۔

ملک مملکت۔ دولت

ملک بدر تبعید شدہ

ملکہ اپراطیس۔ قیصرہ۔ ملکہ

ملکیت ملک۔ آن۔ املاک۔

ملنا کسی سے ملاقات کردن۔ دوچار شدن
برخودن۔

ملنا اکوئی چیزنا بدست آمدن۔ دست دادن

ملنا (دو چیزوں کا) پیوستن پیوست شدن

ملنا (رقیق چیز کا) آیمختن۔ آیمخت شدن

ملنا (موافقت کرنا) ساختن۔

ملنا (گھوڑے کا) شال مالیدن

ملنار صلح پسند۔ آشتی جو۔

ملل۔ سب۔ ساری

ملل کر پیسہ رکھنا جمع آمدی نمودن

مخل کردن

ملول ریختہ۔ آزرده۔ غمین۔ بکبیدہ خاطر۔
کوفہ خاطر۔

مَن (کنوئیں کا) لَبِ چاہ
مَن (منکا) «مارہرو» - مهر و جان -
(۲) مہرہ گردن -

منادی جار - منادی
منادی کرنا جار زدن - جبر زدن -
منادی کردن -

منارِ ثی اقلیت - نیاوٹی - مینورتیہ
منانا خوشنود کردن - دادار نمودن
مناسب سازگار - انسب - لائق
موافق -

مناسبت سازگاری - مماثلت
مشابہت -

منافع محاصل
منتر سحر - فسون - افسون
منت سماجیت کرنا پیکر کردن
اصول نمودن - نہ نہ غریب درآمدن
منت ماننا - نذر کردن

منجن دندان شو - سنون - گرہک دندان
منجھلا دریانہ - میانہ - اوسط
منخصر مکرول - منخصر
مندہ مہبت خانہ - دیر - کشت
مہبت کہ -

مندرجہ ذیل آیات الکرہ - مندجہ ذیل حسب ذیل

مندہ نازل - کاسد - ارزاں
مندھی (۱) شخم - بازار کلاں -
(۲) یوم السوق - ہند بازار

مندھیہ تبغ - کبہ - سرناوودہ
منزل (دافلہ کی) یورت - یُرت - مرحلہ -
مقام

منزل (مکان کی) طبق - طبقہ - درجہ -
مرتبہ - آشکوب
منزل (اوپر والی) بالائی منزل -
پیش منزل -

منزل (نیچے والی) مرتبہ تھائی
منزاکرنا (قرآن پاک کی) تلاوت کردن
ورد کردن

منسلک کرنا کوک کردن
منسلکہ نقاً - ملفوفہ - منسلکہ
منسوخ الفار - تیخ
منشی محرر - نویسنده - دبیر -

مرزا - دفتر نگار -
منظر چشم انداز - منظر
منظوری دینا صحہ گذاشتی
منظورہ ہونا امضایافتن
منع کرنا بازداشتن - آہستہ زدن
آہستہ افشاندن -

منقش کرنا گچ بری

منقی مویز۔ منقی

منکا مارہرہ۔ ہرہ گردن۔ ہرہ جان

منکوہ زن مقدی۔ منکوہ

منگل مریخ۔ بہرام

منگل (دن) سہ شنبہ۔

منگنی

خواستاری۔ خواستگاری

خطبہ۔ شیرینی خدائی

منگنی کرنا نسبت دادن۔ نامزد کردن۔

خطبہ کردن۔

منگستر نامزد۔ سوگی۔ منسوبہ

من مین کرنا مین مین کردن۔

لند لند کردن۔

منہ دین۔ فوہ

منہ چہرہ، منہ۔ رنج۔ وجہ

منہ بنانا رونی ترش کردن۔

چہرہ دم کشیدن

منہ بولا بیٹا پسرخواندہ۔ مبتنی۔ دلی

منہ بولا بھائی برادر خواندہ

منہ بولی بہن خواہر خواندہ

منہ پھیرنا روگردانیدن

منہ پیٹنا دست بر زدن۔

منہ پھٹ دہن دریدہ۔ دیدہ دہن

فیتق اللسان

منہ جھوٹا کرنا نہا کردن۔

چیزی خوردن۔

منہ چڑانا روغمانیدن

منہ دکھائی رونماں

منہ دیکھی بات کرنے والا ابن الوقت

دہن ہیں۔ رنج گو۔

منہ زور عورت لگانہ۔ قظام

منہ کے بل کرنا بردافادن

منہ لگانا رودادن

منہ کے بل سونا دم روغوا بیدن

منہ میں پانی بھر آنا آب بدیا آمدن

آب ددیاں گردیدن۔

منہ پیٹنا رو بجاہ پچیدن۔ رو نہختن

منہ ٹوچنا روغراشیدن۔

منہ کامیٹھا دل کا کرٹوا

خضر صورت شیطان صورت

منہ سے خیر کی بات نکالو

فال نیکی بزن بہر کاری

منہ سے نکلی برائی

تیر از زبان جتہ حرف از دہاں رفتہ از نیاید

منی آرڈر برآت پُست۔ سرگی۔

مینجر منسرم - ناظم - ہتھم - بھاشنر منظم
مینجک کیٹی مجلس انتظامیہ - مجید اداریہ
مینہ باران

م (۱)

موٹا پا کرہی
موٹر کاسک بخار - اتومیل -
موٹر بس اتوبوس - اتوبس
موٹر کار حافلہ - گردنہ خورد
موٹر سائیکل دوچرخہ آئی -
دوچرخہ برقی

موٹھ ماش ہندی - کر سہ
موٹر ہونا درگرفتن - موٹر فادان

موج موج - زنجیر و - نیز آب - موج
موج خوشی - سرت - جوش
موجد مخترع - کاشف - موجد -
موجود حاضر - مستعد - آمادہ -
موجودہ فعلاً - حاضر - حالیہ
موج پیچ - جبرہ - خدشہ
موج آنا برگ برگ شدن پیچ خوردن
پیچ شدن پا -
موچا (اسم) موگیر - قانس - منقاش
موچی چکھہ - کفش دوز

مور طادس - صراخ
مور بکھی لوتکہ
مورت پیکر - تمثال

موتا مرہ -
موازنہ دیکھو "مقابلہ"
موافقت کرنا ساقن - با کسی در حال شدن
موت بول - شائے - کمیز - پیشاب
موتنا شاشیدن - بول کردن -
کیز کردن -
موت مرگ - اجل - موت
موت سات ماتوں میں نہیں چھوڑتی
با پیچ دلار پسر تیر قضائیت
موت پہلے دہائی پیش از مرگ داویلا
موتی ٹوٹو - ڈر - گوہر - فریہ -
موتیا بند آب مرادید - نزول المار

موٹا کلفت - گت و گندہ - سطر -
ہنگفت - سترگ -
موٹا آدمی لیم - شیم - فریہ - سیم
موٹائی کلفتی - ضخامت

مورچہ

مورچانہ - رنگ

زنگار - مورچانہ

مورچہ جنگی گودال - مورچہ - محضین
باستیان - ستقاق -

مورچہ بندی گودال سازی

مورچہ لگانا زنگ گرفتار گودال مٹان
مورچہ گرفتار

مورچہ چل گھر دان

مورکھ احمق - گول

مورسٹرک کا قائم راہ - برگشتہ راہ

مورنا تافتن - تابیدن - تاب دادن

موسل کوہ

موسل دھارا ایک پایہ باران

موسیو موسیو - موسیو

موسیقی موزیک - موسیقی

موضوع عنوان - دائرہ - موضوع

موضوع سے خارج خلاف عنوان -

خارج از دائرہ

موقع بزننگاہ

موقوف کرنا (نکری سے) توقیف کردن

موکھا روشن دان - تاب دان - روزنہ

موگری کوہ - کلون کوہ

موزہ خف - موزیجہ

موزہ کا گھاؤ بیوی جانے یا راؤ

با در کسی رسد کہ در دے دارد

مول ثمن - بہا - قیمت -

مؤلف جمع آؤرنده - مؤلف

مولی ثرب - تربچہ

موم بقی شمشیر - شمع کا فوری

موم جامہ مشق - جامہ نمویں

موسچہ نسل - بردت - نسبت - شاب

موسچہ مرؤنا [بردت ماییدن - تابیدن

موسچہ کوتاؤ دینا [بردت ماییدن

موندھا شانہ بکتف

موندھا ستردن

موزنگ ماش - بنوماش

موزنگا بسد بر جان - مروراید

مونگری دیکھو "مونگری"

مونگیا شمشیر

موتے باپ کی بڑی بڑی آنکھیں

قدر نعت بعد از زوال

م (۵)

مہارت یدرطولی

مہاسا دانہ زُخار۔ حُب الشباب

مہادت { فیل مان

مہابت { پیل بان

مہتمم

ناظر۔ مباشر۔ مدیر

ناظم۔ منتظم۔

مہتمم ٹیکس ناظر رسومات

مہتمم خزانہ معیال ملک

مہذب مدنی۔ تہذیب یافتہ۔ مہذب

مہر کالین۔ صدق۔ مہر۔

مہر (محبت) دود۔ اُلفت۔ صداقت۔

شفقت۔ محبت۔

مہر

سجل۔ خاتم۔ مہر۔

مہر شدہ۔ سجل کردن۔ سبجل۔

مہرزہ۔ سر مہر۔

مہر کرنا { سجل ساختن۔ مہرزدن

مہر لگانا { مہر کردن۔

مہربانی الطاف۔ عنایت۔ مہر۔

کرم۔ مکرمت

مہک خوشبو۔ نشر

مہکنا دیدن خوشبو

مہمان ضیف۔ مہمان

مہمان نواز میزبان

مہمانی ضیافت۔ شیلان۔

مہمیز نیش رکاب۔ ہمیز۔

مہنا طعن۔ طعنہ۔ شینع۔

مہندی رخا

مہندی لگانا جنابستن۔

جناب مالیدن

مہندی چھڑانا جنافزد کردن۔

چاک کشدن

مہنگا گران۔ گران بہا۔ بیش قیمت

ثین۔

مہیا آمادہ۔ حاضر۔ مستعد۔ موجود

مہیا کرنا دست آوردن۔ تدارک بستن۔

مہین باریک۔ رقیق۔ دقیق

مہینہ ماہ۔ شہر

مہینے (ایرانی سال کے) فروردیس۔

مہودی بہشت بشاراد۔ تیز۔ مراد۔ بہدیلور

مہر۔ آبان۔ آند۔ دی۔ بہمن۔ اسفندار۔

 م (ی)

میان (۱) خاوند - شوهر - زوج

(۲) آقا - ملک - صاحب

میان نیام - میان - جفن

میان بیوی راضی کیا کرے کا قاضی

زن راضی شوہر راضی گوزریش قاضی

میان قد متوسط القامت

میاؤں میاؤں کرنا معمولی کردن -

میو میو کردن

میدنگ جلسہ - اجلاس - مجلس

نشست -

میدنگ ہونا جلسہ بپاشدن

مجلس نشست

میدنگ ملتوی ہونا مجلس تعطیل شدن

میدنگ ختم ہونا مجلس برخاست

برخواست شدن مجلس

میٹھا شیریں - عذب

میٹھا بول موی رول

زبان شیریں ملک گیری

میتھی شبنلید - جلیہ

مجاہتی کثرت - مژورتیہ

میجر ماجور - میژور - سرنگ

میجک لیٹرن فانوس شعبہ

میچنا (نگاہ) نظر بستن

میخ مقابلہ - مسابقت

میدہ شد

میخ وقد - قاروق - میخ

میڈل ماڈل - امتیاز

میڈم مادام

میدان جنگ رزمگاہ میدان رتجز

آورد گاہ

میدان گھوڑ دوڑ کا آسیرس

میز پیش تختہ - طاوولہ

میز پوش عطار - میز پوش

میز کی دراز جعبہ - زبانہ میز

میزان کل مجملہ کل

میگزین (رسالہ) مجلہ

میگزین (اسلحہ) آتش خانہ - علاج خانہ

قورخانہ - باروت خانہ -

میل چکر - کثافت - ریم

میل فرسنگ - کردہ

میل صلح - ہشتی - ملاقات - صحبت

مینگنی پشک - پشکل - بعیر
مینگنی اونٹ کی کلپر
میدنہ باران - ترشح

میدنہ برسا آب بلیدن - بایردن
میدنہ رگ جانا آب ایستادن
اساک باران

میدنڈھا قوتج - خوش - توچنار
میدننگ ڈاٹر کیٹر معتمد منتظر
میونسل کشنر رکن بلدیہ - عضو بلدیہ
میونسل کمیٹی بلدیہ - ادارہ بلدیہ

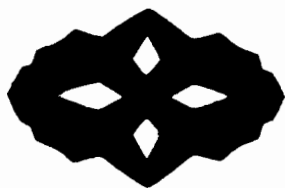
ادارہ شہرداری - دیوان بلدیہ
ادارہ تھلیفہ -

میٹر رئیس بلدیہ

میوہ فواک

میوہ (خشک) آجیل

میوہ فروش ناکمانی



میل جول اختلاط - ارتباط - آمیزش
میل کا پتھر نشان میل
میلخورہ چرکین - کثیف -
میلا شوخ -

میلا ہونا کثیف شدن - از صفا افتادن
چرک شدن - شوخیدن
میویریل مضبوط - عرضداشت - مخزن نامہ

میں من - خودم - بندہ
میں کی گردن پر پھری

شاخ کہ بلند شد تیر خود

مینا صراحی - مینا

مینا شاکر - کلاغ رلق

مینارٹی اقلیت - مینا قادی

مینارہ منارہ - برج

مینڈک غوک - کردغ - قیدبانہ
وزق -

مینڈک کا ٹٹانا قرقر کردن

دوغ دین کردن

مینڈکی صفد

مینڈکی کوڑکام ہوا

مارا ازین گیاه ضعیف ایں گمان نبرد

ناچنا رقصیدن - رقص کردن -
 پائی کو فتن - پائی بازی کردن
 ناخن کاٹنا ناخن چیدن ناخن تراشید
 ناخن بُریدن -
 ناخن گڑونا ناخن فرو بردن -
 ناخن فرو کردن
 ناخن ماننا پشخانیدن
 ناخنہ مضراب - زخمہ - شگاد

نادار مغلس - تلاش - بے پول
 ناداری مغلس - قماچی - تنگدستی -
 ناداری سوغلیوں کا عیب
 (۱) خالی دست دوسیاہ
 (۲) غربت سرچشمہ ہزار عیب است
 (۳) مغلسی و صد ہزار عیب
 نادہند بدیدہ - نادہند
 نادان جاہل - نابلدہ - ناشی - بے خبر
 نادان کی دوستی جان کا وبال
 دشمن دانا بہ از دوست نادان
 ناراض دلخور - ناخوش
 نارنگی نارنج -
 ناریل ناریل - نارگیل -

ن

ن (۱)

نا امید مایوس - امید ہاکمہ
 نا امید ہونا نومید شدن -
 عنان اہل بیک کردن
 ناپسند ناموажہ - نا اُخت -
 نامناسب -
 نا پنا وجب کردن - پیہودن
 نا پ پیمانہ - کیل - وانہ
 نا تا خویشی - قرابت - نزدیکی -
 ملتے وار خویشان - عزیزان - اعزہ
 اقربا - خویش ونداں
 ناٹا پست قد - پست قامت - کوتاہ بالا -
 ناچ جبوب - غلہ

ناپچ رقص - بال - پائی کو بی

ناپچ نہ جہانے آئنگن ٹیڑھا
 خوشی بدلا بہانہ بسیار

ناف کاٹنا ناف ندن . ناف بریدن
 نافرمانی عصیان سرکشی
 ناقابل تلافی جبران ناپذیر

ناک بینی . دماغ
 ناک بھدی دماغ غم روی
 ناک ٹیڑھی دماغ برگشتہ
 ناک چپٹی دماغ بیخ
 ناک چوڑی دماغ پھین
 ناک بھوں چڑھانا چین برداشت ناکندن
 چین خمیدن شدن

ناک پاک کرنا دماغ افشاندن .
 دماغ فین کردن . بینی پاک کردن
 ناک چڑھانا بینی دم کشیدن .
 دماغ کشیدن
 ناک چنچہانا موتی در بینی کردن
 بجان آوردن

ناک شرمز کرنا دماغ را بالا کشیدن
 ناک میکھڑنا دیکھو "ناک چڑھنا"
 ناک رگڑنا توبہ کردن . پوزش نمودن
 ناک کا بانسا برآمدگی دماغ
 ناک کانتختا پیر بینی . لولہ دماغ
 سوراخ بینی .

ناز عشوہ . ناز
 ناز مٹھانا { ناز کشیدن ناز خورن
 ناز برداری کرنا { ناز برداری کردن .
 ناز کا پلا ہوا دست پروردہ .

ناز پروردہ .
 ناز کرنا عشوہ فروختن .
 عشوہ فروشی کردن .
 نازک { نازنین . نازک اندام
 نازک اندام { تنگ اندام
 نازبو ریحان . نازبو

ناس کرنا ضائع کردن .
 ناسود ریش دواں .

ناشتہ چاشت . نہار . ناہار .
 نہار خلیان .

ناشتہ کرنا چاشت دادن
 ناشتہ کرنا ناہار گرفتن . ناہار خوردن
 ناشکرا ناسپاس . ناشکر گزار
 ناشکلبان ناسپاسی . کفران نعمت

ناظر دیکھو . مہتمم
 ناف ٹٹنا ناف پیمیدن . ناف اُفتان

ناک کی سیدہ راساً
ناک میں باہیں کرنا از دماغ حرف زدن
ناکا (جانور) نہنگ
ناکا (سوئی کا) چشم سوزن
ناکا در بندہ کین۔ رصد
ناکرنے کے سوبہانے
(۱) غوثی بد را بہانہ بسیار
(۲) دل نا خواستہ را عذر بسیار است

ناگوار گذرنا حرف بکلہ خوردن
ناگہاں بالمرہ۔ اچاناً۔ بغتہ۔
یکبارگی۔

ناگہانی موت (غشی سے) شادی مرگ
ناگہانی موت (غم سے) غصہ مرگ
ناقابل تلافی [جبران نا پذیر]
ناقابل علاج
ناقابل نا اہل۔ ناقابل
نالش دعوت فرعیہ
نالش کرنا عارض شدن۔

نالی (ہانی کی) زیر آب۔ نادواں آبریز۔
نالی (بندوق کہ) گولہ

نام اسم۔ علم نام

نام بدلنا اسم از سر خود برداشتن
مثلاً اگر میں نہ کم اسم از سر خود خواہم بدلتا
اگر ایسا نہ کر سکا تو میں اپنا نام بدل
دوں گا۔

نام دھرنا عیب گرفتن۔ طعن زدن
طعن کردن

نام رکھنا نامیدن۔ اسم دادن
نامزدگی تسمیہ۔ تفر
نامزد سوگلی۔ خواستہ

نامرد جیون۔ جین۔ نامرد
نامہ نگار محجر۔ نامہ نگاہ۔ خبر رساں۔

ناند تبار سفالین۔ تبار

نانا نیا۔ پدر مادر

نانی جدہ۔ مادر مادر

نانہال حُص۔ خویشی مادی

نان بانئی نانوا۔ آش پز۔ طبّاخ۔

نان پز۔

ناؤ کشتی۔ نندوق۔ سفینہ۔

ناؤ کھینا کشتی رانی

ناؤ کٹارے لگنا کشتی ساحل زدن۔ بردن

ناواقف نا بلہ۔ ناشی۔ ناشر۔

ناولِ رومان۔ روایت۔ افسانہ
ناولِ عشقیہ معایتِ لجنیہ۔
روایتِ بہجت

ناولِ علمِ اگمیز رومانِ مصیبت۔ رومانِ منجہ
نائی سراسش۔ سراسش۔ ملاک
نائی نائی! بال کتنے؟
جہان سامنے آئے چلتے ہیں

آنچہ در دل است بر زبان بھی آید
ناٹ سوٹ باس شب۔ رخت شب
نایاب کیاب۔ نایافت۔ نایاب

ن (ب)

نب ریشِ قلم۔ زبانِ قلم۔ سر قلم
نبض دیکھنا دستِ بر نبضِ نہاد
دستِ بر نبضِ گزشتہ
نبض چلنا نبض حرکتِ کردن۔
نبیڑنا ختم کردن

ن (ت)

نت ہمیشہ۔ دمام۔ دمام
نت نیا نو بہ نو۔ نورسیدہ

نتارنا مقطر کردن۔
نترا ہوا مقطر۔ بے دود
نتھ حلقہ بینی۔
نتھنا لود داغ۔ پر بینی۔
سوراخ بینی۔
نتیجہ لگانا استنباط نمودن۔

ن (ٹ)

نٹ بند انداز۔ بازی گر۔ حق باز۔
رسن باز
نٹ کا بانس نگر بند اندازی
نٹ کھٹ پر خاش جو۔ لوج۔

ن (ج۔ ح)

نجومی ستارہ ہیں۔ اختر شمار۔
اختر شناس کف ہیں کف شناس۔ نجوم
نجوم علم ستارہ شناس

نچانا رقصانیدن برقص آوردن
نچنیا پائی کوب۔ پائی باز۔ رقص۔
نچوڑنا چلیدن۔ نثار کردن۔ افشردن۔

پنجوڑ عصابہ - افترہ -
پنجاور شار - صدقہ

نخرہ ناز - کرشمہ - عشوہ
نخرے کرنا عشوہ فروختن - ناز کردن
نخرے اٹھانا دیکھو - ناز اٹھانا

نرم ملائم - نرم - نازک
نریل قلیان کدو
نزدیک نزد - دم - پیش - قریب -
مقارن -

نزدیکی دیکھو - رشتہ دار
نزلہ ریختہ - ریزش

ن (د - ز)

ن (س - ص)

ندی جو - سود
نڈر بے باک - بے خطر
نڈر ہدیہ - نندہ - صدقہ
نذرانہ پیشکش - تحفہ
نڈر مذکر -
نڈرا خالص - صرف -
نڈرالا عجب - شگفتہ -
نڈرخ از ریش - قیمت
نڈرخامہ تعریف
نڈرخا نائی گلو - مجرائی طعام
نڈرس پرستار - شاگرد دختر
نڈرنگھا قرنا - صودہ - ناقوس
نڈرگس دندا - اشہب - زگس
نڈرگس (سیاہ) مہر - زگس -

نس بوق - رگ
نسب نامہ مخرج - مقام الکسر
نسب نامہ -
نسل دیکھو - "خاندان"
نسوار انفیہ
نسوار کی ڈیمہ انفیہ دان

نشان علامت - اثر - باریق
نشان پا اثر قدم - نشان پا
نشان راہ شاخص -
نشانہ ہدف - آماجگاہ - آماج
نشانہ باندھنا قراول رفتن
نشانہ ٹھیک بیٹھا خطر رفتن -
ہدف - نشستن

نشر معصد - نشر

نشر لگانا نشر زدن

نشست کاکره دیکھو بیٹھا۔

نشر میں مست دنگ - گچ - مرست

نصیب بخت - قسمت - مقدر

نصب العین پیش نہاد - مقصحات

ن (ظ)

نطشے نیچ

نظارہ منظر - چشم انداز

نظر نگاہ - نظر -

نظر بد چشم شو - نظریہ

نظر بد لگانا چشم زخم خوردن - چشم خورد -

چشم رسیدن -

نظر بد لگانا چشم کردن -

نظر انداز کرنا صرف نظر نمودن

نظر بند نفی -

نظر بند کرنا نفی کردن -

نظر بند ہونا نفی گشتی -

از خروج منوع شدن

نظر سے گرنا بے اعتبار شدن

انصراف افتادن

نظیر مثال - نظیر مثل

نظر بندی بازداشت

نظر بندی کا مقام بازداشت گاہ

ن (ع - غ)

نعرہ ہلبہ - خروش - نعرہ

نعرہ خوشی ہورہ - ہورا -

نعرہ مارنا نعرہ زدن - ہورہ کشیدن

نعل لگانا نعل بستن

نعلین پا پوش - چکے کش

نغمہ سرود تصنیف

نغمہ الاپنا دیکھو گانا۔

ن (ف)

نفاق منافقت - دوردی

نفاق کرنا خوش پوشیدن -

منافقت کردن -

نفس دم - نفس

اقام - مطمئن - لامہ - امارہ -

نفیس بیش بها. بیش قیمت.

قشنگ. خوشنما.

نفیری بُوق. گارم

نفع صرف. سود. منافع

نفع حاصل کرنا سود گرفتن. بازگردان

صرف برداشتن

نفع والا کام سودمند. نفع بخش

ن (ق)

نقاب رُوبند. رُوپوش

نقاب اُمُحَنّا رُوبند از رخ برکشیدن
از رخ برداشتن.

نقابُ النّا پرده برانگیدن.

بر رخ کشیدن. رُوبند بر رخ انداختن

نقاره کوس. طبل. نوبت. نوبه

نقاره بجانا کوس نواختن

نقارچی نوبت نواز. نوبت زن

نقارخانه نوبت خاد

نقد. نقدی نقدینه. زبر نقد

نقشه خریطه. خارطه. نقشه

نقشه بنانا رنگ ریختن

نقشه آنازنا طرح برداشتن.

مثال برکشیدن.

نقصان خساره.

تلف (جمع تلفات)

نقطه نظر چشم انداز

نقل (تحریر کی) سواد

نقل کرنا از رو نوشتن. نقل برداشتن

صرف برداشتن. سواد برداشتن

نقل (عمل کی) تقلید. نقل

نقل کرنا تقلید آوردن

نقل کرنا (نقشه) از رو برداشتن

نقل گزک. نقل. منتقل.

نقیب یلادل. نقیب

ن (ک)

نکالنا بیرون کردن. بر آوردن.

خارج کردن.

نکاح ازدواج. عقد. عروسی

نکئی بینی بُریده.

نکئی پلپیا. گردن بند. ربط الرقبه

نمک چڑھا ترش رو۔ بد خو
 میچوٹی منقاش
 نمک پھینکنی عوالعطاس
 نکسیر رعان۔ خون بینی
 نکما ناکارہ۔ ہیچ کارہ۔ ہیچ میز
 نکما ہونا ازکار اُفادن۔ معطل شدن
 نکو داز بینی۔ بلند بینی
 نکھرنا رنگ برآودن
 نکیل مہار
 نکیل نوکدار

ن ا گ

نگ۔ نگینہ۔ فص۔ نگینہ۔ نگین
 نگرائی واری۔ حفاظت
 نگلنا بلعیدن۔ بلغہ کردن۔ فرو خوردن
 نگہبان حارس۔ دیدہ بان۔ محافظ
 نگہبانی حفاظت دیدہ بانی

ن ا ل م

نلکہ لولہ۔ بیہ
 نلانی کرنا شیار کردن

نمائش نمود۔ نمائش
 نمائش کرنا خود فروشی کردن۔
 نمائش گاہ بازار عمومی۔ معرض۔
 اسپوزیسیون
 نمایندہ مندوب۔ نمائندہ
 نمایندہ اخبار خبر کار۔ مندوب عہدہ
 نامہ نگار۔ خبر رسان۔
 نمبر شمار۔ نمبر۔ فرہ
 نمبر دار کلانترہ۔ کد خدا
 نمده عرق گیر۔ غوگیر۔ غاشیہ غریک
 نند
 نمده (جو تے صاف کرنے کا) بلخار

نمک ملح۔ نمک
 نمک چکھنا لب چس کردن۔ چاشنی کردن
 نمک چشیدن
 نمک لگانا نمک شستن۔
 بہ آب نمک خوابانیدن
 نمک حرام نمک ناشناس۔ نمک حرام
 نمک زار کویر۔ شورہ زار
 نمکین رنگ یلغ
 نمونہ نموج۔ شمال۔ سر مشق
 نمونہ ذات الجنب

نوٹ جعلی اسکناس تقبلی
نوٹ کرنا یادداشت نمودن۔ تحریر نمودن
نوشتن۔

نوٹ بک عفظ۔ کتابچہ نبلی
نوٹس اعلان۔ اعلام۔ آگہی۔
نوٹس (سرکاری) آگہی رسمی۔
نوٹس لینا توجہ دادن۔ متوجہ شدن۔
نوٹس دینا اخطار کردن

نوجنا (بال) برکندن مو
نوجنا (ناخن سے) ناخنک زدن
نوجنا (دانتوں سے) دندان برکندن
نوجہ مویہ۔ گریہ۔ بشیون
نوجہ کرنا شیون ساختن۔ مومیدن
نورس نوبادہ
نورہ لگانا واجبی کشیدن۔ نورہ بکار بڑن
واجبی گرفتن
نوش کچھنے میل بفرمائید۔
نوش جان بکینید۔
نوکر دیکھو "ملازم"

نولقد تیرہ اُدھار
(۱) شلغم پختہ پہ از لقرہ خام
(۲) کنبشک در دست باز باز در هوا

ن (ن)

نن (nun) راہبہ۔ خواہر دینی۔
زن از دنیا گذشتہ
نند شوہر خواہر۔ اخت الزوج
ننگا برہنہ۔ عریان
ننگامادر زاد نخت ولوج

ن (و)

نو نہ (و)
نوآبادی متصرفات۔ مقوضات۔
مستعمرات۔ ممتلكات (جمع)
نوالہ نغمہ۔ ٹراس
نوار بافتہ
نواسہ نوادہ دختر۔ نواسہ۔ نبیرہ۔
نودہ دختر۔
نوٹ (نوٹس) اخطار۔ انتباہ۔
تنبیہ۔
نوٹ کرنسی، اسکناس۔ پول کاقدی
نوٹ (بنک کا) ویتھانک
نوٹ (فٹ نوٹ) حاشیہ۔ ذیل۔ پاصغر
حاشیہ زیری

(نہ)

نہ مارے چلین نہ مرے چلین
گویم شکل و گردن گویم شکل
نہ کرنے کے سو بہانے
خونی بدرا بہانہ بسیار
نہار منہ ناشہ چیز نغورہ -
نہاری ناشت - نامار - چاشت
نہانا غسل کردن - جان شستن -
آب بازی کردن - حمام گرفتن - حمام کردن
آب تہی کردن -

نہتا غیر مسلح - بی سلاح

نہر روضخانہ - رود - کاریز
نہلاننا غسل دادن شست و شو کردن -
نہلانے والا غسل - مَرده شو
نہیرنی ناخن گیر - تیغ ناخن گیر
ناخن چین -

نہیں نہ - خیر لا

نہیں نہیں نہ خیر

نہیں محتاج زیور کا
خوبی جسے خدا نے دی
ماجت شاطہست رومی دل آرام را

(نی)

نیا نو - جدید
نیا پھل نورس میوہ نورسیدہ
نیار یا خاک بیز - خاک شو - یگ شو -
نیارا دیکھو " نیا "
نیام دیکھو " میان "
نیانودن پرانا سودن
اول بہامشک بہا -

نیب نیب - نیم
نیبو نیبو - ترنج

نیچ نیچ - پستی - سرازیر
نیچے پائیں - زیر
نیچے اترنا سرازیر شدن -
نیچہ نیچہ - نیچ

نیزہ رماح - نیزہ
نیزہ کا پھل ہیکان -
نیفہ نیفہ -

و

(۱) و

واپسی رجوع - مراجعت - ایاب

واپسی ٹکٹ دوسو

واپس آنا باز آمدن - عود کردن

واپس کرنا باز دادن - پس دادن

واپس کرنا اخذ یا ہمال دہ آوردن -

مسترد دادن -

واپس ہونا مراجعت کردن - رجوع نمودن

عودت کرنا - روگرداں شدن

واٹر پروف آب آزا

وار حملہ

وارنا قربان کردن - صدقہ کردن

وار کرنا حملہ آور شدن - حملہ کردن

واری جانا [بلا چیں شدن - قربان شدن

واری ہونا [بلا گردان شدن -

وارن تار - صدقہ -

وارث صاحب خون - صاحب مردہ

واردات معرکہ - واقعہ - سانحہ -

نیکی نکوی - نیکی - خوبی

نیکی اور پوچھ پوچھ

درکار غیر حاجت پہنچ استخانت

نیکی کر اور کنوئیں میں ڈال

نکوئی کن و در چاہ بینداز

نیلام نیلام حراج - مزیدہ - مغایہ - مرابہ

نیلام کرنے والا حراج

نیلا کبود - نیلگون - آبی

نیلا گہر آبی پر رنگ

نیل کنٹھ بلوط خور - سبزک

نیلم یا قوت

نین چشم - عین - نظر

نیند خواب - نؤم

نیند آنا خواب کردن - خوابیدن

نیند آر جانا خواب از چشم رسیدن

نیو اساس - بنا - قاعدہ - پانخیزہ -

بنیان -

نیور کھنا بنا کردن - اساس نہادن

نیوٹل غیر جانبدار غیر محاب

نیولا موش مار غر - راسو - موش غرا -

وارنٹ پروانہ - حکم نیابی
وارنٹ جاری کرنا حکم نیابی دہن
وارنٹ کرنا لعاب دلون - تدبیر
واسطہ سبب - ذریعہ

واسطہ رکھنا کارداشتن
واسکٹ دیکھو "بندی"

واقع ہونا افتادن - وقوع پذیر شدن
واقعی راستی - بے شائبہ - بلا شک

واقف باخبر - آگاہ - بلد

واقفیت - آگہی - مہرشناسی - شناسائی

والینٹر مد طلب - رضا کار

وامیلا فریاد - آہ و بکا - نغان

وامیات ناکارہ - لالچی

وامیات بائیں کرنا جھنگ گفتنی

لغو گفتنی - لغو گفتن

واہ واہ جہذا - مرجا - شاباش

مرجا گفتن - تحسین کردن

واتر لیس - تلگران بے سم

تلگران غیر سہل

واتسرائے والی نائب السلطنہ

و (ب - د)

وبا مرض عالمگیر - اپیدی

وبال ورز - ادبار

وجود شخص - نفس

وحشی بہائم (جمع بہیمہ)

وحشت بہیمیت - بربریت

وداع رخصت - وداع

وداع ہونا شب خوش گفتن

شب بخیر گفتن - اوداع

و (ا - ر)

ورثہ ارث - ترکہ - متروکہ - ورثہ

مرده ریگ - پس ماندہ

وردی شعار - جامہ رمی

وردی فوجی رخت نظامی

ورزش ریاضت - مشق - پراکتس

ورق الٹنا ورق زدن

ورق کاٹنا لب کتاب زدن

ورغلانا ورغلانیدن - آغلانیدن

ورکشاپ دنگاہ - کارگاہ - فابریک

ورلا این طرف - این جانب

ورم سرخی - آماس

ورم ہونا سرخ شدن - آماسیدن

و (ز)

وزارت قائم کرنا تالیف وزارت
وزنی کندہ - باردار
وزن وزنہ - وزن - بار - سنج
وزیر دستور - ناظر - وزیر
وزیر تعلیم - وزیر معارف
وزیر مال - وزیر مالیات
وزیر اعظم - صدر اعظم - دستگیر -
صدر کبیر - دستگیر کبیر -

و (س ض)

وسمہ خضاب - وسمہ
وسمہ لگانا خضاب بستن
وسیع سویض - پہنہ - پہناور
وصلی کاغذ چسپانیدہ
وضع انسانی قوارہ
وضع کپڑوں کی برش - قطع و برید
تراش -
وضع فرنیچ برش فرانسوی

و (ط - ظ)

وطن مولد - مکن -
وطن اختیار کرنا وطن گرفتن - توطن -
وظیفہ (تنخواہ) مستری - مشاہرہ
وظیفہ (ورد) جمع اورداد
ذکر (جمع اذکار)

و (ع - غ)

وعدہ قول - عہد - قرار - بیان
وعدہ پورا کرنا انجامزد کردن -
ایفا کردن عہد
وعدہ لینا قول گرفتن -
وعدہ کرنا قول دادن - وعدہ داشتن
عہد نمودن - بیان بستن
وغیرہ وغیرہ وغیرہ فاک - وغیرہ - وود

و (ف ک)

وفا کرنا وعدہ دیکھو "وعدہ پورا کرنا"

وہ او (واحد) ایشاں (جمع)
وہ دن گنجب خلیل خاں {
فاختہ اڑاتے تھے

آن قدر بھگست و آن ساقی نامہ
وہاں آجنا
وہیل مچیل ماہی وال۔ ماہی یونس
وہیلن سکمانچہ
وہیل افسوس۔ حسرت۔ آخ۔

۵

(۱) ۵

ہا پیل پر آدم
ہا قف غیبی فرشتہ غیبی

ہاتھ دست۔ ید

ہایاں ہاتھ دست راست۔ مییں
ہایاں ہاتھ دست چپ۔ بسیار
ہاتھ پائی دست بازی۔ زرد و خورد
ہاتھ اٹھانا (کسی چیز سے) از دست دادن
ہاتھ اٹھانا (دھمکانا، حکم کرنا) حکم کرنا

وفہ ہیئت۔ ارسالہ۔ نمائندگان
ہیئت مبشران۔ ہیئت اعزازی

وقت عین۔ آوان۔ ادا ائل
وقت تاکنا ہنگام جستن۔

فرصت نگاہ داشتن جہر جستن
وقت پیدا ہو جانا عمر بسر آمدن
وقت نکل جاتا ہے {
بات رہ جاتی ہے {

حرفی ماند و وقت نہی آید
وقتی آنی۔ عارضی

وکیل عام۔ محامی۔ وکیل

وال۔ ی۔ ا

ولی پیر و مرشد
ولایت کشور۔ تعلیم۔ ملکیت
ولی کو ولی پہنچانا ہے
ولی را ولی می شناسد

ووٹ صوت۔ رائے
ووٹر رائے دہندہ۔ رائے زن

ہاتھ آنا دستیاب شدن

ہاتھ اونچا کرنا ناقہ خواندن

ہاتھ باندھنا تعلق کردن

احترام داشتن

ہاتھ بٹانا دیکھیں "مدرکنا"

ہاتھ بند ہونا افلاس۔ بخل کردن

ہاتھ بھر نصف گز۔ دو وجب

ہاتھ پاؤں پچانا احتیاط کردن

ہاتھ پاؤں پھیلانا کار دراز کردن

ہاتھ پاؤں رہ جانا مفلوج شدن

ہاتھ پر برسوں جانا

موتی از کف دست بر آوردن

ہاتھ پر قرآن رکھنا قسم بہ قرآن خوردن

ہاتھ پر ہاتھ مارنا عہد کردن۔ شرط بستن

ہاتھ پڑنا دستیاب شدن

ہاتھ پسانا دست سوال دراز کردن

ہاتھ پکڑنا دستگیری کردن

ہاتھ پھیرنا دست شفقت برآلیدن

ہاتھ پاؤں پھول جانا باج واج شدن

ہاتھ پاؤں ٹوٹنا خمیدن دست و پا

اعضا شکنی

ہاتھ پاؤں مارنا دست و پا زدن

دست و پا کردن۔ سعی کردن

ہاتھ پھیلانا دست کھینچ کردن

سوال کردن۔ گمراہ کردن

ہاتھ ٹکنا دست نگر بودن

ہاتھ تولنا مستعد برائے حملہ شدن

ہاتھ تنگ ہونا مفلسی۔ در عسرت بودن

ہاتھ جوڑنا دست صلیب کردن

ہاتھ جھٹلانا اُمید شدن

ہاتھ جھوٹا پڑنا در عمل نامکام ماندن

ہاتھ چلانا دست بازیدن۔

دست درازی کردن

ہاتھ چومنا احترام واجب داشتن

ہاتھ چھوڑنا حملہ آوردن

ہاتھ دھرنا قابو یافتن۔ حمایت کردن

ہاتھ دھوپٹھنا مایوس شدن۔ نوامید شدن

ہاتھ دینا بیان بستن

ہاتھ دھلانی یک رسم غودی

ہاتھ دیکھنا دست نگر بودن۔ شبیہ گرفتن

ہاتھ ڈالنا دست اندازی نمودن

دست بہ نامحرم بودن

ہاتھ روک لینا دست کشیدن

ہاتھ رکھنا سر پرستی نمودن

ہاتھ زنگھنا رشوہ گرفتن

ہاتھ سے چھوڑ دینا از دست دادن۔ گم کردن

ہاتھ صاف کرنا (۱) شق نمودن۔

(۲) غارت بردن

ہاتھ قلم کرنا دست بریدن

ہاتھ کٹ جانا عاجز آمدن۔ مجبور شدن

ہاتھ کھلانا آمادہ سازش شدن

ہاتھ کھلنا آسودہ حال شدن

ہاتھ کھینچنا دست بردار شدن۔

۱ از چیزی دست برداشتن

ہاتھ کا دیا کام آئے گا صدقہ بکامی خورد

دہ دنیا ہفتاد در آخرت

ہاتھ کے تلے زیر دست۔ بدست۔

لاچار۔

ہاتھ کے پاس دم دست

ہاتھ کا جھوٹا بد معاملہ۔ خائن۔ بے بدیدہ

ہاتھ کا سچا دیانت دار۔ خوش معاملہ

ہاتھ کا میل بے حقیقت شے

ہاتھ کی صفائی تر دستی

ہاتھ کنگن کو آرسی کیا عیاں را چہ بیاں

ہاتھ لگانا لمس کردن

ہاتھ لگنا (۱) یافتن۔ دستیاب شدن

چیز بے بدست خوردن (۲) گول خوردن۔

ہاتھ مارنا (۱) رشوہ گرفتن۔ دزدی کردن

(۲) دزد زود لقمہ گرفتن

ہاتھ ملنا حسرت خوردن۔ حسرت بردن

ہاتھ ملانا (۱) دست دان

مصافحہ کردن (۲) شرط بستن

ہاتھ مڑوڑنا دست بر تافتن

ہاتھ میں ٹھیکہ ادا دینا

بہ گدائی وا دار نمودن

ہاتھ میں ہاتھ دینا بکسی سپردن

ہاتھ نہ رکھنے دینا رضائے دادن

ہاتھوں ہاتھ فی الفور۔ مہماں دم

زودی۔ دست بدست

ہاتھوں کے طوطے اڑنا

حواس گم کردن

ہاتھی نیل۔ بیل

ہاتھی دانت عاج

ہاتھی کے دانت کھلنے

کے اور دکھانے کے اور

(۱) گندم نمودن و جو فروختن

(۲) گندم ناجو فروختن

ہاتھی کا مہادت نیل بان

اسم یک توپ کہ آں را فیلاں ی کشید

ہاٹ سوق۔ بازار۔

ماہرین دوشیزہ - باکرہ
ماؤ استخوان - کابلہ - جُثہ
ماہر (دیور) حامل - گردن بند

ماہر جنگ میں شکست - ناکامی
ماہر دینا شکست دادن
ماہر مانتا علم انداختی - پیر انداختن

ماہر نگہار - زیب و زینت
ماہر جیت - فتح و شکست
ماہر - ضعیف - ناتوان - لاغر -
نیچف -

ماہر نمیم صندوق موزیک
ماہرین شیشپور - بوک - بوق
ماہرین بجانا بوق نندن
ماہر نا ازوزند دگر وندہ ساختن
ماہر پستل شفاخانہ - بیمارخانہ - بیمارستان
ماہر مضم گوارا - ہاضم
ماہر کوٹ نیم حکم
ماہر کوٹ کلیم
ماہر ملار - اطلاق بزرگ -
ماہر دولہ زلزلہ
ماہر پڑنا مالہ بستن

ماہرینڈ ہولند - مالندہ
ماہر قلبہ ران
ماہر اقرار
ماہر بھڑنا قول دادن

ماہر آری نعم - بلی
ماہر چشم - بسر چشم
ماہر کرنا نعم و بلی گفتن - وعدہ دادن
ماہر میں ہاں ملانا دہن و بیی کردن
ماہر یک را می شدن
ماہر نقصان - خون ریزی

ماہرینا (انسان کا) دم ہر افادن -
ماہر نفس گرفتن - نفس زدن - دم گستن
ماہرینا (جانور کا) ہل ہل زدن -
ماہر حس جس کردن -
ماہرینا ہوا نفس زنان

ماہر (برتن) دیگچہ - دیگ کلی -
ماہر دیزی -

(سان) ناخورش - خورش
ماہر سے ایک مٹتی نمونہ از
ماہر چاول دیکھتے ہیں { خرداری

ہانڈی پکنا مشورت نمودن

سرگوشی نمودن

ہانک صدا ندا

ہانک مارنا ناکردن - صدا کردن

ہانک پکار شور و غل

ہاؤ ہو ہائی وائی

ہاؤن جوغن - ہراس

ہاؤس آف کامن

مجلس العوام - دارالعوام

ہاؤس آف لارڈز دارالامراء

مجلس رُوماء مجلس لاشرف - دارالاعیان

ہائے آخ - ہائی - اکلا تاسف

ہائے کرنا آخ کردن - ہائی و ہر کردن

ہائی بلند - بالا

ہائی سکول مکتب رشیدیہ - دبیرستان

مدرسہ عالی

ہائی کورٹ عدالت عالیہ

ہیٹرا (۱) داد فریو زدن

(۲) ردی کہ دندان دراز دارد

ہیٹا غذائی نرم

ہیشک بی عزتی - بی ادبی

ہتھوڑا چکش - پک - مطرہ

خاشک

ہتھوڑا بڑا کلہ پا

ہتھوڑی پکس

ہتھکی - ہتھی دستہ

ہتھکڑی غل خلیلی - دست بند

ہتھکھیری (۱) عیاری - دست بند

(۲) نزد و غولہ

ہتھکنڈا عیاری

ہتھ چوٹنا گیر آمدن

ہتھیا لینا گیر کردن - بدست آوردن

غصب کردن -

ہتھیا گناہ - جرم

ہتھیارہ سلاح - قور - الطو - یراق

ہتھیار بند مسخ

ہتھیارہ باندھنا یراق بستن -

مسخ شدن

ہتھیار ڈالنا دست بند شدن -

سپر انداختن -

ہتھیلی کف دست

ہتھیلی پر سرس جانا

موتی از کف دست بر آوردن

مہییلی پر سر رکھنا جانتا ہوں۔ ہم گشت

۵ (ٹ)

ہٹ اصرار۔ ابرام۔ ضد۔ تصب
پہلوگری۔ سر سختی۔ یک فندگی

ہٹ کرنا ابرام نمود۔ اصرار کرنا
ہٹ کرنا اگھوٹے کا۔ یک برہ رفتن
ہٹا کٹا فریہ۔ تنومند

ہٹانا بازداشتن۔ پساکردن
ہٹ دھرم بد معاملہ۔ ضدی۔

ہٹوا دوکاندار

ہٹوتی ضد۔ ابرام

ہٹی (۱) ضدی (۲) دوکان

(۳) بازار۔ سوق

ہٹیل ضدی

۵ (ج)

ہجا حرف تہمی

ہجر جدائی۔ مفارقت

ہجرت ترک وطن

ہجڑا محنت۔ آفتہ۔ خواہ برا

ہجو ذم۔ مذمت۔ قدح۔ ہجو

ہجوم انبوه۔ اژدحام

ہجوم کرنا انبوه آوردن۔ اژدحام کردن

۵ (پح)

ہچر ہچر پس پوشیں۔ تامل

ہچر ہچر کرنا تامل نمودن پس پوش داشتن

ہچکچانا نوسیدن

ہچکھلا جنبش

ہچکھولے کھانا اجهاز، مرا کردن

ہچکی فواق بہتہ

ہچکی لگنا گلوگرہ زدن

گرہ در گلو پیچیدن

۵ (د-ط)

ہڈ دارمک۔ پوپک۔ مرغ سلیمان

ہڈک دلبوک۔

ہدیہ نیاز۔ تعارف۔ صدقہ

ہدیہ دنیا تعارفہ پیش کردن

ہند گذرانیدن

ہڈی استخوان - عظم
ہڈا استخوان بزرگ
ہڈی جوڑنے والا گیرمال - گیرمالہ
ہڈھوٹن اعضا شکنی - درواستخوان

(۱) ۵

ہر ہریک
ہرا سبز - اخگر
ہرا بھرا سرسبز
ہرا شایاش - مرنا
ہراس ترس - بیم - خوف
ہراول یزک - مقدمہ - مقدمۃ الجیش
پیش آہنگ - طلایہ - طلیعہ
ہرا شکست دادن
ہرا آئینہ بالضرور - البتہ
ہر پونگ ہنگامہ - شور و شغب
ہر چکر بار بار - کمند - آخر کار
ہر تے پھرتے گاہے گاہے ہاے
ہرج نقصان - ضرر - ہنگامہ
ہر جانہ جرمیہ - تاوان - عوض
ہر جانی بے دنا
ہرج مرج نقصان - علت - بیماری

ہر دل عزیز - نقل مجلس
ہڑ ہڈ ہلک
ہر طرح سے ازہر جور - ہر نوع -
ہر طرح -

ہر فن مولا آتش ہر کام
ہر کارہ قاصد - نام برد - مرد پست
ہرگز (نہیں) اصلاً - ابتدا - ہرگز -

ہرن غزال - آہو - طبی
ہرنا آہوئے ز
ہر دا قلب - جگہ
ہر اکھل جانا
(۱) شوخ چشی - چشم سفید شدن
(۲) دل مندو شدن

ہرزہ لغو - مہل
ہرہ کرنا ہمو اکشیدن
ہری سبز - شاداب
ہر یاول سرسبز - شادابی
ہر یالا مرغزار - سبززار
ہر یل مرغ سبز قبا

(۱) ۵

ہزار الف - ہزار

ہنرمجٹی شہنشاہ - امپراطور
ہنرمائیس نواب ولا

۵ (۱ ٹ)

ہڑ سیلاب
ہڑ ہلیلہ
ہڑ بڑانا دست پاچہ شدن
بے قرار شدن
ہڑ بڑی بیقراری - ناشیکبائی - تشویش
ہڑ بڑیا بے قرار
ہڑ بھونگ لوطی بازار
ہڑپ کر جانا بلعیدن - بلغور کردن
فرو بردن -
ہڑتال اضراب - تعطیل - یوم غم -
اعتصاب -

ہڑتال (دوا) زریخ -
ہڑک ہرزہ گرد - ہوج - پُرغاش جو -
ہڑکانا درجوش اوردن
ہزار آواز بلبل
ہزارا (گیندا) یک گل معروف
ہزار آنہ خود بدلت - مابدوت

۵ (س - ض)

ہسپتال بہرستان - شفاخانہ -
ہیازخانہ - دارا شفا -
ہستنی زن شہوت پرست
ہنسی ترقوت - لگ گردن
ہیا دس - دہرہ
ہیش ہیش اُن اُن
ہشاش ہشاش مسرور خوش و خرم
شادان فرحان
ہشت مہشت زرد کوب
ہشیار حافق باش - ہشیار باش
ہضم کرنا گواریدن - گوارا کردن

۵ (ف)

ہفت
ہفت اختر قمر - عطارد - زہرہ -
شمش - مریخ - مشتری - زحل
ہفت اقلیم ہفت کشور - دنیا - ہر عالم
ہفت اندام ہفت اعضاء -
(۱) ظاہری (دست ، دپا ، پشت ، سینہ و سر

هکلا نا زبان شکسته شدن
 زبان گرفته شدن .
 هکلا اکن : زبان شکسته . زبان گرفته
 هکلا ین کنت : زبان شکستگی
 هک نک فواق

ه (د)

هـ مل جانانوس شدن
 هـ لوا قلبه ران بشیاد
 هـ لورا موج
 هـ لورنا انتخاب کردن
 هـ لولک اُنک : جوش . اشتیاق
 هـ لولک اُنکنا اشتیاق داشتن
 تنازه برخواستن
 هـ لولانا مرزیده . لرزه براندام شدن

هـ لول شورش - یورش - حمله
 هـ لولنا یورش کردن . حمله آوردن
 هـ لاکت تهمکه - تباہی - بربادی
 هـ لاک خود مراد خور . کناس
 هـ مل قلبه - بشیاد - خیش .

(۲) باطنی (دل) دماغ - شش - بکتر
 طحال - معده . زُهرن
 هفت ادبک بنات العنش
 هفت سیاره
 هفت جوش زرد - نقره - مس -
 رصاص - اُترب - قلعی .

هفت دریا - بحیره اخضر - اسود - عمان
 ادقیانوس - تلمزم -
 هفت دوزخ حله - سیر - عطی - یقر
 حادیه - جهنم - عجم -
 هفت قرأت قرآه سبعة
 هفت قرار امناح : ابو عمر - مصری
 ابن عامر - عاصم - حمزة - کسائی
 هفت هشت سمج کلامی - زجر و توبیخ
 هفت هیکل هفت رعمیه برای
 هفت یوم

ه (ک)

هک قلب - کیشه - قویچ
 هکاکا کشدر - مبهوت - دهن باز
 دست پاچه - سراسیمه -
 هکاکا هونا دیکسین "هز بڑانا"

ہل چلانا { شمریز کردن - شیار کردن
ہل جوتنا { قلبہ رانی کردن
ہل کی پچال آہن قلبہ - گاو آہن -
لبک -

ہلال ماہ نو

ہلانا (۱) حرکت دادن - جنبش دادن
(۲) مانوس کردن -

ہللاہٹ تشویش - تشندی

ہل چل بے قراری - تشویش - فساد

ہل چل پڑنا شکست خوردن - گریختن

ہلکا (۱) نحیف - نحیف -

(۲) بک - کم وزن

(۳) نازک - لطیف

(۴) ذیل - کم ظرف -

ہلکا کرنا (۱) شرمسار کردن

(۲) سبکدوش کردن - بیکار کردن

ہلکا پن کم ظرفی - بکی -

ہلکا چھلکا (۱) نازک - نازک نہندم

(۲) کم زور - کم وزن

ہلکارنا مشتعل کردن

ہلکان دامانہ خستہ - تکان خوردہ

ہلکان ہوتا تکان خوردن - دامانہ

ہلکورا موج - حرکت

ہلکے ہلکے آہستہ آہستہ - نرک نرک

ہ (۱ م)

ہم (۱) ما - مایاں (۲) نیز

ہما ہما - استخوان رُبا

ہم بستری ہم صحبت - ہم خواب

ہم پیالہ ہم نوالہ ہونا با کسی خوردن

ہم پیالہ یار غار - شریک کار

ہم پایہ ہم مرتبہ - ہم پلہ

ہمپا رفیق راہ

ہمالیوں (۱) بابرکت

(۲) لقب یک شاہ ہند

ہماہمی رونق

ہمت حوصلہ - جرأت - جرات - قصہ

ہمت مارنا دل در دادن

ہمتا مانند - مثل - ہم مرتبہ

ہمچولی ہم عمر - ہم سال

ہم جماعت ہم درس - ہم سبق

ہم خیال ہم فکر - ہم افکار

ہم دردی موانست - غم خواری - مواسات

ہم درو مونس - غم خوار

ہمراہ ہم مدیف - ہم سفر -

ہمایہ ہم حواریہ صاحب حواریہ

ہم مرتبہ ہم چشم

ہم وطن بُوی - ہم شہری

ہمیشہ مدام - ہمارہ - دامن

ہمارہ

ہمیشہ کرنا ہی کردن - دوام کردن

ہمیشگی مداومت - مدام

ہ (ن)

ہین دولت - ثروت - مال

ہنڈہ موئل - لالہ - ارجولہ

ہنڈولہ چرخ گردان

ہنڈی قبض - تحویل - زندنامہ - کاغذ زند

ہنڈیہ دیگ گی دیگچہ -

ہنس خریط

ہنستا خنیدن - خندہ کردن -

خندہ زند

ہنستا (زیرب) پوست خندہ کردن

زیرب خندہ کردن - خندہ قچی کردن

ہنستا (کھلکا کر) بکریہ کردن - ہرہ کردن

ہنس مکھ خندہ - خندہ پیشانی

ہنسی خوشی خندان - فرحان

ہنسی خوشی بات کرنا گرم گفتن

ہنسی خندہ

ہنستہ ہنستہ پیٹ

میں بل پڑنا

در زد پایچ افتادن -

از خندہ رودہ بردن -

ہنسل رگ کردن - ترقوت

ہنسل (زیرب) طوق گلو - طوق کردن

ہنکارنا آئینہ

ہنگری مجارستان

ہنگامہ تاملی گری - فتنہ

ہنہانا شیعہ کردن - شیعہ زند

ہنہناہٹ رشیر

ہنی مون مسافرت عروسی

ہ (و)

ہوا باد

ہوا شام کی باد شمال - صبا -

ہوا صبح کی نسیم -

ہوا گرم سبب - بادِ سموم

ہوا ٹھنڈی بادِ خشک

ہوا کے تھپڑے صداتِ باد

ہوا باندھنا تعریف و توصیف نمودن

ہوا بند ہونا بادِ خفہ شدن

ہوا چلنا دزدین

ہوا دینا مشہود کردن - سمر کردن

ہوا ہوجانا گریختن - گریز کردن

ہوا کھانا گردش کردن - تفریح نمودن

کسب باد کردن

ہوائی تیر چرخ

ہوائی خبریں اقوالِ اراجیف

ہوائی جہاز طیارہ - غبارہ - ایر پلان

ہوائی جہاز کا ڈرائیور ہوا باز - بالو پچی

ہوا پلا - طیارہ ران

طیارہ بردار -

ہوائی اڈہ فرد گاہ

ہوائی فیر کرنا تیر بتاریکی نماضت

ٹوٹی تپہ لندن -

ہو بہو نعل بہ نعل

ہوشل مہمان خانہ - منزل مہمان خانہ -

اکابہ - دکان آشپزی - ہوشیل

ہودا عماری - ہودج

ہوشل دارالاقامہ

ہوشل میں رہنے والا طالب علم

داخلی

ہوشل میں نہ رہنے والا خارجی

ہوشل میں رہنے والی طالبات

لییات

ہوش میں آنا بخود آمدن

ہوش و حواس کھودینا حواس باختن

از خود رفتن - بخود شدن

ہوشیار سرحساب - کار آگاہ - زیرک

فرزانہ - آسان کار چاکدست

ہوشیاری تردستی - کار آگاہی - زیرک

ہوشل ترس - بیم - خوف - ہراس

ہوشل دل خفقان

ہوشل قلم فولادی

ہوشل سیکرٹری ناظر امور داخلہ

ہوشل منسٹر وزیر داخلہ

ہوشل شدن - بے دین

ہوشل لب - شفقت

ہوشل چہانا لب گویند

ہونٹ کٹا ہوا کفہ ب۔ شرب
ہونٹوں سے سیٹی بجانا شاخت ندن
ہونہار جوان خوابک شدنی
ہونہار بروا کے چکنے چکنے پات
(۱) نشان شبہ پیش از شام
(۲) سلسلے کے نیکو از بہارش پیدا است
ہونے والی بات شدنی

ہیکل پیکہ۔ مجسمہ۔
ہیکل (جمع ہیکل)
ہینگ باریجہ۔ انگڑی
ہے یہ گنبد کی صدا
جیسے کہو ویسے سنو
(۱) چاہ کن را چاہ در پیش
(۲) کہ کرد کہ نیافت؟

ہ (می)

ہیٹا سفہ۔ دوں مہت۔ کم مہت۔ ناکاو
ہیجر آخہ۔ مخنث
ہیج سمجھنا بریخ نوشتن
ہیجیزی نہ شمردن
ہیڈ کوارٹر صدر مقام۔ ادارہ مرکزیہ
ہیڈ کلرک سر دیر۔ دبیر اعلیٰ
ہیڈنگ عنوان۔ سرنامہ
ہیڈ ماسٹر مراخوند
ہیرا الماس
ہیرو پہلوان
ہیٹر ہیلہ
ہیضہ دست قی۔ کویدرا
ہیضہ کرنا املا کرن

ی

ی (۱)

یاد ذکر۔ یاد
یاد کرنا (۱) خاطر آمن۔ بخاطر گذشتن
(۲) از بر کردن۔ یاد گرفتن۔
یادداشت (۱) محفظہ۔ مضبوط
(۲) محضرا۔ عرضداشت
یادگار تبرکات۔ اشیائے یادداشت
یاس نا اُمیدی۔ حرمان۔ قنوط
یار ہم صحبت۔ ہم نشین
یاری دیکھو۔ دوستی

یار کی یاری سے غرض

دیدہ دوست عیب میں نہ بود

یارانہ آشنائی - رفاقت

یار ب کلمہ تعجب

یار غار رفیق صادق

یار مار محسن کش - فریب کار

یا مراد یا موت تخت یا تختہ

یاں (جہاں) اینجا

می (ات. ق.)

یتیم پدر مرده - یتیم

یتیم خانہ دارالایام - دارالیتامی

یثرب مدینۃ النبی - مدینہ منورہ

یسخنی آب گوشت

یرذاں خدا - خالق خیر

(عقیدہ پارسیاں)

یقین بادر - تیقن - یقین

یقین کننا مسلم داشتن

یقینی بات بلا شک - بلا شبہ - بی ریب

می (ک)

یکایک یک بارگی - یک بیک

یکتا فرد - تنہا - بے مثل

یکلفت ایک بزرگ - ہاں سماعت

یک قلم بالترہ - بختناہ - درآں واحد

یک جہت متفق متحد

یک جہتی اتحاد - اتفاق - رفاقت

یک دل ہم راز - رازدان

یک رنگ صادق - باخلاص - مخلص

یک رو

یک قلم سرتاپا - مکمل

یکشت جد - کل

یکہ (۱) بے مثل - تنہا - فرد - لاثانی

(۲) عراہ - کاسک

(۳) یک ورق تاش

یکانگی یگانگت - اتحاد - اتفاق

می (و)

یورپ اروپا - فرنگ

یورپین فرنگی - اروپائی

یومیہ مدینہ

یونیورسٹی جامعہ انورستہ - دانشگاه

کارخانہ مردم سازی

یوم دن - روز

یہودی	یوم الحساب قیامت - روز حساب یونہی
اسرائیلی	یوں اس طور
یہاں کا بادا آدم نزالا ہے	یونہی میں طور
اس زمین را آسمانی دیگر است	یونیورسل عالمگیر عام
یہ منہ اور مسور کی دال	
ایاز قدر خود شناس	می (۵)
حکما خود دن را مدنی باید	
یہودی اسرائیلی	یہ اس
	یہاں اس جا - اس مقام

چند ضرب المثل

(۱)

کام افنی خاریدن
از ماست کہ بر ماست
بر عکس نہند نام زنگی کا فور
نامش کلان دہش دیران
چر کار از دست رفت پشیمانی چر سود -

خود مرد جہاں مرد
کار امروز بفر دا گلزار
امروز نقد فر دانسیہ
چشم مار روشن دل ماشاد
از دیدہ نقد از دل دور
اقل خولش بعدہ درویش
از چاہ بچالہ از دام بقبض
کس نگوید کہ دوغ من ترش است -
تا تریاق از عرق آورده شود مار گزیدہ مرده شود
تا نباشد چیز کی مردم نگیند چیز با
بہر چہ ادا باد ماکشتی در آب انداختیم
چہ خوش بود کہ بر آید بیک کرشمہ دوکار
بے تمیز از جہند دعاقل غوار شہرنا پر سال است

آبیل مجھے مار
آسمان کا تھوکا منہ پر
آنکھوں کے اندھے نام نین سکھ
اوپنچی دکان پھیکا کچوان
اب پھتاوے کیا ہوئے جب
چڑیاں چنگ گئیں کھیت
آپ مرے جگ پر لو
آج کا کام کل پر نہ پھوڑو
آج نقد کل اُدھار
آنکھ سکھ سلیمے ٹھنڈک
آنکھ او جمل پہاڑ او جمل
اندھا بانٹے ریوڑیاں ٹرور اپنوں کو
آسمان سے گرا کھجور میں اُنکا
اپنی جھانچہ کو کوئی کھٹا نہیں کہتا
اگل لگے پر کنواں کھودنا
اگل بن دھواں کہاں
اوکھلی میں دیا سرتو موسوں کا کیا ڈر
ایک نیچہ دو کاج
اندھیر نگری چو پٹ راجہ

اندھوں میں کاناراج

آپ کا ہما کام

احمد کی بگڑی محمود کے سر

انت بھلا سو بھلا

اپنا ننگہ پرایا ڈھینگہ

ایک کرپلا دوسرے نیم چڑھا

ایک اکیلا دو گیاہ

اپنا کیا اپنے آگے

اپنی گل میں کتا بھی شیر تھامے

اپنی اپنی ڈہلی اپنا اپنا راگ

آم کے آم گٹھلیوں کے م

اوسے کا بدلہ

اپنے منہ میاں مٹھو بنا

ایک ہی تھیلی کے چٹے بٹے

اپنا اپنا غیر غریہ

اٹا چور کو تال کو ڈانٹے

اٹے بانس بریل کو

ایک مچھل سارے جل کو گنداکرتی ہے

ایک چپ سو تھکے

اندھا کیا جانے ساون کی بہار

اپنی کرکوت کا کیا علاج

اپنے پائل پر کھارنا مارنا

اتفاق میں برکت ہے

خوس درکوه بو علی سینا

کس نثار دپشت من جز ناخن انگشت من

از ریش کندن و بر بروت بستن

شاہنامہ آخرش خوش است

پس گرچہ عیب ناک است در چشم پدرا ز عیب کی است

یک مجنون و دیگر سگ گزیدہ

دو دل یک شود بشکند کوه را

کردنی خویش آمدنی پیش

خوس درکوه بو علی سینا گما بمل خویش سلطان است

علی بدین خود موسی بدین خود

ہم خرم و ہم ثواب ہم زیارت ہم تجارت

زدی ضربتی ضربتی نوش کن

شنای خود بخود کردن نریم مرد وانا را

کند ہم جنس با ہم جنس پرواز غشتے یک جنس

جگر جگر است دگر و گرسنت

دزد را باشنہ اسیر بلا

گل بگلستان بردن - زیرہ بکران برون

چو از قومی کی بیدار نشی کردند کہ رامنزلت ماند نہ مرا

خوشی معنی دار کہ در گفتن نمی آید

چہ داند بوزن لذات ادرک

خود کردہ را علاجی نیست

سیلی خود بردی خود زدن

دو دل یک شود بشکند کوه را

اسپ راگم کردن و پی نعلش رفتن
 از یک پرستو تا بتان نی شود
 چه خواہد کور جز دو چشم دنیا
 آئینہ داری در مجلس کوران
 بستر گفتند شاشت از پس است گفت
 چه چپ زخم مثل ہمہ کس است
 بد دیگ بد چقدر
 از یک دست صدائی آید

اشرفیاں ٹیں کوٹوں پر مہر
 اکیلا چا کیا بھار بھوڑے گا
 اندھا کیا مانگے دوائی نہیں
 اندھے آگے رونا اپنے نین کھونا
 اونٹ رے اونٹ تیری
 کون سی کل سیدی
 ایسے کوتیا
 ایک ہاتھ سے تالی نہیں بجاتی

(ب)

از خرس موئی بس است
 از سپرنا حلف دختر بہتر
 آئینہ داری در مجلس کوران
 چہ میدان فراخ است گوی بزین
 تشہ در خواب آب می بیند
 ایں سبکوگر نشکند امروز فردا بشکند
 بزبان تسبیح و در دل گاؤ و خیر
 تدبیر کند بندہ تقدیر زند خندہ

کلاغ اسالہ است

یار در خانہ و ماگم و جہاں می گردیم
 خربیر و فساد رنگین
 صدر ہر جا کہ نشیند صدراست

بھاگتے چور کی لنگوٹی ہی ہسی
 بھٹ پڑے وہ سونا جس سے ٹوٹیں کان
 بھینس کے آگے بین بجانا
 بہتی لنگا میں ہاتھ دھونا
 بلی کو چھپھڑوں کے خواب
 بکرے کی ماں کب تک خیر منائے گی
 بعل میں چھری منہ میں رام رام
 بندہ جوڑے پل پل رام لندھا دے کپا
 بڑے میاں سو بڑے میاں
 جھوٹے میاں سبحان اللہ
 بچہ نعل میں ڈھنڈکاوا شہر میں
 بوڑھی گھوڑی لال لکام
 بڑا آدمی چھپا نہیں رہتا

(پ)

از دوست ہر چہ می رسد کو مست
چو نیندہ یا بندہ
اول اندیش دانگی گفتار اگر دیکھتی گل گفتی
خدا پنج انگشت یکساں نہ کرد
عاشقی کار سری نیست کہ بر بالین است
قطرہ قطرہ می شود دریا

پھول نہیں تو پنکھڑی
پوچھتے پوچھتے دلی پہنچ جاتے ہیں
پہلے بات کو تو تو پوچھ منہ سے بولو
پانچوں انگلیاں برابر نہیں ہوتیں
پریت کئے دکھ ہو
پھوٹی پھوٹی تالاب بھرتا ہے

(ت)

کار خود کن کار بیگانہ ممکن
حساب دوستان در دل
صدای دہل از خالی بودن شکم است
پیناہ بخدا
تا بہ بنیم کہ از غیب چہ آید بیرون
تدبیر کند بندہ تقدیر ز زند خندہ

سمجھ کو پرانی کیا پڑی اپنی بیڑ تو
تم سمجھو یا ہم سمجھیں
تھو تھا چنا بلجے گھنا
تو بہ ہی بھلی
تیل دکھیو تیل کی دھار دکھیو
تدبیر کے پہلے ہیں تقدیر کے آگے

(ج)

نمک خوردن و نمک دان شکستن
گوشت خوردن دان سگ
باز کلیم خویش چہ را بیشتر کشیم
خود مرد جہاں مرد
مال نثار جان و جان نثار آبرو
چہ قضا آید طیب ابلر شود

جس باندی میں کھانا اسی میں کرنا چھید
جیسی روح ویسے فرشتے
جتنی چادر دکھیو اتنے پاؤں پھیلاؤ
جان ہے تو جہاں ہے
جلے لاکھ رہے ساکھ
جب دن بڑے آتے ہیں تو عقل ماری جاتی ہے

جب تک سانس تب تک آس
 جتنے منہ اتنی باتیں
 جیسا دیں ویسا بھیس
 جھوٹ کے پیر کہاں
 جس تن لاگے سو تن جلنے
 جو ڈھونڈے سو پائے
 جھوٹے کامنہ کالا

جھوٹ پر دان نہیں چڑھتا
 جیسی کرنی ویسی بھرنی
 جیسی مجلس ویسی صحبت
 جس کی لالچی اس کی بھینس
 جس کا کلام اسی کو سلبے
 جو ہانڈی میں ہوگا ڈوٹی میں نکل آئے گا
 جسے بیا چاہے وہی سہاگن

جو چوڑھے کا سو کرے گا

جہاں پھول وہاں کانٹا
 جو گرجے ہیں وہ برستے نہیں
 جو بوڑھے سو کاٹو گے
 جتنا گڑاؤ گے اتنا میٹھا ہوگا

جو اوروں کے لئے کنواں کھوتا ہے
 پہلے غمدا کس میں گرتا ہے
 جسے اللہ کے اُسے کون چکھے

دُنیا بہ اُمید قائم است
 ہر زبان را گفتگوی رنگ است
 شہر یک چشمان روی یک چشم شو
 دروغ گو را حافظ نباشد
 کجا دانند حال ما بیکاران ساحلہا
 جوئیندہ یا بندہ
 روی دروغ گو سیاہ
 دروغ بی فروغ است۔ چراغ دروغ فروغ نذر
 کردنی غولش آمدن پیش
 ہر کہ در کان نمک رفت نمک شد
 دست نور بالا

ہر کسی را بہر کاری ساختند
 از کوزہ ہان تراود کہ دروست
 ہر عیب کہ سلطان پسند و ہنر است
 ۱۔ حکیمتر عزرائیل را خار کرد
 ۲۔ سرکشی با مرگ را بہر است

ہر کلی را خار باشد ہم نشین
 طبل بلند آواز میان تہی
 ہر چہ کاری بدروی۔ سخت زنی سخت خوری
 آتش بقدر پول

چاہ کن را چاہ در پیش
 چہ باک از موج بحر آنرا کہ باشد فوج کشتی بان

جیتے رہے میں گے پھر
جلے گھر کے کونے

یار زندہ صحبت باقی
از خانہ سوختہ ہر جہ بدست آید رفاست

(ب ح)

چاند دن کی چاندنی پھر اندھری رات
چپڑی اور دودو
چورک داڑھی میں تنکا
چوروں کے کپڑے لاٹھیوں کے گز
چور چوری سے جائے ہیرا پھیری سے نہ جائے
چمڑی جائے دمڑی نہ جائے
چور کا بھائی گٹھ کترا
چور کو چور پہچانتا ہے
چوٹی بلی جلیبیوں کی رکھوالی
چیل کے گھونسلے میں ماس کہاں
چراغ تلے اندھیرا
چھتر والا سونے کو ٹھے والا روئے
چھٹرو بی جلی چوہا لٹو رہا ہی بھلا

ہر کمالی راز والی - ہزار ماتم و یک عروس
ہم خرا و ہم ثواب
ہر کہ خیانت و زودستش در حساب بلند
مال مفت دل بی رحم
مار پوست میگزار و خمی گزارد
جان طلبی حاضر است زر طلبی سخن دین جاست
سگ زرد برادر شغال
ولی راولی می شناسد
کہ نیاید ز گرگ چو پانی
پول غفل است و مال اللہ
پای چراغ تاریک است
کم اندوہ آن را کہ دنیا کم است
مرا بخیر تو اُمید نیست بد مرسان

(ح خ)

علوانی کی دکان دادا جی کا فاتحہ
علما کہنے سے زبان مسیحی نہیں ہوتی
حرام آیا حرام گیا

برات عاشقان بر شاخ آہو - آہوی نگرفتہ
بخشیدن -
از خواب دیدن آبتن نمی شوی
مال حرام بود بجای حرام رفت

گواہ دزد کیسے بُرے
چوب خدا صدا ندارد، ہر کہ خود دوا ندارد
باہر کہ راست آید چپ در است آید
خدا خیر را شاخ نہ بد
مرضی مولا از ہمہ اولی
انگور از انگور ہی گمیر و رنگ
دماغ بیہدہ بچخت و خیال باطل بست
کس نباشد در سل موش باشد کتخدا
قبحہ زن را ہر شی نہ میدہد

خواب کہ گواہ میدنک
خدا کی لاٹھی بے آواز ہے
جب خدا دیتا ہے تو چھتر بچار گمیر دیتا ہے
خدا گئے کو ناخن نہ دے
خدا کا دیا سر پہ
خرو زہ کو دیکھ کر خرو زہ رنگ پکڑتا ہے
خیالی پلاؤ پکانا
خالی گھر میں جو میا چودھرائی
خدا شکہ خور کے کو شکہ دیتا ہے

(د - ۵)

زیر کا سہ نیم کا سایست
زہر بر سر فلا نہی نرم شود
دیگ شرکت بچوش نمی آید
ازیں جادو رماندہ و از آنجا رانده
مار گزیدہ از ریمان می ترسد
تا بہ بنیم کہ از غیب چو آید بیرون
آواز دہلی از دود خوش است
دیوار ہم گوش دارد
مشتی نمود از خرداری
دل را یدل راہ است
کوہ را فر باد کند و لعل را پرویز یافت
در دیا ماندن و بانہنگ عداوت داشتن

دال میں کالا ہے
مام کر لے کام
دو ملاؤں میں مرغی حرام
دھول کا کتا گھر کا نگھاٹ کا
مودہ کا جلا چھا چھ بھونک بھونک کر پتیا ہے
دیکھئے اُونٹ کس کر دٹ بیٹھتا ہے
مُہر کے دھول سہلنے
دیوار کے بھی کان ہیں
دیگ میں سے ایک چاول
ملک کو دل سے راہ ہوتی ہے
دکھ بھریں بی فاختہ کوئے انڈے کھائیں
دیا میں رہنا مگر مچھ سے سیر

آفتابہ بخرخ لحم شنیہ کی بود مانند پیدہ غریقی دست اندازد بکاہی مرغ یک پا دارد یار درخانہ دین گرد جهان گی گروم	دشمن کی بڑھیا مکہ سرمنڈائی دیکھنے سننے میں بڑا فرق ہے ڈوبتے کو تنکے کا سہارا ڈھاک کتے میں پات ڈھنڈو شہر میں لڑکا بعل میں
---	---

(س)

چہ داند بوزنہ لذات ادک ریمان سوخت ولی کجی نرفت نابردہ رخ گنج میسر نمی شود زہ را زدی کشد زہ کار کند مرد لاف زند عزت ہر کس بدست آنکس است	راول کیا جانے چاول کا بھاؤ رستی جل گئی بل نہ گیا رنج بن گنج نہیں روپیہ کو روپیہ کھینچتا ہے روپے کا بول بالا جھوٹے کا منہ کالا رکھ پت رکھ پت
--	---

(س ش)

آنرا کہ حباب پاک است از محاسبت چہ باک۔ اگر راستی کا رت راستی۔ مارگزیدہ از ریمان ترسد کاری بکن کہ سیح سوزد نہ کباب عاقبت گرگ زادہ گرگ شود دیگ شراکت بجوش نمی آید حکمت بہ لقمان آموختن بد مہر را بد می داند	ساپنچ کو آپیخ نہیں سانپ کا کاٹا رستی سے ڈرتا ہے سانپ مرے لاشی نہ ٹوٹے سانپ کا بچہ سپولیا ساہجے کی ہانڈی چوراہے میں سورج کو چرخ دکھانا ساون کے اندھے کو ہل ہی ہراسو جھٹکے
---	---

ازخائے سوخته ہر چہ بدست آید و است
 سخن راست تلخ نمی باشد
 اول پیالہ و درو
 درنگ آورد راستی با پدید
 سوال از آسمان جواب از ریمان
 ہر کہ خدمت کرد او مخدوم شد
 ہر کہ از ان میخورد از ان دہ
 مرگ انہو جہنمی دارد
 شیخ صورت دیو میرت
 کافور در حمایت جرات

سارا جاتا دیکھ کے آدھا دیجئے بانٹ
 پیسہ رسوا ہو جاتا ہے
 سر زنداتے ہی اسے پڑے
 ہنر کے سو میٹھا ہو
 سوال گندم جواب چنا
 سیوا بن میوہ نہیں
 ستارے بار بار مہنگا روئے ایک بار
 سب کے ساتھ دکھ بھی ٹکھ
 شکل مومن کتوت کافراں
 شیر بکری ایک گھاٹ پیٹتے ہیں

(اصطلاح)

صبر تلخ است ولیکن بر شیون دارد
 از درد لاعلاجی بگویی گویند خالہ باجی
 بحر دستش نمی رسد پالانش رامی زند
 دیوانہ بکار خود ہوشیار
 دانا باشارت ابرو کار می کند
 مستی کہ بعد از جنگ یاد آید بکل خود باید زد
 تکبر عز ازیل را خوار کرد

صبر کا پھل میٹھا
 ضرورت کے وقت گدھے کو باپ بنا لیتے ہیں
 طویلیں کی بلا بندر کے سر
 عقل کا اندھا کانٹھ کا پورا
 عقل مند کو اشارہ کافی ہے
 عید بچھے ٹرو
 غرور کا سر نیچا

(ک)

صحبت طالع ترا طالع کند
 چہ نسبت خاک را با عالم پاک

کونوں کی دلالی میں منہ کالا
 کہاں رام رام کہاں میں میں

از دیک چو بین حلوہ کسی نمی خورد
 خرمی اگر بکند رود چون بیاید هنوز خراب شد
 بود ہم پیشہ با ہم پیشہ دشمن
 میک بر باد گناہ لازم
 چه نسبت خاک با عالم پاک
 آواز سگان کم نکند رزق گدا را
 که مزدور خوش دل کند کار بیش
 هر کسی پنج روزه نوبت اوست
 هنوز مسجد تعمیر شد که کوهان بردش نشسته
 تیری کداز کمان رفت باز نیاید
 گذشت آنچه گذشت
 چو رکلاز دست رفت پشمانی چه سود
 ندکار کند مرد لاف زند

کاٹھ کی ہڈیاں بار بار نہیں چڑھی
 کتنا طوطے کو بڑھایا پر وہ حیوان ہی رہا
 کتنا کئے کابیری
 کھلائے کاہم نہیں ملائے کا ازام
 کہاں راجہ ہوج کہاں گنگو تلی
 کوڑوں کے کوئے دھور نہیں مرتے
 کھری مزدوری چو کھا کام
 کبھی روزی کے بھی دن پھرتے ہیں
 گاؤں بسا نہیں اچکے پہلے ہی موجود
 گیا دقت پھر اٹھ آئی نہیں
 عمر زگی گزراں کیا جو نہ پڑی کیا میدان
 گیا ہے سانپ کھل اب لکیر مینا کر
 گھی بنا دے سان بڑی بھوکا نام

(ل. م. ن)

چو نام گک بری چو بی بدست آر
 مد جنگ حلوہ نمی بخشند
 چو بلز بہشت آمدہ است
 گک را سنگ می شکند
 تیرا کمان جتہ باز نیاید
 تنگ آمد بجنگ آمد
 مفت راجہ گفت
 خضر صوبت شیطان سیرت

لوہوں کے بھونچوں سے نہیں مانتے
 رال میں مٹھالی نہیں بنتی
 لاڈ پیار بچے کا بگاڑ
 لوہے کو لوہا کاٹتا ہے
 منہ سے نکل بات پرانی
 مرزا کیا کرتا
 مفت کی شراب قاضی کو حلال
 منہ کا میٹھا پیٹ کا کڑوا

زنِ راضی شو ہر راضی گوزریش قاضی
اگر پدر نتواند سپر تمام کند
پیش از مرگ واویلا

نزد بر عضو ضعیف می ریزد
قدر نعمت بعد از زوال
گر نبود چوب تر فرمان بردی گاو خر
داغ بالای داغ

شاخی کہ بلند شد تبر خود
مارا ازین گیاہ ضعیف این گمان نبود
چوب از بہشت آمدہ

زبان شیرین ملک گیری
کاسہ از آتش گرم تر
زیر از می کشد

خوی بد را بہانہ بسیار
خطای خویش را کوہ دائم بہ عصا بندد

دشمن دانا بہ از نادان دوست
اشلغم بختہ بہ زلفہ خام ۲۔ کج بخت در دست بہ از
باز در ہوا ۳۔ نقد را بہ نیسہ نباید داد

حاجت مشاطہ نیست روی دلارام را
نیکی کن و بچاہ انداز
در کار خیر حاجت پیچ استخارہ نیست
دل ناخواستہ را عذر بسیار ۔

خوی بد را بہانہ بسیار ۔

میاں بیوی راضی کیا کرے قاضی
ماں پر پوت تپا پر گھوڑا
موت سے پہلے دہائی

مرے کو ماسے شاہ مدار
مرے باپ کی بڑی بڑی آنکھیں
مار کے آگے بھوت بھاگتا ہے

مغلی میں آٹا گیلیا

میں کی گردن پر چھری
مینڈکی کو زکام

مار پیچھے سنوار

میٹھا بول موتی بدل

مدعی سست گواہ چست

مایا کو مایا ملے کر کے بسے ہاتھ
ناچ نہ جانے آگن شیرھا

نادان کی دوستی کا جنجال

نقل قد نہ تیرہ اُدھار
نہیں محتاج نلیہ کا جسے خوبی خدا نے دی
نیکی کر دیا میں ڈال
نیکی اور پوچھ پوچھ
نیت کھوٹی بہلنے ڈھیر

(۹-۵)

وہ دن گئے جب خلیل خاں فاختہ اڑا کرتے تھے آن قدح بشکست و آن ساتی فاند ہر سخن وقتی و ہر نکتہ مقامی دارد عیای راجہ بیان - این آتش داین تقارہ جو فروختن و گندم نمودن سالی کہ نکوست از بہار شش پیدا است بہر کاری کہ بہت بستہ گردد اگر خاری بود گلدستہ گردد ملک خدا تنگ نیست پای گدا تنگ نیست	وقت وقت کی بات اچھی لگتی ہے ہاتھ لگن کو آرسی کیا ہاتھی کے دانت کھانے کا اور دکھانے کے اور ہونہار پروا کے چکنے چکنے پات بہت کرے انسان تو کیا ہونہیں کتا ہاتھ میں لیا کاستو پیٹ کا کیا سارہ
--	---

(۱۱)

دیدہ دوست عیب بین نبود علوہ خوردن را روی باید این زمین را آسانی دیکماست	یار کی یاری سے غرض انکے عیبوں سے کیا واسطہ یہ مہمنہ اور مسوکی مال یہاں کا باوا آدم ہی نہ الا ہے
--	--

اعداد

فارسی	اُرْدُو
یک	ایک
دو	دو
سه	تین
چهار	چار
پنچ	پانچ
شش	چھ
ہفت	سات
ہشت	آٹھ
نہ	نو
دہ	دش
یازدہ	گیارہ
دوازدہ	بارہ
سیزدہ	تیرہ

فارسی

اُردو

چهارده	چودہ ^{۱۴}
پانزده	پندرہ ^{۱۵}
شانزده	سولہ ^{۱۶}
ہفده	سترہ ^{۱۷}
ہجده	اٹھارہ ^{۱۸}
نوزده	انیس ^{۱۹}
بست	بیس ^{۲۰}
بست و یک	اکیس ^{۲۱}
بست و دو	بائیس ^{۲۲}
بست و سه	تیس ^{۲۳}
بست و چهار	چوبیس ^{۲۴}
بست و پنج	پچیس ^{۲۵}
بست و شش	چھیس ^{۲۶}
بست و ہفت	تھیس ^{۲۷}
بست و ہشت	اٹھائیس ^{۲۸}
بست و نہ	انھیس ^{۲۹}
سی	تیس ^{۳۰}
سی و یک	اکتیس ^{۳۱}

فارسی

اُردو

سی و دو	تیس ۳۲
سی و سہ	تینتیس ۳۳
سی و چار	چونتیس ۳۴
سی و پنج	پینتیس ۳۵
سی و شش	پھتیس ۳۶
سی و ہفت	سینتیس ۳۷
سی و ہشت	اڑتیس ۳۸
سی و نہ	اُتالیس ۳۹
چہل	چالیس ۴۰
چہل و یک	اُتالیس ۴۱
چہل و دو	پالیس ۴۲
چہل و سہ	تینتالیس ۴۳
چہل و چار	چوالیس ۴۴
چہل و پنج	پینتالیس ۴۵
چہل و شش	چھیالیس ۴۶
چہل و ہفت	سینتالیس ۴۷
چہل و ہشت	اڑتالیس ۴۸
چہل و نہ	اُنچاس ۴۹
پنجاہ	پچاس ۵۰

فارسی

اُردو

پنجاه و یک	۵۱ اکاون
پنجاه و دو	۵۲ باون
پنجاه و سه	۵۳ ترپن
پنجاه و چهار	۵۴ چوقن
پنجاه و پنج	۵۵ پچپن
پنجاه و شش	۵۶ چھپن
پنجاه و ہفت	۵۷ ستاون
پنجاه و ہشت	۵۸ اٹھاون
پنجاه و نہ	۵۹ انسٹھ
شصت	۶۰ ساٹھ
شصت و یک	۶۱ اکسٹھ
شصت و دو	۶۲ باسٹھ
شصت و سه	۶۳ تریسٹھ
شصت و چهار	۶۴ چونسٹھ
شصت و پنج	۶۵ پینسٹھ
شصت و شش	۶۶ چھیاسٹھ
شصت و ہفت	۶۷ سترسٹھ
شصت و ہشت	۶۸ اڑسٹھ

فارسی

اُردو

شصت و نه	انہتر ۶۹
ہفتاد	ستر ۷۰
ہفتاد و یک	اکہتر ۷۱
ہفتاد و دو	بہتر ۷۲
ہفتاد و سه	تہتر ۷۳
ہفتاد و چہار	چہتر ۷۴
ہفتاد و پنج	پچہتر ۷۵
ہفتاد و شش	چھہتر ۷۶
ہفتاد و ہفت	ستر ۷۷
ہفتاد و ہشت	اٹھہتر ۷۸
ہفتاد و نہ	اناسی ۷۹
ہشتاد	اسی ۸۰
ہشتاد و یک	اکاسی ۸۱
ہشتاد و دو	بیاسی ۸۲
ہشتاد و سه	تراسی ۸۳
ہشتاد و چہار	چہراسی ۸۴
ہشتاد و پنج	پچاسی ۸۵
ہشتاد و شش	چھیاسی ۸۶

فارسی

اُردو

ہشتاد و ہفت	ستاسی ۸۷
ہشتاد و ہشت	اٹھاسی ۸۸
ہشتاد و نہ	نواسی ۸۹
نود	نویسے ۹۰
نود و یک	ایکانویسے ۹۱
نود و دو	بالویسے ۹۲
نود و سہ	ترانویسے ۹۳
نود و چہار	چروانویسے ۹۴
نود و پنج	پچانویسے ۹۵
نود و شش	چھیانویسے ۹۶
نود و ہفت	ستانویسے ۹۷
نود و ہشت	اٹھانویسے ۹۸
نود و نہ	ننانویسے ۹۹
سہ	سو ۱۰۰
دو سہ	دو سو ۱۰۰
سہ صد	تین سو ۳۰۰
چہار صد	چار سو ۴۰۰
پنچ صد	پانچ سو ۵۰۰

فارسی

اُردو

شش صد

چھ سو ۶۰۰

ہفت صد

سات سو ۷۰۰

ہشت صد

آٹھ سو ۸۰۰

نہ صد

نوسو ۹۰۰

ہزار

ہزار ۱۰۰۰

لک

لاکھ ۱۰۰۰۰۰

ملیون

دس لاکھ ۱۰۰۰۰۰۰

دہ بلون

کروڑ ۱۰۰۰۰۰۰۰۰